

## با کاروان نور

نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سیدالشهداء عليهم السلام

نام مؤلف: استاد حسین انصاریان

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام  
نگردیده است.

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

تبیین شخصیت افراد مؤثر در تاریخ، و بیان حالات آنها و بیان شخصیت و هویت و پرداختن به کنش ها و واکنش هایی که از آنها صادر می شود، امری بسیار ظریف، دقیق و دشوار است.

پرداختن به شخصیت هایی که در طول تاریخ تأثیرهای مثبت داشته اند تحدید مواضع و شخصیت آنها کاری دشوارتر از تاریخ نگاری و نگاه به حیات آنها از جنبه تاریخی است.

در شیوه علمی تاریخ نگاری، مورخ موظف است بر اساس مدارک و مستندات صحیح در حد بضاعتش بدون حب و بغض وقایع را بنگارد، نظر نمی دهد، قضاوت نمی کند، و صرفاً بیان می نماید.

لکن شخصیت پردازی به جهت بیان مواضع در مقامی حساس قرار خواهند داشت.

از دیر باز علمای شیعی و دانشمندان عامه و حتی مستشرقین سایر ملل، پیرامون شخصیت سید الشهداء و اصحاب او سخن ها گفته و مقالاتی تدوین نموده اند و هزاران کتاب به رشته تحریر درآورده اند، و هر چند بیشتر این کتب حاوی نکات ارزنده و تازه ای است لکن آن همه بیانگر گستره ابعاد وجودی آنان نخواهد بود.

لذا پرداختن به این موضوع بخصوص در عصر کنونی که عصر انفجار فن آوری های مادی است و تکنولوژی با سرعت هرچه بیشتر پیشرفت می نماید و هر لحظه در زندگی بشر پر رنگ تر می گردد بیش از هر زمان مورد نیاز می باشد.

چرا که امروز نیاز معنوی بشر و فقر روحی او بیش از هر زمان است. اندیشمند فرزانه و محقق متتبع حضرت استاد حسین انصاریان در مکتوب حاضر سعی نموده اند که شخصیت اصحاب سید الشهداء را مورد بحث قرار داده و اگر اشاره به بعضی از شخصیت‌های این حادثه به صورت خاص شده است جنبه زندگی نامه و تاریخ نگاری مد نظر نبوده است و از این اشارات نیز برای تبیین هرچه بیشتر شخصیت و ابعاد وجودی آنان بهره گرفته است. این اثر با توجه به اینکه برگرفته شده از قلم عالمانه ایشان می باشد در نوع خود اثری پر قیمت و تحقیقی در این موضوع خواهد بود. امید است بر اهل تحقیق دری برای ورود به شناخت اصحاب آن حضرت و برای اهل حال و عمل اسوه ای برای آراسته شدن به فضائل آن بزرگان باشد.

واحد تحقیقات دار العرفان

## پیشگفتار

اینجانب در رابطه با اصحاب باکرامت حضرت سید الشهداء علیه السلام، که به خاطر روح بزرگ و ایمان و اخلاق و عملشان اسوه انسان ها در همه ادوار شدند، و به فرموده سالار و مولایشان سید الشهداء علیه السلام: بهتر از آنان در همه عالم وجود ندارد؛ و به فرموده رسول حق صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اختران کویس تو گویی ستارگانند و در قیامت بزرگان شهدای امت من هستند؛ و به فرموده حضرت باقر علیه السلام: گذشتگان از آنان پیشی ندارند، و آیندگان به آنان نمی رسند؛ قدرت قلم زدن و بیان واقعیت را ندارم.

در عین عجز و ناتوانی نسبت به توصیف این بزرگ انسان های بی نظیر، در ده شب عاشورا به سال ۱۳۶۶ شمسی هجری مطالبی را در یکی از جلسات مذهبی تهران ایراد کردم. من خبر از نکات برجسته آن سخنرانی ها نداشتم. مؤسسه تحقیقاتی دارالعرفان پس از توجه و دقت به محتوای آن سخنرانی ها مرا به نکات عمیق آن توجه داد، و از من خواست تا پس از پیاده شدن متن سخنرانی ها و تبدیل آن مجموعه با تحقیقی کامل به کتاب، این مجموعه را به چاپ برساند.

خداوند عزیز بر من منت نهاد تا مطالب را در حد لازم بدین صورت که پیش روی شماست در آورم. امید است برای خوانندگان عزیز قابل استفاده باشد، و بزرگوارانی که در مجالس مذهبی به خصوص ایام عاشورا برای اقامه حق سخن می گویند، مطالب این کتاب را برای مردم نقل کنند، باشد که مستمعین از پرتو وجود اصحاب حضرت حسین علیه السلام و شعاع نورانی آن بزرگواران بهره وافر معنوی ببرند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تضمین نمایند.

در این نوشتار بجز آیات قرآن و روایات و شرح حال بعضی از یاران امام آنچه می خوانید برداشت اینجانب از شخصیت ایمانی و اخلاقی اصحاب حضرت حسین علیه السلام است. در صورت مشاهده نقص، اینجانب را از طریق مؤسسه تحقیقاتی دار العرفان آگاه، تا در چاپ های بعدی اصلاح شود.

در ضمن از جناب حجة الاسلام آقای حاج سید محمد جواد هاشمی سرپرست محترم نشر دار الصادقین که برای اولین بار این اثر را به زیور طبع آراستند قدردانی می نمایم.

امید است همه ما به گونه ای حرکت کنیم که خداوند متعال در دنیا و آخرت ما را جزء یاران واقعی حضرت سید الشهداء علیه السلام قرار دهد، و برای برپایی دین حق و اقامه واقعیات توفیق عنایت فرماید.

کمترین خادم حضرت حسین علیه السلام

فقیر حسین انصاریان

۱۳۷۵/۱۲/۲۸

## حادثه ای بی مانند

سخن از برپا کنندگان حادثه ای بی مانند، واقعه ای عظیم، اتفاقی عبرت آموز و حقیقتی بی شبه و مثل است، که برای تمام انسان ها، در همه ادوار حیات و زندگی، منبعی سرشار از پند و موعظه و نصیحت و درس است.

اهل مُلک و ملکوت، و ساکنان زمین و آسمان، برپا کنندگان چنین حادثه ای را جز یک بار ندیدند و به غیر از یک مرتبه واقعه ای بدین صورت، و به این کیفیت در تمام فضای باعظمت حیات اتفاق نیفتاد!!

دگر تا جهان هست بزمی چنین نیند به خود آسمان و زمین تحقق این واقعه بی نظیر در سرزمین کربلا بر دو طایفه تکیه داشت، گروهی زمینی محض، و قومی آسمانی خالص.

گروه آسمانی در عرصه گاه حیات خود، جز خدا محوری، عشق به حق، ادای مسؤولیت در راه رضای دوست، برپا کردن پرچم حقیقت، روشن نگاه داشتن چراغ فضیلت، برانداختن کاخ ستم و بیداد، ریشه کن کردن شجره خبیثه و سرسبز نگاه داشتن شجره طیبه، اندیشه دیگر نداشتند.

و آن گروه دیگر، یعنی طایفه مادی مسلک و قوم زمینی، در جولانگاه زندگی خویش، جز طاغوت محوری، پیروی هوای نفس، تعطیل وظایف اخلاقی، از کار انداختن چرخ اندیشه و فکر، دنبال کردن برنامه های شکم و شهوت و افتادن در لذات بی در و پیکر حیوانی فکر دیگر در سر نمی پروراندند.

## آسمانیان بی نظیر

آن چهره های عرشی و ملکوتی، که به رهبری حضرت حسین علیه السلام به تعداد هفتاد و دو نفر در سرزمین نینوا و عرصه گاه کربلا و سرزمین بهشتی مقام ماریه،

خیمه کرامت و شرافت و خرگاه ایمان و استقامت برپا کردند، در عین این که در قالب جسم و چهارچوب بدن به سر می بردند، ولی در عصمت و پاکی، هم چون فرشتگان عرش نشین و بلکه به نظر رسول باعظمت اسلام ﷺ از ملک مقرب و کعبه مشرفه برتر و بالاتر بودند.

﴿الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ﴾

مؤمن در پیشگاه خداوند، از فرشتگان مقرب گرامی تر است.

و در روایت دیگر حرمت و عظمت مؤمن را از کعبه عظیم تر دانسته:

﴿الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ﴾

و چه مؤمنانی برتر و بالاتر از آنان که برای آبیاری درخت دین، و تداوم فرهنگ توحید، و پابرجایی زحمات انبیا و اولیا در سخت ترین شرایط، با شور و نشاطی وصف ناشدنی جان شیرین را در طبق اخلاص گذاشته، و خون مقدس قلب خود را نثار کردند.

آنان، بدون بیم و هراس از دشمن نابکار، در میدان جهاد فی سبیل الله در کنار حضرت سید الشهداء علیه السلام قیام لله کردند، تا به ادای دین خود نسبت به حق و حریم انسانیت موفق شوند، و کشتی به طوفان خورده آدمیت را به ساحل نجات برسانند.

آنان، از دانشگاه وحی و از آیات کتاب حق، به معلمی رسول الهی و هدایت اهل بیت علیهم السلام، درس زندگی آموخته بودند، و آنچه را تعلیم گرفته بودند با کمال اخلاص در همه شؤون حیات بکار بستند.

آنان، در عرصه گاه کرامت و فقاقت و بصیرت، سرآمد تمام انسان های تاریخند.

آنان در صفای باطن، نورانیت دل، ایمان قلبی، اخلاق اسلامی، کردار انسانی و دلسوزی نسبت به جامعه بشری در تمام روزگار نمونه و مانند ندارند.

آنان، راست قامتان عرصه گاه هستی اند که نخواستند با هیچ قیمتی و تحت هیچ شرایطی کمر زیر بار سنگین مسؤولیت خم کنند، و پشت پهلوانی خود را به خاک پست در اندازند.

آنان، سایه حق، خمیر مایه حقیقت، پرچمدار شرافت، اصول کرم، نابغه های خلقت و مطلع الفجر تمام حسنات و برکاتند.

علم الهدی سید مرتضی در بخشی از اشعار عالمانه خود که در توصیف این هفتاد و دو نفر سروده می گوید:

این شهیدان ملکوتی و عاشقان جان باخته گرچه بر روی خاک گرم و سوزان دشت کربلا مورد بی اعتنائی قرار گرفتند، ولی روان و جان آنان در بارگاه الهی به مهمانداری حضرت حق جا گرفته و حضرت رب العزه از آنان پذیرایی می کند.

آن که نسبت به آنان اراده زیان و ضرر داشت، گویی به سود آنان قدم برداشت، و آن که با دم شمشیر تیز آنان را کشت نسبت به حیات و زندگانی آنان کوشید.

آنان، مردمی بودند که با تمام وجود حضرت حسین علیه السلام را یاری و نصرت دادند. به کوه آهن برخورد کردند و با سینه به استقبال سر نیزه ها و با رخسار به سوی شمشیرها شتافتند. در حالی که برای نجات از آن مخمصه و مصیبت و بلا و ابتلا به آنان پیشنهاد امان و مال و منال می شد و زیر بار نمی رفتند، و با روحیه ای عجیب از آن پیشنهادات سر بر می تافتند و می گفتند:

عذری در پیشگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما نیست اگر حسین او کشته شود و از ما مزگانی بهم بخورد!!



آنان، دریایی بی ساحل از صبر و استقامت، شکیبایی و بردباری، عزت و سرفرازی و غیرت و حمیت بودند، به طوری که هزاران غدار خونخوار و درنده پلید به قصد جان آنان، بر آنان تاختند ولی نتوانستند روح الهی آنان را بکشند، و هزاران آرزوهای تقوا سوز بر وجودشان آتش ریخت، ولی نتوانست دامن تقوای آنان را لکه دار نماید، و هزاران عامل اخلاق شکن بر آنان تاخت، ولی قدرت چیره شدن بر اخلاق آنان را به دست نیاورد!!

عظمت روح و بزرگی جان و رفعت شخصیت و کرامت و اصالتِ آنان را چه بهتر که از زبان دشمن بشنوید:

به ناپاکی دون مایه و موجودی خود فروخته که در عرصه کار زار کربلا به همراه پسر سعد حاضر شده بود به طعنه گفتند: چرا برای کشتن ذریه پیامبر حاضر شدی، خداوند با تو چه خواهد کرد؟

در جواب گفت: خاموش! اگر آنچه را ما به چشم خود دیدیم تو هم دیده بودی، بدون تردید همان کاری که ما کردیم تو می کردی!

یک دسته نیرومند، با عصبیت و غیرت دست به قبضه شمشیر برده، چون شیران درنده بر ما حمله می بردند، سواران را از چپ و راست پایمال و نابود می کردند، و خود را در آغوش مرگ می انداختند، و امان نمی پذیرفتند، و به مال و منال رغبت نشان نمی دادند، و برای افکندن خود در دریای مرگ و غوطهور شدن در آن هیچ گونه حائلی برای خود تصور نمی کردند، می گفتند: یا مرگ یا پیروزی و استیلاء.

اگر ما اندکی دست نگه می داشتیم لشگر ما را نابود می ساختند؛ بنابراین چه می شد انجام داد، و چه می توانستیم بکنیم

## زمینیان بی بدیل

آن چهره های منحوس و تاریک دل، که به تعداد سی هزار نفر، در میدان نینوا به دستور یک بچه سر راهی که پدری برای او نبود، و مادرش با هر بی پدری هم بزم می شد، یعنی: عبید الله، برای کشتن برترین مردم و پاک ترین انسان ها از شیرخواره و جوان و پیر، و آتش زدن خیمه های ناموس قرآن، و حرم با حُرمت اولیا، و به اسارت بردن اسوه های عفت و پاکی و عصمت و درستی جمع شدند، طاغوت زدگانی بودند که به پرستش هوا و هوس، و متابعت از شهوات، و دنبال کردن خوی دد منشی، و تعظیم در برابر فاسقی شرابخوار و کافری سگ باز و منافقی میمون پرست چون یزید، زندگی می گذراندند.

آنان، در مدرسه بنی امیه درس درندگی، غارت، بی رحمی، بی مهری، چپاول، ظلم و ستم، کینه و نفاق و منیت و خود پرستی آموخته بودند. آنان، از پستان فسق فجور، و حرص و حسد، بخل و کبر، جهل و غفلت شیر خورده بودند، و از حلقوم وجودشان جز صدای درندگی و پارس وحشت آور، و ندای شرک و بت پرستی چیزی شنیده نمی شد.

آنان، در سایه نحس حاکمانی زندگی کردند که جز شرارت و بدکاری و مادّیگری برنامه ای نداشتند، و جیره خواران خود را جز برای تحقّق هوا و هوس خود نمی خواستند.

از زبان زهیر آن شیرمرد جهاد گر و نظامی بابصیرت، وضع آن پست فطرت ها و کرم های لجن خوار، و گرگان در لباس میش، و سگان هار را بشنوید:

ای اهل کوفه! زنهار از عذاب خدا بر شما، زنهار. راستی، بر عهده مسلمان واجب است که هر سخنی که خیر دیگری در آن است بدون پیرایه بگوید و از او پنهان ننماید...

راستی، خداوند، ما و شما را به ذریه پیامبرش در معرض آزمایش در آورده، تا امتحان کند و ببیند که ما و شما چه کار خواهیم کرد.

ما شما را دعوت می کنیم به نصرت و یاری ذریه پیغمبر، این یاغی طاغی، عبیدالله پسر زیاد را وا گذارید، برای آن که از طرف او و پدرش به سراسر روزگار جهانداری آنان، جز بدی و بد رفتاری به شما عائد نشده و نمی شود.

آناند که چشم های شما را به میل سرخ از گودی چشم بیرون کرده و می کنند.

آناند که دست ها و پاهای شما را قطع کرده و می کنند.

آناند که شما را به مُثله، گوش و دماغ می بُرند.

آناند که شما را بر فراز دار کشیده، به شاخه های بلند خرما آویزان می کنند.

آناند که خوبان شما را که باید سرمشق توده باشند، و قاریان قرآن را که نگهداران قرآنند سر از بدن جدا می کنند، مانند حجر بن عدی و اصحابش و هانی بن عروه و امثالش!!

چون سخن به اینجا رسید، سپاه طاغوت و آن از خدا بی خبران، دشنامش دادند، و بر عبیدالله و پدرش - آن فرزند بی پدر - تناخوانی کرده و گفتند:

ما دست بر نمی داریم تا صاحبیت را با همه همراهانش بکشیم، یا او را با همه یارانش نزد امیر بفرستیم.

راستی، غفلت و جهالت، و پستی و رذالت، و زمین گیری و دنائت را ببینید که به جای سرور جوانان اهل بهشت، دریای لطف و کرم، منبع صدق و درستی، مایه عزت و شرف، حضرت سید الشهداء علیه السلام، چه موجود پلید، و جرثومه کثیف، و متکبر مغرور، و حیوانی پست را به امیری و رهبری پذیرفته بودند!!

زهیر در مرحله دوم شروع به سخن کرد و گفت:

ای مردم! اولاد فاطمه به مودت و دوستی و یاری، از پسر سمیه زنی که خاندان او به گردن ما حقی ندارند، و خاندانی که مادران آن ها نام نیکی برای اعقاب ما به ارث نمی گذارند، سزاوارترند.

اگر یاریشان نمی کنید پناه بر خدا از این که به کشتن آنان حاضر باشید. پس راه باز کنید و کار این مرد بزرگ را با یزید به خودشان وا گذارید؛ زیرا قسم می خورم که او از شما بدون کشتن حسین هم راضی می شود.

سخن که به این پایه محکم رسید، جز مداخله اراذل و اوباش کار را آشفته نمی کند، از این جهت شمر مداخله کرد و هیمنت این سخن استوار را از خاطر سپاه جنگجو درهم شکست.

شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت:

ساکت شو! خدا نفست را بگیرد، ما را به پُر گوئی خویش خسته کردی.

زهیر جهت سخن خود را گرداند و در پاسخ شمر گفت:

ای کره شتر که تا چشم باز کرده ای پدری برای خود جز آن چهار پا که به عقب بول می کرد ندیده ای! با تو من سخنی ندارم، تو بیش از یک حیوان زبان بسته ای نیستی، به خدا سوگند گمان نمی کنم که از کتاب خدا دو آیه را درست و پابرجا بدانی و یا بخوانی، بشارت و نویدت بدهم به رسوایی روز قیامت و شکنجه های دردناکش.

شمر در جواب گفت:

خدا تو را و صاحبت را پس از یک ساعت دیگر خواهد کشت.

زهیر گفت:

مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدایم سوگند که مردن به همراه او و در رکاب

وی را گواراتر و محبوب تر دارم از زندگانی جاوید به همراه شما.

پس از آن رو به مردم کرد و گفت:

ای مردم! این دیوانه و ش گستاخ و همراهانش شما را از دین و آیتتان گول  
نزنند؛ زیرا والله به شفاعت محمد نخواهند رسید آن مردمی که خون ذریه و اهل  
بیتش را بریزند.

این شهر آشوب در کتاب مناقب می گوید:

حسین علیه السلام بر سر کشته زهیر آمد و بالای سرش ایستاد، و گفت:

« خداوند تو را از ما دور نکند و کشندگان را لعنت کند آن چنان که آنان را  
مسخ کند، مانند دور افتادگانی که خداوند آن ها را به صورت میمون و خوک  
مسخ کرده!»

در کلام زهیر و مولایش ملاحظه شد که از آن سی هزار نفر تعبیر به گستاخ،  
گول خورده، دیوانه، کره شتر، سوء استفاده چی و میمون و خوک شده، و این  
است معنای گروه زمینی، ولی زمینانی که در طول تاریخ در مرحله مادّیگری و  
دنائت و پستی نمونه نداشتند در حدّی که باید از آنان به عنوان زمینیان بی بدیل  
یاد شود!

### مکاشفه حضرت حسین علیه السلام

دیده حقّ بین حضرت حسین علیه السلام در مکاشفه ای در سحرگاه شب عاشورا  
حقیقت این دو گروه متضاد را مشاهده کرد، و بر اساس مکاشفه آن حضرت از  
گروه حقّ، تعبیر به گروه آسمانی، عرشی و ملکوتی، و از گروه باطل به عنوان  
زمینی یاد شده است:

حضرت حسین علیه السلام را در سحرگاه شب عاشورا خواب فرا گرفت، چون  
بیدار شد فرمود:

« سگ هایی را دیدم که بر من حملهورند، در میان آن ها سگ چند رنگی بود که شدیدتر بر من تاخت. گمانم آن است که آن که مرا می کشد و خونم را می ریزد، پیکرش پیس باشد!!  
و پیکر شمر چنین بود.

سپس جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود:  
فرزندم! تو شهید آل محمّد هستی. سماواتیان و آسمانیان دیدار ترا به یک دیگر مژده می دهند، فردا افطارِ تو نزد من خواهد بود، شتاب کن و زود بیا، درنگ روا مدار... »

حسین علیه السلام فرمان جدّش را اطاعت کرد، درنگی نکرد و شبی نگذشت که به سوی نیای بزرگوار شتافت.

دو مکاشفه بود و دو نمایش حقیقت.  
مکاشفه نخستین، پرده را برداشت و حقیقت دشمنان حسین را برملا کرد، سگان درّنده ای که پیشرو آن ها سگی متعفن و پیس بود، سگی که درونش بر برونش اثر گذارده و او را مجموعه ای از لکه های ننگ نشان می داد.  
سگ درّنده، سمبل ظلم و بیدادگری است، سمبل تعدّی و تجاوز و ستمگری است.

سگ درّنده، بجز آکنده کردن شکم از گوشت و پوست و استخوان ضعیفان، کاری دیگر از وی ساخته نیست.

اگر بخواهند مجسمه ای از ظلم بسازند، شایسته تر از سگ درّنده نمونه ای بهتر و برتر یافت نمی شود؛ به ویژه اگر مجموعه ای از لکه های چرکین ننگ باشد.

دوّمین مکاشفه، نمایش دوستان حضرت حسین علیه السلام و نشان دهنده راه او و تقدیرنامه ای از مقام مقدّس حضرت حقّ است، که به وسیله پیامبرش برای حسین فرستاده شده است. چنین کسی شایسته است که آسمانیان، سماواتیان و ملکوتیان اشتیاق زیارتش را داشته باشند.

سطح فکر زمینی ها، پایین تر از آن است که حسین را بشناسند، زمینی حسین را به قتل می رساند، آسمانی حسین را بالای سر جا می دهد. هنگامه کربلا، نبرد میان زمینی و آسمانی بود، حسین رهبر آسمانیان! سپاه حسین همه آسمانی و پرواز آن ها به سوی آسمان ها بود. کربلا، دروازه و راه بهشت شد، و کاروان کربلایی به رهبری حسین بهشتی شد.

یزید، رهبر زمینی ها بود، همه را با خود به زیر زمین برد و به درون دوزخ جای داد، و کربلا برای آن ها دروازه جهنم و بدبختی در دو جهان بود. قرآن، برای مردم با ایمان شفا است و رحمت، و برای ظالمین دمار و خسارت، و کربلا یکی از مظاهر قرآن است. حسین، رهبر آسمانیان بوده و هست، و کسی که راه حسین را بیماید به آسمان خواهد رفت، به بالاتر و بالاتر، تا برسد به جایی که در و هم نیاید و حقیقتش از تصوّرش برتر باشد، زیباتر باشد، شیرین تر باشد.

### دیدگاه امیرالمؤمنین

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در قسمتی از خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه به جهل و کور دلی زمینیان که عامل شقاوت و بدبختی آنان در گذرگاه حیات و علّت عذاب ابدی آخرت برای آن هاست، اشاره می کند، و به بینایی و

بصیرت آسمانیان که معلول توجّه آن‌ها به نبوت و امامت و دقت در آیات کتاب الهی و عاملی برای سعادت دنیا و آخرت آنان است آگاهی می‌دهد.

﴿وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَىٰ بَصَرِ الْأَعْمَىٰ، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا، وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرَهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَىٰ إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالْأَعْمَىٰ لَهَا مُتَزَوِّدٌ﴾

و غیر این نیست که دنیا «مجموعه امور مادی و ظاهری» دیدگاه نهایی انسان کوردل است، او «از دیدن غیر دنیا محجور، و «بعد از آن و بالاتر از آن را نمی‌بیند، ولی انسان بینا و بابصیرت» و آن که دلش بنور معرفت روشن است»، نگاهش از دنیا به باطن و اعماق آن نفوذ نموده، «و بعد از این امور مادی بالاتر و برتر از آن را می‌بیند» و میداند که آرامگاه و قرارگاه ابدی در ورای این جهان است، پس بینا از دنیا به آخرت سفر می‌کند و نابینا به سوی دنیای محض در حرکت است، و بینا «برای حیات ابد» از دنیا توشه بر می‌گیرد، و نابینا برای دنیای فانی و زودگذر توشه فراهم می‌نماید.

وجود آدمی با آن همه استعدادها و عظمت‌ها که در امتداد تاریخ از خود نشان داده، و ادیان الهی آن‌ها را اثبات، و حکما و دانشمندان آن‌ها را توضیح داده‌اند، نمی‌تواند سر از این خاکدان بیرون بیاورد، و مقداری از مواد پاکیزه طبیعت را به مدفوع تبدیل نموده، و مقداری البسه بپوشد و معادن و سرمایه‌های زمین را مستهلک بسازد، و لحظاتی بخندد و لحظاتی بگریزد، و ساعت‌هایی شادان و ساعت‌هایی دیگر اندوهگین گردد، روزی پیروز و روزی دیگر با شکست مواجه شود، و سپس یک یا چند عدد مانند خود، موجوداتی بی‌هدف را روی این کره خاکی برای کشتن و کشته شدن و بردگی به هوا و لذت‌رها کند، و سپس اعضای کالبد بدن خود را با آن همه استعدادها و امکانات بدون



بهره برداری از آن ها به عالم طبیعت که از آن گرفته بود، به خود همین عالم  
تحویل بدهد و برود!!

با این تفاوت که موقع سر بر آوردن از عالم طبیعت به وسیله فعالیت های  
مثبت و شکوفایی قوانین هستی وارد عرصه زندگی می شود، و موقع رفتن، همه  
اجزای موجودیت خود را بدون اختیار و دو دستی تقدیم مار و مور و سایر  
حشرات زمینی می نماید، و در بعضی جوامع همان اجزا را طعمه آتش می  
نمایند که به خطای وجود خود پی ببرد، بعد از این هرگز به فکر شکوفایی  
وجودی نیفتد، نه! هرگز حقیقت چنین نیست که کامل به حرکت بیفتد و در پایان  
کار، در بدترین سراسیمگی ها سقوط کند!

ولی زمینیان چنین تصور نابجا و خطرناکی دارند که بر مبنای آن تصور،  
زندگی می کنند و سپس به اسفل سافلین سرنگون می شوند.

اما آسمانیان که از بینایی و خرد بهره مندند، از واقعیات این دنیا وسایلی  
برای پرواز به رشد و کمال خود اتخاذ می کنند، و مطلوب ترین و محبوب ترین  
واقعیات دنیا را بهترین وسیله برای پرواز تلقی می نمایند.

زمینیان، خودبین و آسمانیان، خدایین هستند.

مادیگران جز شکم و شهوات نمی بینند و ملکوتیان غیر حق مشاهده نمی  
نمایند.

زمینیان فقط در جستجوی عناصر مادی هستند، و عرشیان در تعقیب رضای  
دوست.

کوردلان، فدای ابزار مادی می گردند، و فرشته خویان، فانی در حضرت یار.  
زمینیان، مرده متحرک و منبع رذایل و خبثات، و آسمانیان، زنده و جاوید و  
آیینه اسما و صفات حقند.

آسمانیان، آزاد از هوا و هوس، و زمینیان اسیر امیال و شهوتند.  
عرشیان فرش نشین با تمام وجودشان سراینده حقیقت، و زمینیان کوردل،  
زمزمه کنندگان وهم و خیالند.

آسمانیان، خانه تن را با کار و کوشش در راه خدا و جهاد فی سبیل اللّٰه و  
عمل صالح به ویرانی می برند، تا کاشانه دل، آباد شود و مرغ ملکوتی روح از  
این قفس خاکی به کوی محبوب به پرواز آید؛ چنان چه حسین علیه السلام و یاران  
باوفایش به تمام معنی این راه را طی کردند و در ساعات عرشی عاشورا، آینه  
تن شکستند تا جز محبوب، احدی در میانه نماند.

حکیم الهی قمشه ای در این زمینه بر اساس معارف اسلامی به صورت نظم از  
آخرین لحظات پیشوای عاشقان خبر می دهد:

ای دل و دلدار و دل آرای من	بر رخ تو چشم تماشای من
در رهت ای شاهد زیبای من	شمع صفت سوخت سراپای من
ای سر من در هوس روی تو	بر سر نی رهسپر کوی تو
گر آرنی گوی به طور آمدم	خواستیم تا به حضور آمدم
بالله اگر تشنه ام آبم تویی	بحر من و موج و حبابم تویی
تشنه به معراج شهود آمدم	بر لب دریای وجود آمدم
آینه بشکست و رخ یار ماند	ای عجب این دل شد و دلدار ماند
نقش بشد جلوه نقّاش شد	سرّهُو اللّٰه ز من فاش شد

آری، این هفتاد و دو نفر صبغه حقّ به خود زدند و عاقبت، حقّ شدند، خانه

گل بگذاشتند و صاحب دل شدند، بر مرگ خندیدند و حیات جاوید یافتند.

حجاب نفس به یک سو زدند و در نتیجه صاحب نفس مطمئنّه و راضیه و  
مرضیه شدند؛ زیرا وقتی هواهای نفسانی در کار نباشد طغیان معنا ندارد، وقتی

حجاب امیال و غرایز بی در و پیکر نفسانی در صحنه نباشد دیدن غیر حق در کار نخواهد بود، زمانی که حکومت نفس در میان نباشد از بندگی شکم و شهوت اثری نخواهد بود.

عاشقان کوی دوست از بدن و شکم و شهوت و کسب و کار و زن و فرزند برخوردار بودند، ولی برخورد آنان با آن همه امور، برخوردی صد در صد الهی، اخلاقی، عرشی و ملکوتی بود.

آنان، از این مجموعه برای تأمین قدرت و قوت، جهت سلوک الی الله و پرواز به کوی محبوب استفاده می کردند.

آنان، دچار حجاب منیت، و پرده غرور، و گرفتار وساوس و هواجس نفس، و اسیر بند شیطان و شیطنت نبودند. و خلاصه از هرچه دشمنان حق به آن آلوده بودند، پاک و دارای باطنی روشن و ضمیری منور و وجودشان برای همه جهانیان اسوه حسنه و سرمشق الهی بود.

این بود منش حسین علیه السلام و یاران او، و آن بود کیش یزید و متابعان بدبخت و سیه روز او.

بیاییم به اخلاق و عمل حسین علیه السلام و یاران باوفایش آراسته شویم، و از روش دشمنان حسین علیه السلام، تا جان در بدن داریم بپرهیزیم، که حسین علیه السلام منبع تمام حسنات و فیوضات و برکات، و یزید انبان تمام خبائث و رذایل و پستی هاست.

به این حقیقت غیر قابل تردید توجه کنید که: آراستن وجود به اخلاق حسین علیه السلام و یارانش کاری است صد در صد شدنی، و به دور نگاه داشتن عرصه گاه حیات از رنگ یزید، امری است قابل تحقق، که سستی در آراستن و تنبلی در پیراستن ابداً در پیشگاه حق به عنوان عذر، قابل قبول نیست.

ما پس از حادثه باعظمت کربلا، چهره های زیادی را می توانیم پی بگیریم که در رفتار و کردار، اخلاق و پندار و عمل و اطوار، دنباله رو کاروان نورشدند، و این انقلاب حال و احوال، معلول همّت بلند و اراده والای آنان بود. و عدّه زیادی را خبر داریم که به دنبال تاریکی و ظلمت رفتند و عمله ظلم و ستم، و خادم شهوات یزید زمان خود شدند، و این از جهل و غرور و سستی آنان نسبت به حقّ و ضعف اراده ایشان در جهت حقیقت بود.

حضرت حسین علیه السلام اعلام فرمود که: در همه شوون حیات من، برای شما سرمشق هست. این مردمان هر دوره اند که باید با بکارگیری استعدادهای خدادادی، حیات و زندگی خود را با حیات الهی و عرشی و آسمانی حسین علیه السلام هماهنگ کنند، چنان که یاران بی نظیر او خود را با آن منبع خیر هماهنگ کردند، که ایجاد این هماهنگی کار دشواری نیست.

### چهره ای برجسته از گروه حسینیان

از جمله کسانی که با عشق و علاقه و با بصیرت و معرفت، همراه و همراز کاروان نوردر زمان خود شد و آثاری برجسته و معنوی از خود به یادگار گذاشت، مرحوم آخوند ملا محمد کاشی (رحمه الله) است.

شخصیت هایی بزرگ، و مردانی سترک، هم چون آیت الله شهید مدرس، حاج شیخ مرتضی طالقانی، حاج آقا رحیم ارباب، آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی، آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی (رحمهم الله)، از دست پروردهای مرحوم آخوند کاشی بودند.

سیدی کریم النفس و عالمی فرزانه برای این بنده در شهر اصفهان از قول استادش حاج آقا رحیم ارباب قطعاتی ناب از حیات آخوند کاشی را نقل کرد

که مرحوم ارباب به خاطر رفت و آمد زیادش با آخوند، شاهد قسمتی از آن قطعات بود.

آخوند که بیش از هفتاد سال غوطهور در علم و معرفت، تدریس و تعلیم، حال و مناجات و زهد و تقوا بود تمام مدّت زندگی را در حجره ای متوسط در مدرسه صدر اصفهان گذراند.

او دارای روحی آزاد و سرشار از مناعت طبع و قناعت نفس بود. در تنگدستی و گاهی تهیدستی بسر می برد. معاش روز مره اش به سختی تأمین می شد، ولی از نظر معنی و معنویت دریایی پرجوش و خروش بود. نفس و دمی عیسوی داشت که توانست آن چنان بزرگانی را تحویل جامعه دهد.

پول و ثروت نداشت و دستش از مال و مکنّت خالی بود، ولی شعاع فیوضات و برکات وجودش عجیب و غریب می نمود.

او در طول عمر نورانیش تحت تأثیر هوا و هوس و شکم و شهوت قرار نگرفت. امکان ازدواج برایش فراهم نیامد، ولی هجوم طوفان آمال و آرزو و تندباد شهوات، در برابر اراده الهی و اخلاق انسانی او شکست خورد.

غذایش هفته ای یک بار آبگوشت، و دیگر روزها نان خالی، نان و پنیر، نان و آب و یا نان و سبزی بود.

در کارهای شخصی از کسی کمک نمی گرفت، و اجازه کمک هم به کسی نمی داد.

در برابر حوادث خم به ابرو نیاورد، و از علم و عمل و زهد و تقوا تا لحظه آخر حیات دست برنداشت.

از نعمت های الهی تا جایی که سر سفره اش قرار می گرفت به طور مطلوب و شایسته استفاده می کرد، تا جایی که در پاک کردن سبزی خوردن وسواس به

خرج می داد، که مبادا پَر سبز قابل استفاده ای از نظر دور بماند. می گفت: این پَر سبز، هزاران فرسخ راه پر پیچ طبیعت را طی کرده تا به انسان برسد. و از انسان به وسیله عبادت، به حق نائل گردد!!

طلبه تازه واردی به وقت سحر برای نماز شب برخاست، گویی از تمام در و دیوار مدرسه صدای سبوح قدوس رب الملائکة و الروح به گوشش خورد. از هوش رفت. صبح به محضر آخوند داستان آن ساعت خوش را عرضه داشت، در حالی که نمی دانست آن ذکر نورانی که از در و دیوار به گوش می رسید، هماهنگی عناصر با ذکر و ورد سحر آخوند بود. آخوند کاشی به او فرمود: تسبیح موجودات جای تعجب ندارد، عجب از گوش تو است که این صدای ملکوتی را از در و دیوار شنیدی!

این است میوه شیرین حسینی شدن، و ثمره خوشگوار ایمان واقعی، و اخلاق الهی و عمل صالح که هر کس حسینی مسلک شود آسمانی شده، و هر کس روی از این کوی بگرداند زمینی می شود، و هم چون کرم میان لجن می لولد تا بمیرد.

﴿... حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾

دنیا و آخرت را از دست داده اند، و این است همان زیان آشکار.

اگر حسینی نیستیم، تا مرگ ما فرا نرسیده، و فرصت در دست است همچون حرّ بن یزید، زهیر بن قین، وهب بن عبدالله، ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث، خود را به این حقیقت برسانیم، و مشام جان از بوی آن کوی معطر نماییم.

صفات کبریایی را ز مردان خداآموز	ز مردان خدا اوصاف ذات کبریاآموز
ز سربازی، سرافرازی بود آزاد مردان را	سرافرازی و سربازی ز شاه کربلاآموز
حسین آسا به دفع فتنه بیگانگان برخیز	شعار آشنایی با خدا از آشناآموز
بیا در مکتب اسلام و بشنو درس قرآن را	مروت، عاطفت، آزادگی، احسان، وفاآموز

چو نام شیر مردان خدا را بر زبان آری      نخستین بار آیین ادب را از نوا آموز  
اصحاب و یاران حضرت حسین علیه السلام - چنان که در زیاراتشان آمده - اولیای  
حق و اصفیای حضرت ربوبیت اند، که این دو مقام و دو مرتبه از طریق حسینی  
شدن، نصیب آن اسوه های فضیلت و کرامت شد.

به این کاروان کهکاروان نور است بیوندیم، مسافر این کوی باشیم، تا از این  
سفر بهره های ابدی کسب کنیم، و به مقصد اعلی و خلاصه لقای حق و وصال  
دوست برسیم، که سفر اگر جز این باشد، سفر به سوی پوچی و حرکت به سوی  
سراب است.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ  
يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ \* أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ  
لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا  
أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾

و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه آن  
را [از دور] آب می پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد، و خدا را  
نزد اعمالش می یابد که حسابش را کامل و تمام می دهد، و خدا حسابرسی  
سریع است \* یا [اعمالشان] مانند تاریکی هایی است در دریایی بسیار عمیق که  
همواره موجی آن را می پوشاند، و بالای آن موجی دیگر است، و بر فراز آن  
ابری است، تاریکی هایی است برخی بالای برخی دیگر؛ [مبتلای این امواج و  
تاریکی ها] هرگاه دستش را بیرون آورد، بعید است آن را ببیند. و کسی که خدا  
نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست.

بیمودن راه حسین علیه السلام و قرار گرفتن در عرصه گاه نور، جز با گسستن  
زنجر علائق غلط، و رفع وابستگی به نفس اماره، و خالی شدن از منیت و آزاد  
شدن از شهوات حیوانی میسر نیست.

عامل تیره روزی آنان که در کربلا اولیای حق را در محاصره قرار دادند، و آنان را به فجیع ترین وضع به قتل رساندند، انتخاب حیات فانی دنیا و زندگی زودگذر، بر حیات جاوید و ابدی آخرت بود، که این انتخاب، معلول هوای نفس و افتادن در گرداب شهوات و غفلت از حق و حقیقت بود. قرآن مجید به زیباترین صورت وضع این حیوانات وحشی را به تصویر کشیده است.

﴿... وَلَكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ \* لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود \* این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [ی زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند، و مسلماً خدا مردم کفر پیشه را هدایت نمی کند \* اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی خبران واقعی اند \* ثابت و یقینی است که آنان در آخرت زیانکارند.

خسارت آنان در آخرت، محجوب بودنشان از رحمت و عنایت حق، و محروم بودنشان از شفاعت اولیا، و دور ماندنشان از بهشت عنبر سرشت، و معذب بودنشان به عذاب ابد الهی است.

در هر صورت زمینیان، آن مردم تیره روز و بدبختی هستند که از ذکر حق - قرآن و چهارده معصوم علیهم السلام - اعراض نمودند، که این سرپیچی دامن آنان را به انواع آلودگی ها و پلیدی ها ملوث نموده، و از آن غافلان بی خرد، مردمی ظالم، ستمکار، غاصب حق، متجاوز و غارتگر بوجود آورد.



آیات سوره مبارکه طه، هم چون روز روشن، وضع آنان را نشان داده است.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى \* وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم \* می گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ \* [خدا] می گوید: همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می شوی. \* و کسی را که [از هدایت حق] تجاوز کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده، این گونه کیفر می دهیم، و بی تردید عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است.

### بی نهایت بزرگ، بی نهایت کوچک

اگر در تعریف یاران پاکباز سرور شهیدان، جمله بی نهایت بزرگ را بکار ببریم، عین حقیقت را گفته ایم، و اگر در باز شناساندن دد منشانی که به آن چهره های الهی و پاسداران حریم قرآن مجید حملهور شدند، و بدن ملکوتی آنان را در این سیاره خاکی به خاک و خون کشیدند، تعبیر به بی نهایت کوچک کنیم، سخنی به گزاف نگفته ایم.

آن ملکوتیان، چون به مقام لقای حق، وصال محبوب و عرصه گاه فنای فی الله و بقای بالله رسیدند، و جز حق از وجودشان باقی نماند بی نهایت بزرگند. و ناسوتیان، چون چراغ فطرت در باطنشان خاموش شد، و قاضی وجدانشان به دهان مرگ افتاد، و دین و ایمان به شرابخوار و سگ باز و کافری چون یزید

فروختند و به تعبیر قرآن مجید دنیای دنی و پست را بر آخرت عالی و باقی اختیار کردند، و دست به عملی آلودند که در تاریخ هستی بی سابقه بود، و دلی از امامان و اولیا و پاکان سوزاندند که تا قیامت درد آن التیام پذیر نیست، بی نهایت کوچک شدند.

رسول بزرگوار اسلام ﷺ درباره آن انسان های ملکوتی، و آزادگان از قید ما سوی الله، و عرشیان برتر از فرشتگان، و افتخار سماواتیان، و الگوی فرش نشینان، در خطابی به عصمت کبری، مصداق اتمّ فضیلت و تقوا، و منبع کرامت و صفا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

﴿وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي غَضَبَةٍ كَأَنَّهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسَّكِرِهِمْ وَإِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَتُرْبَتِهِمْ﴾

حسین من در آن روز در جمع گروهی غیرتمند پایرجاست، آن عاشقان وارسته، و عارفان از جان رسته، در کنار خورشید وجود حسینم گویی ستارگان آسمانند، در فداکاری و جان باختن در راه حق، و هدیه کردن هستی خویش در مقابل امام و رهبرشان بر یک دیگر پیشی می گیرند، و برای دست یافتن به شهادت، با هم دیگر مسابقه می دهند، گویی هم اکنون من لشکرگاه آنان و جای بنه و تربتشان را مشاهده می کنم.

اصحاب سرور شهیدان، گروهی بودند که جسم و بدن را از طریق طاعت و عبادت به مملکت عشق و معنویت بردند، و آن چنان این عنصر مادی را در بوته محبت حق، و آتش بندگی مولا گذاختند که غیر یار، دیاری در دیار هستی آنان نماند.

آن مرغان باغ ملکوت، و اختران ملک لاهوت، و عرشیان جلوه کرده در ناسوت، همراه محبوبشان در کمتر از نصف روز، با قلبی پرشور و سوز به حریم

قرب معشوق راه یافتند، و در بهشت لقا جای گرفتند، و به تمام عقلای عالم، و منصفان تاریخ، و آگاهان روشن ضمیر ثابت کردند که بی نهایت بزرگند.

دشمن دین باخته، گروه مادیگر، اسیران خاک ناقابل، غفلت زدگان شعور از دست داده، بی خبران بی خرد، دنیا زدگان وامانده، میمون صفتان گول خورده، اسیران کمند شیطان، زندانیان هوای نفس، افتادگان در دریای سیه بختی، تبه روزگاران بیچاره، طعمه های لهیب آتش بد فرجامی دنیا و آخرت، انتخاب کنندگان حزب اموی بر اهل بیت پاک و معصوم پیامبر ﷺ، تحلیل برندگان استعداد های انسانی، حمله کنندگان به حریم اخلاق، کارمندان دولت طاغوت، حمّالان شهوات پسر زیاد بی مادر، نخبگان شرارت و فساد، در پیشگاه هستی ثابت کردند که بی نهایت کوچکنند.

این حسین عزیز است که با بصیرت و علم و دانش سرشار خود، در حالی که به مقام عصمت، کرامت داده، و حریم انسانیت را مفتخر فرموده، و به آبرو، آبرو داده، و بر رخسار آدمیت نشان اصالت نصب کرده، درباره آن پاک سرشت ها و نیک نهادها با صدایی رسا در شب عاشورا فرمود:

﴿فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي﴾

من وفادارتر و بهتر از یاران خود، در همه هستی خبر ندارم.

که این خبر ندارم عین علم و آگاهی است نه رشته ای از بی خبری، یعنی: چون مانند اینان در عرصه گاه حیات وجود خارجی ندارد، پس خبری نمی توان گرفت. نه این که هستند و من خبر ندارم، و هستند و من نمی شناسم. چون وجود عینی ندارند و نیستند خبر نمی توان گرفت، که لا اَعْلَمُ به این معناست که چون نمونه اینان نیست لا اَعْلَمُ، اگر بود و از آنان خبر نداشتم اَعْلَمُ بود، ولی همانند اینان نیست که می گویم لا اَعْلَمُ.

« اگر گفته فیلسوف درباره « قوه و ماده » که گوید: هر ذره عبارتست از قوه های نامتناهی که مانند انجماد آب، یخ بسته شده است، و اگر بتوان آن ذره را بشکنیم همان قوای غیر متناهی را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد، اغراق به نظر آید، چون جسم و جسمانیات متناهی التاثر و التاثر است.

ولی این حقیقت درباره جان و روان که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده و فوج فوج بیرون همی فرستد، اغراق نیست، به خصوص در رابطه با اصحاب سرور شهیدان بدون کمترین شک و تردید قابل تصدیق است، که اینان از آثار عظمت، مالا مالند، و از گریبان فعالیت آنان منطق هایی ابرازاتی پر از عاطفه و پر از حماسه، پر از رشادت و پر از تسلیت، با لطافت می جوشد و مانند آب روان، دریاوار در بستر تاریخ روی هم می غلظد «(۱۹) و پایان هم نمی پذیرد، اگر این معنای بی نهایت بزرگ نیست پس معنای بی نهایت بزرگ چیست؟

از بنیه این شاخصان اصالت، و دریای کرامت، و حریم عظمت، آزادی ضبط نفس، حکومت بر نفس، شجاعت، قانون، محبت، صلابت، لطف و دلسوزی، قهرمانی و رزم آوری، خودداری و خود نباختن در منطقه قدرت امویان آلوده و بد طینت، و خود باختن در برابر حضرت حسین علیه السلام مرد حقیقت و فضیلت به حد کامل و سرشار توأماً بیرون می ریزد.

این همه حقایق در دنیای روان و جان این غیرتمندان نشان دهنده این واقعیت قطعی است که: اینان در خوبی و وفاداری نمونه ندارند، و در مرحله ایمان و اخلاق و شخصیت و عظمت و شرافت و عشق و محبت، بی نهایت بزرگند. و آنان که قدر این ملکوتیان با رفعت را نشناختند، و در برابر آن رجال

الهی چون سگ ها به پارس کردن پرداختند، و دست به قتل آنان زدند، و حرم عصمت آنان را به اسارت بردند، و برای ارضای هوای نفس یزید و ابن زیاد خود را به شیطان فروختند، بی شک و تردید بی نهایت کوچکند.

اینان، اعتبار و شخصیت از کسی وام نگرفتند، و با بستن خود به دیگری کسب مقام نکردند، بلکه در سایه قرآن و اهل بیت علیهم السلام از تشخیص صحیح برخوردار شدند، و به راه و چاه، بصیرت پیدا کردند، و حق و باطل را از هم باز شناختند، و با قوه اراده و نیروی همت به میدان آوردند، و تشخیص بر حق خود را ملاک حرکت و عمل قرار دادند، و در آن طوفان سهمگین فکری و اجتماعی و سیاسی - که پسر هند جگر خوار و عمرو عاص حيله گر و دین فروختگان پست فطرت بر جامعه تحمیل کرده بودند - به راه درست و صراط صحیح رفتند، و از وجود حضرت حسین علیه السلام قدردانی کرده پروانهوار به دور شمع وجودش گرد آمدند، و جان را در راه خدا به محضر الهی و عرشی او هدیه کردند، و کلاسی ابدی برای درس گیری جن و انس با شهادت و فداکاری خود برپا نمودند.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و سلم، به شهیدان کوی جگر گوشه اش حضرت حسین علیه السلام می بالد آنجا که می فرماید:

﴿يَرْجُلُ إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ وَمَصْرَعِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أُولَئِكَ سَادَةٌ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾

حسین من پس از آوارگی به سرزمین قتلگاه و آرامگاه خود زمین کربلا کوچ می کند. در آنجا گروهی فداکار از غیرتمندان مسلمین به او یاری می دهند، اینان به روز قیامت سروران شهدای امت من هستند.

ملاحظه می کنید که: رسول با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اینان را مافوق همه شهیدان قلمداد کرده است، شهیدانی که خود مافوق همه امتند؛ چرا که خیری

بالا تر از شهادت نیست، و شهیدان کوی اسلام از تمام مؤمنان و مسلمانان برترند، و شهدای کربلا از همه شهیدان بالاتر و بهترند، و معنای بی نهایت بزرگ جز این نیست.

### شهیدان منحصر

اهل منطق و اصول می گویند: تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد و گرنه تعریف ناقص است و نمی تواند هویت تعریف شده را آن چنان که هست نشان دهد.

تعریف جامع و مانع نسبت به شهیدان کوی حسین این است که: اگر هر کدام از آنان را از جایگاه مخصوص خود برداریم، در تمام عالم هستی کسی را نمی یابیم که جای او بگذاریم.

اینان هر یک در موضع خاص خود منحصر بفرزند، فرد دیگری در بستر تاریخ همانندشان نیست تا در شخصیت و کرامت جایگزین آنان شود.

عباس، زهیر، حبیب، مسلم، بریر، حر، سعید، و... هر یک منحصر به فرزند. خلیفه و جانشین و مثل و مانند ندارند، و شبه و نظیر برای آنان پیدا نمی شود. این معنی را عموم مسلمانان از قرائت سوره توحید در نمازهای واجب و مستحب درباره حضرت حق یافته اند که: (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).

برای حضرت حق کفوی نیست و شبیه و مانندی نمی باشد. احدی از موجودات هستی را در برابر او شأنی نیست تا چه رسد که شبیه او یا به جای او باشند.

یاران باوفا و نیکوکار حضرت حسین علیه السلام، که صبغه الهی دارند گویی همین معنا را - بی کفو بودن - از محبوبشان، در آسمان وجود خود طلوع داده اند، تا جایی که مولای عالم و آگاه و بابصیرتشان در حق آنان فرمود:

﴿فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي﴾

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾

( را از افق وجود خود ظاهر کردند، تا به همه انسان ها بفهمانند که: استعداد و نیرو و قدرت و قوت آدمی در حدی است که می تواند در معرفت و بینش و اخلاق و عمل و ایمان و فضیلت بی شبه و مثل گردد! بر کمی عدّه آنان باکی نیست که هر کدامشان جهانی بی نهایت، و عظمتی بی مثل و مانند بودند.

آنان، در ابتدای تکوّن وجودشان در رحم مادر، یک نقطه جوهری بیش نبودند، ولی با تغذیه پاک از منبع پاک، به خصوص تغذیه معنوی بعد از ولادتشان از عرصه گاه نبوت و قرآن و امامت، تبدیل به شجره طیّبه تنومندی شدند که:

﴿..أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ..﴾

ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است \* میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.

آنان، در راه آیین از کشته شدن نهراسیدند و برای نیل به شرف، از رنج سفر باک نکردند.

آنان، از تساهل و تغافل و آسایش و تنعم و نکبت اخلاق و عمل می ترسیدند!

دشمنان تیره بختشان، هر یک در برابر خود هزاران جایگزین از درندگان و وحشیان و دیوان و ددان داشتند؛ زیرا از هر گروهی از موجودات پست و خشن و درنده و هار، نمونه ای یا نمونه هایی در وجود خود جمع کرده بودند. آنان، مصداق این آیه بودند:

﴿... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ﴾

آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

آنان، قلب را از خدا خالی کردند، و به جای آن، یزید - فرزند زن نصرانیّه بیابانگرد - را گذاشتند. چشم از تماشای جمال ملکوتیان زمان بستند و به جای آن به تماشای ابن زیاد بی مادر مشغول شدند. گوش از شنیدن حق بستند و به جای آن، اباطیل بنی امیه ملعون را نشخوار کردند.

قلبشان برای عشق دروغین و بی مایه طپید.

چشمشان از چهره های ناپاک و آلوده پر شد.

گوششان منبع مزخرفات و قول زور شد، و در نتیجه از راه انسانیت عقب گرد کرده، به سوی پستی و کوچکی رهسپار شدند، و در این مسیر آن چنان به سرعت تاختند تا به اسفل سافلین رسیدند، و بی نهایت کوچک شدند.

به جای این که با دو بال ایمان و عمل حرکت کنند و به مقام قرب حق

برسند، با دو پای بدن به حرکت آمدند تا به عمق درکات جهنم وارد شدند!

اینان، چون اسب عصّار خانه به دور تنور هوای نفس، چشم و گوش بسته،

عمری چرخیدند، و از وجود خود برای حرارت دادن به شهوت یزید و پسر زیاد

حرام زاده، روغن چراغ فراهم کردند!

ولی یاران حضرت حسین علیه السلام عزیز بر اساس آیه شریفه



﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾

کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

با دو بال روح پاک و عمل صالح به سوی معشوق و معبود خود به پرواز در آمدند و به لقای دوست نایل شده، از همه انسان ها تا روز قیامت دعوت کردند که با کاروان آنان که کاروان نور است پیوندند.

آنان، در به دست آوردن عزت الهی آن چنان از طالبان عزت مسابقه را بردند که مولای عاشقان، محور عارفان، امیر مؤمنان علی علیه السلام به نقل خرائج رواندی از حضرت باقر العلوم علیه السلام در حق آنان فرمود:

﴿شُهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ﴾

شهادی هستند که گذشتگان از آنان پیشی ندارند، و آیندگان به آنان نمی رسند!

آنان، از هر حسابی غیر حق، دل و جان و ظاهر و باطن پاک کردند، تا جایی که امیر مؤمنان علیه السلام درباره آنان خطاب به خاک کربلا فرمود:

﴿وَاهَا لَكَ آيَتُهَا الثُّرْبَةُ! لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

وه! شگفتا از تو ای خاک اسرار آمیز! به روز رستاخیز از بستر تو اقوامی برخیزند که به طور حتم بی حساب وارد بهشت خواهند شد!

یاران حضرت حسین علیه السلام بر اساس قطعه بسیار مهمی که سرور شهیدان از جدش شنیده بود بنای زندگی را بنا نهادند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَاقَهَا﴾

خداوند امور عالی و بلند مرتبت را دوست دارد، و از امور پست و بی ارزش کراهت دارد.

آنان، با تمام وجود به امور با ارزش روی آوردند، و در نتیجه فعالیت قلبی و روحی و روانی و اخلاقی و عملی، با همه ارزش ها متحد شدند، و دامن حیات از ننگ آلوده شدن به امور بی ارزش حفظ کردند.

ولی دشمنان حق و حقیقت، و حمّالان شهوت بنی امیه، و بارکشان بار یزید و ابن زیاد بی مادر از هرچه ارزش بود روی گرداندند، و به هرچه بی ارزش و بی مایه و سست بود دامن زندگی آلوده کردند.

یاران امام، غرق در رحمت ابد شدند، و لشگریان یزید، دچار لعنت همیشگی گشتند.

آنان، هر کدامشان در پاکی ها و معالی امور منحصر بفرد شدند و اینان در زشتی و پلیدی و آلودگی بی مثل و مانند گشتند!  
آنان، بر مبنای حدیث قدسی:

﴿عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي﴾

خدا گونه شدند، و ارتش بنی امیه، حزب شیطان و منبع ناپاکی و جرثومه خطا و فساد گشتند.

یاران سالار شهیدان، تبدیل به چراغ روشنی شدند که تا ابد نورش با تندباد هیچ حادثه ای، و وزش هیچ طوفانی خاموش نشود، که نور آن، نور خدا است و نور خدا خاموش شدنی نیست.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.

و دوستداران بنی امیه تبدیل به ظلمت کده ای شدند که با هیچ نوری ظلمت آنان زدوده شدنی نیست!

وجود اصحاب حضرت حسین علیه السلام رفعت طلب شد، و وجود دشمن، پستی خواه.

آنان، با طبیعت رفعت طلبی به حق رسیدند، و اینان با اخلاق پستی طلبی به درکات جهنم پیوستند.

ذره ذره کاندر این ارض و سماست      جنس خود را هم چو گاه و کهرباست  
نوریان مر نوریان را جاذبند      ناریان مر ناریان را طالبند  
مه فشاند نور و سگ عوعو کند      هر کسی بر طینت خود می تند  
یاران امام، مجذوب حق شدند، و یاران یزید، مغلوب شیطان گشتند.  
یاران امام، متصل به جنت لقا شدند، و حزب هوا، منقطع از رحمت الهی گشتند.

آنان، حسین عزیز را اسوه خود قرار دادند، و کوفیان و شامیان تیره بخت، یزید و کردارش را ملاک زندگی گرفتند.

یاران حق، شیطان را از معامله با خود برای ابد نا امید کردند، و حمّالان باطل تمام راه های نفوذ شیطان را به روی خود گشودند.

اصحاب سالار شهیدان، از جان و مال و زن و فرزند و تمام هستی خود، در راه حق گذشتند، و یاران یزید به اسارت مالی اندک، و لذتی حیوانی وش در آمدند.

آن نیک اندیشان نیک پندار، تبدیل به گوهری شدند که تنها خداوند غنی می توانست خریدار آنان باشد.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...﴾

یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده.

و آن بد سیرتان دیو منش، مبدل به خر مژه ای شدند که برای ابد بی مشتری ماندند.

آنان که در ایمان و عمل بی نمونه بودند، از مرکب علایق پیاده شدند، و از محبس تن بیرون رفتند، تا در جوار رحمت حق قرار گرفتند و مورد پذیرایی محبوب و معبودشان شدند.

ولی دشمنان آن‌ها، اسیر جسم و بدن شدند، و به لجنزار شکم و شهوت نشستند، و تیره بختی ابدی را برای خود خریدند.

دشمنان، در مقابل بهای اندک - قطعه ای زمین، سرپناهی محدود، درهم و دیناری معدود، وعده‌هایی پوچ - خود را فروختند، اما یاران حق خود را با رضا و خوشنودی حق که اکبر از جنت و بهشت قیامت است معامله کردند.

دشمنان ایمان و عقیده، در آتش حکومت بنی امیه سوختند، و یاران حضرت حسین علیه السلام، ابراهیم وار از آتش بدر آمده تمام ملک و ملکوت را بر خود برد و سلام و تبدیل به گلستان کردند.

زن، پول، شهوت، صندلی، مقام، لذت و اعتبار ظاهری، قیمت انسان نیست؛ قیمت و ارزش انسان در جهت روحی، رضای حق، و در جهت جسمی، بهشت عنبر سرشت است.

یاران حضرت حسین علیه السلام به کمتر از رضای دوست و کمتر از بهشت جاودان خود را فروختند، و محبان بنی امیه، به اندک عنصر از دست رفتنی خود را معامله کردند.

حضرت حسین علیه السلام و یارانش به حقیقت زمزمه کردند:

﴿تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَا﴾

در هوای تو هرچه غیر بود ترک کردیم.  
و عمر سعد و یارانش نخواستند از اندک مال دنیا و مقام پوچ مادّی گذشت  
کنند.

پسر سعد بدبخت، در برابر دعوت حضرت حسین علیه السلام از او برای رسیدن به  
سعادت دنیا و آخرت پاسخ داد:

اگر ندایت را بشنوم، و صدایت را آویزه گوش کنم، و ریاست بر این لشگر را  
بگذارم و به یاران تو بپیوندم، خانه ای که به تازگی با سنگ سرخ در کوفه بنا  
کرده ام به مصادره مأموران پسر زیاد خواهد رفت!

شما را به خدای بزرگ ملاحظه کنید که این بی خرد نادان، و این پست  
فطرت حیوان، خدا و قیامت و پیامبر و قرآن و اهل بیت وحی را با خانه ای  
گلی که ظاهر آن را با سنگ سرخ زینت داده بود عوض می کند!!

اما حضرت حسین علیه السلام و یارانش برای رسیدن به مقصد اعلی و مقام فنای  
فی الله و بقای بالله از همه هستی خود گذشت می کنند.

این هفتاد و دو نفر به تناسب سنی که هر یک داشتند در برابر تهدید بنی امیه  
به کشته شدن، ترغیب دشمن به لذات مادی، تشویق حکومت به ثروت پیدا  
کردن، از مدار ثابت قدمی و تحمّل در برابر حوادث بیرون نرفتند، تا در روز  
عاشورا به همراه مولای خود به حریم قدس دوست سفر کردند.

نمک حق را خوردند و پاس نمکدان را تا لحظه آخر حیات نگاه داشتند.  
ولی دشمن نمک خورد و نمکدان شکست و پاس نمک دهنده را در هیچ یک از  
امور حیات نگاه نداشت.

آنان، با قدرت تقوا و احسان و نیکی، به مقام معیت با حق رسیدند و تا ابد  
محبوب حق شدند.

﴿... ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

سپس پرهیزکاری را تداوم بخشند و ایمان خود را ادامه دهند، و بر پرهیزکاری پافشاری ورزند و کار نیک بجا آورند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾

بی تردید خدا با کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده اند و آنان که [واقعاً] نیکوکارند.

یاران حضرت حسین علیه السلام، از هر دامی با چشم باز رستند، و دوستان بنی امیه به هر دامی گرفتار شدند.

اینک ما هستیم که دو طایفه را در برابر خود می بینیم، طایفه ای الهی و گروهی شیطانی، قومی آسمانی و جمعی زمینی.

اگر اصولی که طایفه آسمانی در حیات خود بکار گرفتند بکار گیریم همای سعادت ابد بر سر ما می نشیند، و اگر برای لذتی اندک و ناپایدار به راه دشمن رفتیم زاغ بدبختی و تیره روزی دائمی روی سرمان لانه می کند.

از حسین و یارانش پیروی کنیم که عین خردمندی است، و از اخلاق دشمنان او اجتناب کنیم که محض بصیرت و بینایی است، و راهی که حزب اموی رفت نرویم که سیه روزی دائمی و تیره بختی همیشگی است.

یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرور شهدای امت اسلام و به گفته حضرت حسین علیه السلام وفادارترین و بهترین مردم تاریخ حیات هستند.

مردم در هر دوره ای اگر آنان را در هر زمینه ای الگوی خود قرار دهند، و از آنان درس زندگی بگیرند، هم چون آنان در حدّ ظرفیت خود از فیوضات و برکات و عنایات الهی در دنیا و آخرت بهره مند خواهند شد.

مردم باید از آنان درس تسلیم در برابر حق، عشق به حضرت رب، معرفت به قرآن، امت واقعی بودن برای پیامبر ﷺ، مأموم قابل قبول بودن برای امام معصوم ﷺ و خلاصه درس ایمان و اخلاق و عمل صالح و صبر و مقاومت و ظلم ستیزی و مبارزه بگیرند.

به جهاد و عمل و حرکت آنان راضی باشند، و به وجود آنان که هستی خود را هدیه حق کردند عشق بورزند، و متخلّق به اخلاق آنان شوند، و از دشمنان آنان در هر دوره ای قولا و عملا بیزاری جسته و راه خود را از راه آنان جدا سازند، تا در دنیا و آخرت جزء آن کاروان نور محسوب گردند.

### حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبدالله انصاری

شیخ بزرگوار « عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی » که از شاگردان شیخ ابوعلی فرزند گرانقدر شیخ طوسی است، در کتاب با قیمت بشارة المصطفی که از کتب نفیسه است با ذکر سند از « اعمش » که از بزرگان محدّثین است و او از « عطیة بن سعد بن جناده عوفی جدلی » که او نیز از روات بنی امیه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کرده اند که او انسانی صادق می باشد، روایت کرده که گفت:

با جابر برای زیارت حضرت سید الشهداء ﷺ به کربلا آمدم. جابر غسل کرد و بر خود عطر زد. دستش را گرفته به روی قبر مطهر حضرت سید الشهداء ﷺ گذاشتم. بیهوش شد. بر صورت او آب زدم. به حال آمد. با سوز دل سخنانی جگر سوز به محضر حضرت حسین ﷺ عرضه داشت، سپس به شهدای گرانقدر کربلا سلام کرد و در پایان کلامش گفت که: ما نیز شریک بودیم در آن کاری که شما داخل شدید، یعنی مجادله و مقاتله و نصرت و یاری ذریه خاتم پیامبران و شهادت در محضر او.

عطیه می گوید:

به او گفتم: ما رنجی نبردیم، و شمشیری نزدیم، سرهای این گروه از بدن جدا، و همسرانشان بیوه، و فرزندانشان یتیم شدند، چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم؟

جابر در پاسخ گفت:

عطیه! من با دو گوش خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که: هر کس عمل قومی را دوست دارد، در ثواب آن عمل با آنان شریک است. سپس گفت: ای عطیه! رسول حق فرمود: نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین و اصحاب اوست.

اولاً: نیت خیر را ببینید از چه ارزشی برخوردار است، که باعث متصل کردن انسان به کاروان نور است.

ثانیاً: نیت و عمل حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش از چه عظمتی برخوردار است که رسول خدا ﷺ برای شرکت در ثواب شهدای کربلا می فرماید: نیت من همان نیت حسین و اصحاب اوست.

چه نیکوست تمام مردم نیت خود را در همه شؤون حیات در جهت نیت شهدای کربلا قرار دهند، سپس آن نیت پاک و نورانی را به مرحله اجرا بگذارند، تا اخلاق و عملشان نیز به نور حقیقت منور شود، و در حدّ خود به فوز عظیم برسند، و بتوانند صادقانه این قطعه از زیارت وارث را در محضر معنوی حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و شهدای کربلا بخوانند.

﴿أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيََاءَهُ وَرُسُلَهُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَيَايَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَايِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ﴾  
من خدا و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان حق را گواه و شاهد می گیرم که به امامت و رهبری شما مؤمنم، و به رجعت و ظهور شما معتقدم، هر قدمی که در



راه دین بردارم، و هر عملی که در زندگی به انجام رسانم به دوستی و محبت شما و در سایه امامت و هدایت شماست، دلم تسلیم قلب پاک شما و همه برنامه هایم تابع برنامه های شماست.

اگر این اقرارهای عرشی با نیت و عملی همسو با نیت و عمل حضرت حسین علیه السلام و یاران او نباشد، جز دروغی بس بزرگ و نابخشودنی در محضر خدا و انبیا و حضرت حسین علیه السلام و یاران او نیست؟

اصولا این گونه چهره های پاک، و در رأس آنان حسین عزیز و یارانش از جانب حضرت حق برای تمام مردم در همه ادوار اسوه حسنه هستند. مردم اگر بخواهند از وجود پاک آنان قدردانی کنند راه قدردانی حقیقی به این است که باطن و ظاهر خویش را با آن بزرگواران هم سو نمایند، و از اخلاق و رفتار و کردار دشمنانشان قولا و عملا پرهیزند؛ آن هم دشمنانی که بر اثر شقاوت در اخلاق و عمل، خود را برای ابد از رحمت واسعه حق محروم کردند.

دشمنان امام و یاران او، مجسمه تمام نمای رذایل، شقاوت، ظلم، دد منشی، تجاوز، غارت، بی رحمی، غفلت، حرص، حسد، کبر و به خصوص نفاق و دو رویی بودند، و آن چنان حرکت کردند که به یقین خود را از عموم برحمتک الّتی وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ استثناء نمودند، و به قول شاعر عالم محتشم کاشانی که دوازده بند او مورد قبول اهل بیت واقع شد، کاری کردند که ترس این معنا می رود که در قیامت چون بخواهند جزای دشمنان حضرت حسین علیه السلام و یارانش را رقم زنند، کتاب رحمت را برچینند و به هیچ انسانی رحمت نیاورند که چرا افرادی از نوع شما به چنین جنایت هولناک و بی سابقه ای دست یازیدند!!

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یک باره بر جریده رحمت قلم زنند

بنابراین با تمام وجود از وضع دشمنان آن حضرت کنار بمانیم، و تا آن جایی که در قدرت ماست از حسین و یارانش رنگ بگیریم که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا در رنگ پذیری از این جمعیت الهی و قوم آسمانی و ملکوتی است.

### استقامت در راه هدف

در رنگ پذیری از حضرت حسین علیه السلام و یاران با وفایش، امکان دارد انسان به بلای بدنی یا مالی یا روحی و یا خانوادگی و اجتماعی دچار شود؛ چون هدف رنگ پذیر، هدف بسیار مقدس و والایی است، و آن به دست آوردن رشد و کمال و تعالی است، و رسیدن به رضای محبوب؛ پس باید در برابر هجوم بلا استقامت ورزد، و صبر و تحمل پیشه کند، و در مدار دین و ایمان و جهاد و کوشش و عشق و معرفت ثابت قدم باشد، که بدون سپر مقاومت و صبر و استقامت، شکست و سرشکستگی حتمی است، و زیان و خسران دنیا و آخرت قطعی است.

آنان که در طاعت حق و در رنگ پذیری از اهل حق تا لحظه خروج از دنیا استقامت ورزند، در عرصه گاه قیامت با چهار طایفه همراه و هم نشین خواهند شد.

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

آری، نتیجه استقامت در راه هدف و هم سو نمودن نیت و عمل با شهدای کربلا، حشر با آن ها در قیامت کبری است، که اتصال به کاروان نوربهره ابدی و نتیجه شیرین سرمدی نصیب انسان می نماید.

### از خدا جوییم توفیق ادب

یاران حضرت حسین علیه السلام این خداوندگاران فضیلت، به رفتارشان و گفتارشان معنویات اسلام را مجسم می دارند، و بسان سروشی آسمانی حقایق اسلام را به جهان ما فرود می آورند، و ما را از شکوه وحی و عظمت سروش آسمانی که در مرتبه اول مغزها را بجوش آورده و دل ها را از عظمت فرا گرفته بود، خبردار می کنند.

کردار اینان برای هم کیشان در آماده کردن آنان برای توجّه به خدای کائنات از سروشی غیبی کمتر نیست، و انضباط اسلامی را در این افراد خردمند آیین شناس به طور کامل می توان دید.

پیام این شهیدان کوی فضیلت، و این نیک نامان عرصه گاه کرامت، به تمام هم کیشان این است که: بیایید ادب نسبت به حق را که در عبادات ما جلوه دارد، و ادب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که در تسلیم ما نسبت به او دیده می شود، و ادب نسبت به قرآن را که در عمل و اخلاق ما مشاهده می گردد، و ادب نسبت به امام و رهبر را که در هدیه کردن جانمان در راه او ملاحظه می شود، تماشا کنید. و شما هم در هر کجا و هر موقعیتی و هر شرایطی و هر دوره ای هستید همانند ما به خدا و قرآن و پیامبر و امام معصوم ادب کنید. نماز را با تمام شرایط فقهی و معنویش بیا بدارید. زکات مال پردازید امر بمعروف کنید. و نهی از منکر نمایید.

این ادب حسین و یاران او در فضای حیات و زندگی بود، و این همه ثمره طاعت خدا و رسول تا پایان حیات بود.

﴿أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ﴾

بی نماز، آلوده به کبر است؛ آن هم از نوع کبری که ابلیس را از اطاعت امر حق در سجده به آدم باز داشت.

خوددار از زکات، بخیل است؛ بخلی که مانع انجام هر خیری از جانب انسان است، و عامل و علت عذاب انسان در قیامت.

﴿... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.

تارک امر بمعروف سست کننده خوبی ها در حیات اجتماعی، و تعطیل کننده نهی از منکر تقویت کننده زشتی ها در خیمه زندگی است.

آن که جدای از نماز و زکات است، آن که تارک امر به معروف و نهی از منکر است، هم سو با حزب یزید و همراه با کاروان ظلمت است.

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فیض رب  
بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد  
از ادب پر نور گشته این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک  
اوج کرامت کاروان نور، ادب آن در برابر خدا و پیامبر و قرآن و اهلیت بود،  
و فریاد رسایشان از میان امواج خون پاکشان همه را به این واقعیت دعوت می  
کند. بر همگان واجب شرعی و اخلاقی است که دعوت آنان را اجابت کنند، و در  
نه در دنیا گرفتار خزی و در آخرت دچار عذاب می شوند.

## ادب یاران حسین در برابر حسین

آنچه را در رابطه با ادب یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام در سطور ذیل ذکر می شود از امام عابدان، مولای عاشقان، زینت عبادت کنندگان حضرت سجّاد علیه السلام روایت شده است.

روز تاسوعا بیایان رسید و شام شد. شب عاشورا بر جهان دامن گسترد و این مرغک سیاه، سرزمین کربلا را زیر بال های پهناور در خود جای داد. حضرت حسین علیه السلام بخشی از شب را با یاران گذراند، و بخشی را به عبادت، و قسمتی را به آماده شدن برای رزم بامداد.

در آغاز شب در جمع یاران به سخن پرداخت. نخست حمد و ثنای خدا را به جای آورد، و ذات احدیت را در تنگی و سختی درود گفت:

﴿أَتْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ﴾

چنان چه در آسایش و خوشی سپاس می گفت، به نعمت هایی چند از نعمت های الهی اشاره کرد، نعمت هایی که ویژه خود او بود و نعمت هایی که دگران با وی شریک بودند، باز هم خدا را سپاس گفت و بخواست که او و یارانش را در زمره سپاسگذاران قرار دهد.

نخست به نعمت رهبری و امامت اشاره کرد، که خداوند خاندانش را بدان موهبت عظمی سرافراز ساخت. نعمت دوم زادگی پیامبر بود که وجودش از آن نور پاک ریشه گرفته است. نعمت دیگر دانش و دانستن قرآن و کتاب خدای بود. فقاقت در دین و پی بردن به حقیقت احکام و قوانین اسلام، نعمت دیگری بود که بآن اشاره کرد، و خدای را دگر باره در برابر نعمت های گوش و چشم و دل سپاس گذارد، آنگاه با یاران به سخن پرداخت و چنین گفت:

من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و اهل بیتی را بهتر و حقّ شناس تر و برتر از اهل بیت خود نمی شناسم، خدای به همگی پاداشی نیکو عطا فرماید.

پر روشن است که ما را با این مردم روزی خواهد بود! و چه روزی؟ روزی سیاه و خونین، من بیعت خود را از شما برداشتم و حقّی بر گردن شما ندارم. شما همگی آزاد هستید، می خواهید بروید یا بمانید اینک شب فرا رسیده، و تاریکی جهان را فرا گرفته، می توانید از این تاریکی استفاده کرده و خود را از دید دشمن نهان داشته به هر سو که می خواهید بروید، و هر کدام از شما دست یک تن از اهل بیت مرا گرفته ببرید، و در بیابان ها و شهرها پراکنده شوید، تا وقتی که خدای فرجی کند. این مردم با من کار دارند و بس، اگر بر من دست یافتند دیگری را فراموش کرده به او کاری نخواهند داشت.

کلام حضرت که به پایان رسید حضرت عباس بن علی علیه السلام آن علمدار جوانمرد از جای برخاست و چنین پاسخ داد:

چرا برویم؟ آیا برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خدای چنین روزی را نیاورد.

خویشان دیگر نیز با عباس هم سخن شدند و گفته او را گفتند. حسین علیه السلام به عمو زادگانش - زادگان عقیل - روی کرده و گفت:

شماها شهید داده اید، بس است، شهادت مسلم برای شما کافی است اذن می دهم که همگی بروید و اینجا نمانید.

پاسخ عقیلیان این بود:

به خدا سوگند نخواهیم رفت، بلکه جان و مال و خاندانمان را در راه تو فدا خواهیم کرد، در پیشگاه تو نبرد کرده و با تو کشته خواهیم شد، خدای ماندن پس از ترا زشت گردانیده است.

سخن از بنی هاشم گذشت و نوبت پاسخ به یاران رسید.

نخست مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت:

آیا از یاری تو دست برداریم و عذری در پیشگاه خدا نداشته باشیم؟! به خدا قسم از دامان تو دست بر نمی دارم، تا با نیزه ام سینه های این مردم را سوراخ کنم. از دامانت دست نمی کشم تا شمشیر در دست دارم و قدرت نبرد در خود بینم. اگر سلاحی در دست نداشته باشم با سنگ خواهم جنگید. از دامان تو دست بر نمی دارم تا خدا بداند که پس از پیامبرش عترتش را تنها و بی یار و یاور نگذاشته ایم. اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می شوم، دوباره کشته می شوم و سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند و هفتاد بار با من چنین کنند، از یاری تو دست بر نمی دارم تا در راه تو جان دهم، در حالی که بجز یک مرگ بیش نیست و پس از مرگ، بهشت خدای، بهشتی که پایان ندارد.

آنگاه زهیر از جای برخاست و گفت:

اگر می دانستم که هزار بار مرا می کشند و زنده می کنند و بدین وسیله می توانم مرگ را از تو و جوانانت دور کنم آماده هستم که هزار بار کشته شوم.

دیگر یاران متفق القول گفتند:

به خدا قسم که از تو جدا نخواهیم شد، جان های ما همگی فدای تو باد، از تو با دست و سر دفاع می کنیم وقتی که کشته شدیم کاری نکرده ایم و بر تو منتی نداریم فقط انجام وظیفه بوده است.

به ابن بشیر حضرمی خبر دادند: پسرت در مرزی اسیر شده.

گفت: می دانم و پای خدا حسابش می کنم و جان خود را نیز نمی خواهم که  
پسرم اسیر باشد و من زنده بمانم.

حضرت حسین علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند، برو برای نجات پسرت  
کوشش کن. بیعتم را از تو برداشتم.  
این بشیر گفت:

درندگان مرا بدرند، و زنده زنده بخورند اگر از تو جدا بشوم.  
آنگاه حسین همگی یاران را مخاطب قرار داده گفت:  
من فردا کشته خواهم شد و شما همگی کشته خواهید شد و یک تن از شما  
زنده نخواهد ماند. یاران گفتند: حمد خدای را که چنین منتی بر ما نهاد که  
حضرتت را یاری کرده، و به شرف شهادت با تو نائل شویم، ای فرزند رسول  
خدا! دریغ مدار که در بهشت با تو باشیم و در درجه تو بسر بریم.  
حسین علیه السلام گفت: خدا به همه شما پاداشی بزرگ عطا کند.  
قاسم جوان نوری، برادر زاده حسین از عمو پرسید: آیا من هم فردا کشته  
خواهم شد؟

حسین پرسید: پسرم کشته شدن نزد تو چگونه است؟  
پاسخ داد: از عسل شیرین تر.  
حسین علیه السلام گفت: آری، تو هم کشته خواهی شد، کودک شیرخوار من  
عبدالله نیز کشته خواهد شد.

قاسم گفت: شیرخوار! شیرخوار هم کشته خواهد شد؟! مگر این مردم به زنان  
و کودکان نیز حمله می کنند و از آن ها دست بردار نیستند؟!  
این بود ادب یاران حضرت حسین علیه السلام و سلامت و صفای روح آنان که  
تحت هیچ شرایطی حاضر به جدا شدن از حق نبودند. گرچه حضرت حسین



علیه السلام به آنان فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم و حقم را بر شما حلال کردم می خواهید بروید آزادید. ولی آن قوم باعزت و آن آسمانیان باکرامت، عاشقانه در کنار حضرت حسین علیه السلام ماندند و عاشقانه به شرف شهادت در رکاب او نائل آمدند.

بیاییم در حالات و افعال و اخلاق، و معاشرت و برخورد با دین و آیین و برخورد با عمر و وقت، و خلاصه در همه امور، به خصوص نسبت به حق و قرآن و پیامبر و امامان معصوم هم چون اصحاب حضرت حسین علیه السلام ادب را رعایت کنیم، تا گوهر سعادت دنیا و آخرت را در این معامله نصیب خود کنیم؛ معامله ای که در آن تا ابد اقاله ای وجود نداشته باشد.

#### خیر و شر

در سرزمین الهی کربلا دو جمعیت مقابل یک دیگر قرار گرفتند: \* یک جمعیت نماینده حق و حقیقت، شرف و کرامت، ایمان و فضیلت، درستی و صداقت، عبادت و طاعت و در یک کلمه نماینده خیر به معنای مطلق آن بودند.

آنان با تمام وجود مجسمه قدس و تقوا، صفا و وفا، قرب و لقا و مصداق عینی کتاب الله و معارف آل الله بودند.

سلمان محمدی معروف به سلمان فارسی که رسول خدا ﷺ در حق او فرمود:

خدا مرا به محبت داشتن بر چهار نفر امر فرموده: علی بن ابیطالب، مقداد بن

اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی

سلمان فارسی که امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او فرمود:

ای ابوذر! سلمان، باب حق در زمین است، کسی که به او معرفت پیدا کرده مؤمن، و هرکس به انکار او برخیزد کافر است  
شخصیتی که متکلم بزرگ شیعه و مؤلف کم نظیر، فضل بن شاذان، در حق او گفته:

﴿مَا نَشَأُ فِي الْإِسْلَامِ رَجُلٌ مِنْ كَافَّةِ النَّاسِ كَانَ أَفْقَهُ مِنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ﴾

در اسلام در میان تمام مردم مردی به دانایی و فهم سلمان فارسی بوجود نیامد.

سلمانی که رسول حق ﷺ و حضرت باقر علیه السلام در حق او فرمودند:

﴿إِنَّ سَلْمَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ﴾

یقیناً سلمان از ما اهل بیت است.

سلمانی که امام صادق علیه السلام در حق او فرمود:

﴿سَلْمَانُ عَلِيمُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ﴾

سلمان اسم اعظم را یافته بود.

این سلمان با این عظمت و دانش و بصیرت و نوراتیت و ایمان، زمانی که در طریق سفر به مدائن، در زمین عراق به کربلا رسید اشاره به زمین فرمود و گفت: این قتلگاه برادران من است. این جای زمین نهادن بنیه آن هاست، و این خوابگاه سواران آنان است. شتران خود را در آن برای ابد خواهند خوابانید. این محل ریزش خون آنان است در اینجا پسر بهترین پیامبران «که خود از بهترین خوبان است» کشته می شود، و در این منطقه بهترین بازماندگان از انسان ها به قتل می رسد

\* جمعیت دیگر نماینده کفر و شر، خسران و ضرر، پستی و دنائت، شرک و نفاق، کبر و حرص، بخل و منیت، تجاوز و غارت، ظلم و ستم و فساد و بیداد بودند.

گروهی از آنان رسول خدا ﷺ را دیده بودند، و معجزات آن حضرت را مشاهده کرده بودند، ولی عملاً به انکار نبوت برخاستند، و بر حرم او تاختند، فرزندان او را سر بریدند، و پرده نشینان عصمت و عفت را به اسارت گرفتند. گروه دیگر ایام مولای عاشقان، امام عارفان، اسوه صادقان امیر مؤمنان و حضرت مجتبی علیه السلام را درک کرده بودند، ولی با کار و کردار و افعال و اخلاقشان نشان دادند که با بودن منبع نور جز با ظلمت سر و کار نداشتند، و از هر خیری مهجور و محجوب بودند.

آنان عملاً به انکار وحی برخاستند و به جای توحید و نبوت و امامت و توجه به قیامت، یزید شرابخوار، سگ باز، میمون باز و منافق، و ابن زیاد بی مادر را انتخاب کردند تا با تمام وجود منبع شر شوند، و مصداق بدترین مردم روزگار و پلیدترین موجودات جهان هستی گردند.

آری، آنان با تمام وجود نماینده شر شدند، به طوری که در هر کجا و در هر موقعیت بخواهیم از شر سخن بگوییم باید شر را بوجود آنان ترجمه کنیم. آری، موجود زنده ای که استعدادهای خود را در مسیر ضلالت بکار گیرد، تحصیل عقل را تعطیل کند و وجدان را سرکوب نماید، خلاف واقعیات حرکت کند و به جنگ حق و حقیقت برود، بدترین موجود است.

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾

قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند!

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

یقیناً بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی آورند.

این جمعیت از خدا بی خبر، تمام امکاناتی را که در اختیار داشتند در راه غیر خدا، یعنی: در مسیر هوا و هوس و شیطان و طاغوت و نظام شرک و جاهلی قرار دادند، و نفهمیدند، یا فهمیدند و خود را به نفهمی زدند که در کویر و شوره زار بذر افشانی کردند، کویر و شوره زاری که بذر را در دل تاریک خود فرو می برد و می پوشاند و می پوساند، و هیچ محصولی به دست صاحب بذر نمی دهد!

### مسئولیت عظیم ما در برابر حادثه کربلا

دو جمعیتی که در سرزمین کربلا گرد آمدند، یکی نماینده تمام خیر، و دیگری نماینده تمام شرّ برای ما درس و عبرتند.

بر ما وظیفه و لازم و واجب است که از یاران حضرت حسین علیه السلام درس ایمان و درستی و فضیلت و اخلاق بگیریم، و خود را از آنچه یاران یزید به آن آلوده بودند حفظ کنیم.

آری، از بی ادب هم می توان درس گرفت که:

مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته است پند بر دیوار  
باطل است آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار  
معروف است که به لقمان گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان.  
گفتند: چگونه؟ گفت: آنچه در آن دیدم همه شرّ و نادرستی و ضلالت بود، و این همه برای مردم جز رنج و زحمت فراهم نمی آورد، سعی کردم آنچه در آنان است در عرصه گاه حیات خود نپذیرم و به میدان زندگی راه ندهم.

بر ما لازم است با بکارگیری فضایل یاران حضرت حسین علیه السلام و تکرار و تمرین آن واقعیات، خود را در مدار حق قرار دهیم، و با تداوم دادن ترک آنچه در گروه یزیدی بوده خود را به روح تقوا و پرهیز از پلیدی آراسته کنیم.

ما در نزدیک شدن به واقعیّات، و دور شدن از رذایل نفسی گرچه همانند و هم عرض یاران حسین نخواهیم شد، ولی در طول آنان قرار خواهیم گرفت و بدون شک جزء کاروان نور محسوب خواهیم شد؛ و چه کاری در این دنیا بهتر و بالاتر از این که در ایمان و اخلاق و عمل خود را به این کاروان برسانیم.

### استقامت یاران حسین علیهم السلام

از جمله خصوصیات که در یاران حضرت سید الشهداء علیهم السلام بود و این خصوصیت در حدّ اعلی جلوه داشت، روح استقامت و پایداری و ثبات قدم بود. قواعد و قوانین نظامی و رزمی می گوید: در هیچ شرایطی فرمانده نظامی نباید با قول و عمل خود، و اخبار واقعی و غیر واقعی، دل سربازان خود را خالی کند و قلب آنان را آلوده به ترس از دشمن کند.

فرمانده اگر عدد لشگر خود را کمتر از دشمن دید، و تدارکات خود را ضعیف تر از دشمن مشاهده کرد، و احتمال داد به وقت جنگ و درگیری با شکست مواجه خواهد شد، نباید این واقعیّات را در اختیار نیروی تحت فرماندهی اش قرار دهد.

او باید برای سربازان آن چنان سخن بگوید که روحیه آنان تقویت شود، و آنگونه وانمود کند که فتح و پیروزی از آن ماست، و شکست و افتضاح برای دشمن است.

ولی حضرت سیدالشهداء علیهم السلام در شب عاشورا این قاعده نظامی را بکار نگرفت و با توجّه به کمی عدد یاران خود و کثرت دشمن و تدارکات و امکانات اندک خود و امکانات فراوان دشمن به یاران خود فرمود:

﴿وَأِنِّي لَأُظَنُّ أَنْ آخِرَ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ﴾

نه این که ترس بر قلوب یاران باوفایش حاکم نشد، بلکه همه آنان از خبر کشته شدن خویش شاد شدند و به یک دیگر تبریک گفتند و پشت خیمه ها نشاط و سرور خود را از این خبر به یک دیگر نشان دادند، و همه آنان با شور و هیجان، استقامت و ثابت قدمی خود را نسبت به حضرت، اعلام، و روز عاشورا همین معنا را عملاً به اثبات رساندند.

آری، آنان حاضر نشدند یک لحظه بعد از امام زنده بمانند، آنان شب عاشورا با صدای رسا اعلام کردند:

﴿تَقْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَأَمْوَالِنَا وَأَهْلِنَا وَنُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ  
الْعَيْشَ بَعْدَكَ﴾

ما با جان و مال و زن و بچه خود را فدای تو می کنیم، در کنار تو و همراه تو تا رسیدن به مقام تو با دشمن می جنگیم، خداوند زندگی بدون تو را زشت گرداند، و حیات بدون تو را هرگز برای ما نخواهد.

آن بزرگواران در چه شرایطی این گونه اعلام وفاداری و استقامت و پایداری کردند؟!

این شرایط در هیچ زمانی برای یک بار دیگر برای قومی اتفاق نخواهد افتاد، آنچه اتفاق بیفتد مادون شرایط آن روز است، اگر مردم مسلمان در شرایطی مادون شرایط یاران حضرت حسین علیه السلام برای حفظ دین و کرامت انسانی و سرکوب کردن دشمن استقامت نورزند و پایداری نشان ندهند در دادگاه قیامت بدون شک محکومند.

آنان بر این عقیده و باور بودند، که زندگی به اندازه یک چشم بهم زدن بعد از حضرت سید الشهداء علیه السلام حرام است.

بنابراین اگر مأموم، امام خود را تنها بگذارد، و از او جدا شود، آلوده به حیات حرام شده، و در فضای این حیات بدون شک عبادات باطل و کار خیر، بی ثمر است.

این حقیقتی است که اصحاب روشن ضمیر حضرت حسین علیه السلام با تمام وجود به آن معتقد بودند. ما باید این واقعیت را از آن بزرگواران درس بگیریم، به این معنا که یک چشم بهم زدن زندگی را بدون امامت امام معصوم نگذرانیم، که حیات بدون امامت امام معصوم حرام، و عبادت در فضای آن حیات، باطل، و هر خیری در عرصه گاه آن زندگی، بی نتیجه و بدون اجر الهی است.

امام صادق علیه السلام به نقل شیخ صدوق به معلی بن خنیس فرمود:

﴿لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَتَلْتَقَى تَرَاقِيهِ هَرَمًا جَاهِلًا لِحَقِّنَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ﴾  
اگر بنده ای یکصد سال میان رکن و مقام خدا را عبادت کند به روزه گرفتن روزها و راز و نیاز شب ها، در حدی که از شدت پیری ابروانش روی دیدگان قرار گیرد، و استخوان های گردنش در سینه اش فرو رود اما در شناخت حق ما جاهل باشد و امامت ما را نشناسد هرگز برای او ثوابی نخواهد بود.

دنیا دریایی است عمیق و پر طوفان، راه عبور از این دریا راهی است بسیار خطرناک، سالک این راه اگر بدون دست گذاشتن در دست امام تعیین شده از جانب خدا و پیامبر این راه را طی کند غرق شدنش در میان امواج طوفان حتمی و قطعی است.

یاران حضرت حسین علیه السلام که به مقام والای آنان، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می بالد، در پرتو امامت حضرت حسین علیه السلام، در این راه پرخطر با تحمل همه مشکلاتش حرکت کردند. و این مسیر را قدم به قدم دنبال طی کردند.

و این است مهم ترین پیام زنده آنان به هم کیشان خود در بستر تاریخ، که: ای هم کیشان ما! راه حیات را با در دست داشتن چراغ امامت طی کنید تا در پایان این راه به رضای حق و جنات نعیم برسید.

﴿إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ﴾

آری، بیاییم هم چون یاران حسین نیروی بدن و مالی، اهل و فرزندان، علم و آبرو و قدرت و قوت را همگام و همسو با امامت امام معصوم خرج کنیم تا دخل ابدی نصیب ما گردد؛ و از انجام هر کاری که همسویی با امامت امام ندارد بپرهیزیم که حیات و زندگی گرچه یک چشم بهم زدن باشد بدون امامت امام حرام است.

اگر در گذشته از عمر اهل گناه بودیم، و جدای از امامت امام زندگی می کردیم، هم اکنون مانند حرّ بن یزید آزاده به امام برگردیم، و با حضرتش پیمان توبه ببندیم، و بر پیمان خود تا افتادن به کام مرگ وفادار باشیم، که هر توبه کننده ای توبه اش مانند حرّ باشد بدون تردید مقبول درگاه حضرت حق است.

### حر بن یزید ریاحی

حرّ توبه کرد، یعنی به رهبری یزید و یزیدیان پشت پا زد، و امامت حضرت حسین و پدر و جدش علیه السلام را پذیرفت، با این که یقین داشت دست برداشتن از یزید و روی آوردن به حضرت حسین علیه السلام که انقلابی کامل و جامع در حیات او بود، به قیمت کشته شدنش تمام می شود.

او توبه کرد و در کاروان نور قرار گرفت و مدال اولیاء اللهی و اصفیاء اللهی و احباء اللهی را به سینه جان گرفت، و جزء انصار دین و انصار رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام مجتبی و حضرت سید الشهداء علیه السلام شد.



بر ما واجب است اگر در گذشته عمر آلوده بودیم همانند حرّ از رهبری هوا و هوس و شهوات و امیال و بت بی جان و جاندار دست برداریم، و به رهبری امام معصوم گردن نهیم تا به سعادت دنیا و آخرت و آزادی از خزی دنیا و عذاب آخرت برسیم.

حرّ با این که از فرماندهان لشکر یزید بود و اجیر بنی امیه، ولی در برخورد با حضرت حسین علیه السلام در دو مرحله ادب نشان داد، و همین ادب که بارقه الهی است، برای او زمینه ساز توبه و انابه و جبران گذشته و روشنی آینده تا ابد شد. اول، امام به وقت ظهر به مؤذن خود - حجاج بن مسروق - فرمود: اذان بگو. امام به حرّ فرمود: آیا نمازت را به همراه یاران خود خواهی خواند؟ حرّ گفت: نه، بلکه نماز را با تو می خوانم.

به هر حال با هزار گونه ملاحظات و حیثیات مبارزه، باید خود و هزار نفر را به این گونه تواضع رهبری نماید.

این ادب بارقه ای است از توفیق و منشأ توفیق نیز خواهد شد، چیرگی بر نفس، توانایی های تازه به تازه به او خواهد داد، و به اندازه ای او را نیرومند می دارد که هنگامی که در بحران انقلاب است و سی هزار برابر قوه خود را بر ما فوق خود می بیند، توانا باشد حیثیت خود را نبازد، و به توانایی اراده، پیروز و چیره بر قوای خارج، و ثقل و فشار آن ها گردد.

گویی در وجود حرّ دو حوزه قوه - یکی از قدرت ادب و دیگر از توانایی - فراهم است که هر یک جامع جهان خود، و هر یک به تنهایی صاحب خود را مجتمع و خداوندگار آن جهان می کند، و از اجتماع مجموع، محیطی قهار و زورمند به نظر می آید.

دوم، امام علیه السلام، پس از نماز عصر رو به جانب مردم کرد و فرمود:

« ای مردم! شما اگر خدا ترس باشید و حق را برای خداوند حق بشناسید خدا از شما بهتر خشنود خواهد بود. ما که اهل بیت محمد ﷺ هستیم به ولایت این امر اولی می باشیم تا مردم دیگر، که ادعا می کنند آنچه را حق ندارند، و در میان شما به گناه و به ظلم و تعدی رفتار می کنند، اما اگر حاضر نیستید جز به کراهت و بی میلی از ما و به جهالت حق ما و رأیتان اکنون غیر از آن است که فرستادگان شما به من رساندند و نامه ها و مراسلات شما برای من آمد، اینک منصرف می شوم و از پیش شما برمی گردم.»

حر مسئله مراسلات و نامه ها را منکر شد و گفت:

به خدا قسم ما نمی دانیم این مراسلات که ذکر می کنی چیست؟

حسین فرمود:

« ای عقبه بن سمان! آن خورجین را که نامه ها و مراسلاتشان میان آن است بیرون آر.»

او رفت و خورجین را بیرون آورد، مملو از نامه ها بود، همه را در مقابلشان ریخت.

حر عرض کرد:

ما از آن ها نیستیم که مراسله به تو نوشته اند، ما امر داریم که همین که تو را ملاقات کردیم از تو مفارقت نکنیم تا تو را به کوفه برده بر عبید الله وارد کنیم.

امام فرمود:

« مرگ به تو از این آرزو نزدیک تر است.»

و بعد از آن رو به یارانش فرمود: و امر کرد سوار شوید. آن ها سوار شدند و منتظر ماندند تا زنها نیز سوار شوند. فرمود: برگردانید. رفتند که برگردند. سپاه حر جلو آمد و مانع از بازگشتن آنان به سوی مکه یا مدینه شد.

امام به حرّ فرمود:

« مادرت به عزایت بنشیند چه می خواهی؟ »

حرّ گفت:

هان، به خدا اگر دیگری از عرب این کلمه را به من می گفت، من واگذار نمی کردم و مادرش را به شیون و فرزند مردگی نام می بردم. و حتماً پاسخ او را می دادم هرچه باداباد و لکن به خدا من حقّ ندارم که مادر تو را ذکر کنم مگر به نیکوترین وجه که مقدور باشد.

در هر صورت حرّ با مانع شدن از حرکت امام، آن حضرت را به محاصره ارتش بنی امیّه انداخت. او در روز عاشورا با اندکی تأمل به خود آمد و بر زشتی کار واقف شد و عزم بر ترک فرماندهی و سروری و مال و منال و حکومت و زن و بچه و همه هستی خود جزم کرد و به خود گفت: به خدا قسم چیزی را بر مینوی بهشت اختیار نمی کنم و بر نمی گزینم اگرچه قطعه قطعه شوم، اگرچه سوخته شوم.

سیّد بن طاوس می گوید: بسان آن کس که روی به وادی ایمن برود می رفت و می نالید و می بالید.

در حالی که قصدش رسیدن به حسین بود دست بر سر گذاشت و به ناله گفت: بار خدایا! به سوی تو انا به دارم، دست توبه بر سرم گذار که من دل اولیای تو و اولاد دختر پیامبرت را آزردم.

همینکه نزدیک شد بر حسین علیه السلام سلام کرد و گفت:

خدا مرا فدایت کند، ای پسر رسول خدا! من آن همراهت هستم که تو را حبس کرده، از مراجعتت مانع شدم، در راه پا به پای تو آمدم تا خود را به پناهگاهی نرسانی و بعد به تو سخت گرفتم تا پیاده ات کردم و در این مکان هم

تو را دچار مضميقه کردم، اما به حقّ خدایی که جز او خدایی نیست گمان نمی کردم که این مردم سخن و پیشنهادهای تو را قبول نکنند و کار را با مثل تویی به این پایه برسانند...

اکنون براستی آمده ام ولی توبه کار و فداکار، تا پیش رویت بمیرم، اکنون برنامه مرا توبه می بینید؟

امام فرمود:

« آری، خداوند توبه پذیر است، توبه ات را قبول می کند و تو را مورد عفو و آمرزش قرار می دهد. تو همان حرّی چنان که مادرت نامت نهاده تو حرّی در دنیا و آخرت ».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حرّ به فرزندش بکیر اشاره کرد که در پی من باش. امام فرمود: کیست؟ عرض کرد: فرزندم. فرمود: خدا از من به شما جزای خیر بدهد. آنگاه حرّ به فرزندش فرمان حمله داد و گفت: بر اینان که جرثومه نفاقند و قاتل ذریّه پیامبر حمله کن « بارک الله فیک » که من نیز در پی توام ».

پسر رشیدش پس از آن که دست و پای امام را بوسید با امام و پدر وداع کرد و به دشمن حمله برد.

پدر، خدا را شکر کرد و از پسر هم سپاسگذاری نمود، که خداوند توفیقشان داد از گروه ستمکاران جدا شدند.

پسر، حمله شدیدی کرد و تعدادی را به خاک انداخت، سپس به پدر مراجعه کرد و طلب آب نمود. پدر گفت: صبر و شکیبایی پیشه کن، برگرد به لشکرگاه. بازگشت تا به شرف شهادت رسید. حرّ به کشته او نظر انداخت و گفت: خدا را

حمد که بر تو منت نهاد شهید پیش روی امام خود شدی و در کوی شهیدان  
آرمیدی.

این است آن درسی که تمام مردم باید از این پدر و پسر بگیرند. این است پند  
و موعظه ای که برای تمام جهانیان عملاً بیان شده است.

خود را با یاران حضرت حسین علیه السلام همراه و همسو و همراز کنیم، تا به خیر  
دنیا و آخرت برسیم، که جدا زیستن از این چهره های آسمانی، غیر خزی دنیا و  
عذاب آخرت برای انسان باقی نمی گذارد.

در این مرحله از نوشتار چه نیکوست که نمونه ای چند از آن عرشیان فرش  
نشین، و ملکوتیان به صورت انسان، و غرق شدگان در دریای عشق حضرت  
جانان، معرفی شوند.

لازم است قبل از تماشای چهره معنوی آن فداکاران بی بدیل، و جانبازان بی  
نظیر، و آراستگان به تمام حسنات، و به دور از همه سیئات به آیاتی چند از  
سوره مبارکه صف که اصول و اساس حیات آنان را تشکیل می داد و مزدی که  
حضرت دوست در برابر عمل به آن اصول وعده داده، اشاره کنیم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* تُوْمِنُونَ  
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ  
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی  
دردناک نجات می دهد؟ \* به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جان  
هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و  
همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

از ایمان به خدا و رسول الهی، و جهاد با مال و جان در راه خدا تعبیر به تجارت شده؛ زیرا در این تجارت بهره و سود است، آن هم بهره و سود ابدی و منفعت جاوید و همیشگی.

سود این تجارت در دنیا حیات طیبه و در آخرت جنات نعیم است.

سود این تجارت اصلاح عقیده و عمل و اخلاق در دنیا و خشنودی و رضای حق در آخرت است. این تجارتی است که وجود مقدس حضرت حق به آن دلالت فرموده، و اصول آن را از باب رحمت و لطف در اختیار عباد و بندگان قرار داده است.

ایمان، یعنی باور داشتن خدا و رسول، آن باور داشتنی که قیچی هیچ حادثه ای نتواند بین انسان و خدا و رسولش جدایی بیندازد.

ایمان، یعنی نفی بت هوا، و در هم شکستن بت وجود طاغوت، و خلاصه تحقّق مفهوم لا اله الا الله در تمام شؤون حیات.

جهاد با مال و جان، یعنی مال و ثروت و جان و روان را سخاوتمندانه در راه خدا در طبق اخلاص گذاشتن، و با قدرت مال و جان، از حق و حقیقت دفاع کردن.

این چهار واقعیت یعنی یقین داشتن به حق و رسول حق و جهاد با مال و جهاد با جان، که معلول انصاف و بصیرت و کرامت و تواضع و خاکساری و روشن بینی است، در یاران حضرت سید الشهداء علیهم السلام جلوه کامل و جامع داشت.

امام و یارانش در ایمان و جهاد سرآمد مردم عالم و اسوه همه جهانیانند.

امام و اصحابش در میدان امتحان و آزمایش ایمان و جهاد عالی ترین نمره قبولی از حضرت ذوالجلال گرفتند و در تمام برنامه هایی که بر اساس قرآن داشتند سرفراز و پیروز شدند.

در نبرد حق و باطل سرفراز آمد حسین  
کاخ ایمان از شهادت های او شد استوار  
مرد میدان شجاعت آن که در مردانگی  
قامت مردانگی افراشت سبط مصطفی  
فرق بین حق و باطل بین که بعد از قرن ها  
آستانش کعبه حاجات ارباب یقین  
خواست تا خاموش سازد نور یزدان را یزید  
گفت: من آزاد مردم یادگار حیدرم  
مظهر ناموس و غیرت آیت مردانگی  
گر کند پیکان زهر آلود قلبم را نشان  
من نه آن باشم که آرم پیش دشمن سر فرود  
عزت و مردانگی را یاد گیرید از حسین  
خاک خوشبویش روان را خرمی بخشد «رسا»

عاقبت بر ظلمت شب چیره شد نور سحر  
نخل دین از جانفشانی های او شد بارور  
سینه سازد پیش تیغ و تیر نامردان سپر  
تا پیاموزد فداکاری به افراد بشر  
جلوه حق مانده جاویدان و باطل بی اثر  
بارگاهش قبله گاه مردم صاحب نظر  
کاخ بیدادش ز باد فتنه شد زیر و زبر  
میوه بستان زهرا زاده خیر البشر  
کی شوم تسلیم حکم غاصب بیدادگر  
گر بسوزد تشنه کامی تشنه کامان را جگر  
کی ز جان بازی بود آزاد مردان را حذر  
تا چو جان گیرید در بر شاهد فتح و ظفر  
خرم آن روزیکه خاکش را چو جان گیرم ببر

آری، اگر چشم بصیرت مردم باز باشد هم چون هفتاد و دو نفر کربلا شاهد ایمان و جهاد را به آغوش جان می گیرند، و همان راهی را در زندگی طی می کنند که آنان با یک جهان شور و نشاط و عشق و محبت طی کردند.

به دنبال تحقق ایمان و جهاد است که حضرت حق وعده می دهد:

﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ  
طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ  
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

تا گناهتان را ببامرزد، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان درآورد؛ این

است کامیابی بزرگ. \* و نعمت های دیگری که آن را دوست دارید [و به شما عطا می کند] یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست. و مؤمنان را مژده ده. آری، آن چهره های جاودانه و همیشه زنده، با ایمان و جهاد همه جانبه به فوز عظیمی که حضرت حق در آیات سوره مبارکه صف وعده داده رسیدند و میلیاردها نفر در بستر تاریخ در پیشگاه خود آرزومند رسیدن به آن درجه اختصاصی شدند، چنان که در جملات آخر زیارت وارث می خوانند:

﴿يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾

### ابتلاء آزمایش الهی

آنان به آزمایشی بسیار سخت و ابتلایی جانکاه مبتلا شدند، ولی محض ایمان و بصیرتی که داشتند در آن طوفان آزمایش و ابتلا که چون آنان کسی در همه تاریخ به آن کیفیت امتحان نشده بود، دشمن را با شکست سختی روبرو کردند، و خود به فتح و پیروزی ابدی رسیدند.

عارفی صمدانی و حکیمی فرزانه در زمینه ابتلا می فرماید:

ای عزیز! قدم در نه که آدمی صنیع خداست و قوتی در او هست که روی به هر چه آورد و سست نشود از پیش برد  
اسیر لذت تن گشته ای و گرنه ترا چه عیش هاست که در ملک تن مهیا نیست  
و تا به بلا و آلام و مصایب او را امتحان نمایند و خالص نگرداند به آن  
لذات روحانیه نمی رسد.

طلا با آتش آزموده می شود، و بنده صالح با بلا. حکمت آزمایش خدای متعال بندگان صالح خود را اظهار صدق و کذب ادعایی است که در باطن دارند.  
امام صادق علیه السلام بنا به نقل باب ۹۴ مصباح الشریعه می فرماید:



و مدعی ناگزیر از وی دلیل خواهند، و چون از داشتن دلیل تهیدست است رسوا خواهد شد، ولی به راستگو نمی گویند دلیل چیست؟

به این خاطر گفته اند: هر کس خدا را بر بساط رنج و گرفتاری عبادت کند برتر است از کسی که او را بر بساط نعمت عبادت نماید؛ زیرا پیامبران از نظر مرتبه و منزلت برتر و بالاتر از دیگران بودند، و خداوند همه آنان را با انواع گرفتاری ها و بلاها آزمایش فرموده است.

و نیز به دلیل این فرمایش رسول خدا ﷺ که: شدیدترین بلاها برای انبیاست، سپس برای هر که بهتر دارای منزلتی بالاتر است.

و هب بن منبه گوید: ما در کتاب های آسمانی می یابیم که: بندگان صالح خدا چنین بودند که چون خداوند آنان را به راه نعمت و آسایش می برد اندوهگین شده و دلهره داشتند، و از غافلگیری خداوند می هراسیدند، و چون آنان را به راه بلا و سختی ببرد خوشحال و مسرور شده می گفتند: اکنون پروردگارانمان به سراغ ما آمده و از ما تفقد می کند!! روی این حساب اگر ناملایم به انسان نرسد خام است و خام بماند و شایسته بساط خداوندی نگردد، و اگر گوشت خام بی حرارت آتش پخته شود شاید که آدمی نیز بی تعب مصایب پخته گردد.

گاه هست که به شخصی مکروهی رسد و او دعا کند که: خدایا! بر من رحم کن و این مکروه را از من بگردان و خدای عزّ و جلّ فرماید: «از رحم من است که این مکروه را بر تو گماشته ام»؛ پس باید مکروه را با نشاط و خوشی و عشق و محبت بپذیرد که عارف را ادعا و محب را شکایتی نباشد.

اینک به ابتلای یاران امام بنگرید، و عظمت روح و ثابت قدمی آنان را در راه حقّ تماشا کنید.

منبع و مأخذ ما در شرح مختصر حیات نورانی و زندگی ملکوتی بعضی از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام که در کتب مختلف کمتر از آنها نامی برده شده است عبارتند از: رجال کشی، اعیان الشیعه، ارشاد شیخ مفید، ابصار العین، بصائر الدرجات، مقتل خوارزمی، مقتل ابو مخنف، تاریخ طبری، رجال مامقانی، عنصر شجاعت علامه کمره ای و فرسان الهیجاء محدث خبیر شیخ ذبیح الله محلاتی و...

### نافع بن هلال

نافع سید و سرور و آقا، از اشراف، شجاع، قاری قرآن، نویسنده معارف، از حمله حدیث محمد و آل محمد، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، و در جنگ های سه گانه حضرت حاضر در معرکه و در اوج جهاد فی سبیل الله بود.

پیش از کشته شدن مسلم بن عقیل، از کوفه رو به حسین علیه السلام آورد. سفارش کرده بود که اسبش را به نام کامل غلامش از دنبال او بیاورد. آن عاشق وارسته با پای پیاده چندین فرسخ راه به استقبال امام آمد تا به امام رسید، و به همراه حضرت برگشته به کربلا آمد.

ابن شهر آشوب می گوید: وقتی که حرّ بن یزید کار را بر حضرت حسین سخت گرفت، آن حضرت در برابر یارانش به سخن ایستاد و فرمود:

اما بعد، پیش آمد کار این شد که می بینید، با آن که باور کردنی نبود، دنیا خود را به ناشناسایی زده، روی گرداند و این روش ناستوده، خود را ادامه خواهد داد، از عمر ما هم چیزی باقی نمانده، زندگانی جز پیشیزی نمی ماند، یا جز چراگاهی پر وزر و وبال و زهر آگین نیست.

آیا نمی بینید حق را که به آن عمل نمی شود، و باطل را که از آن جلوگیری نمی گردد؛ پس مؤمن باید به دیدار خدا رغبت داشته باشد. من مرگ را سعادت می دانم و بس! و زندگی با ستمگران را خستگی می دانم و بس.

﴿إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا﴾

نافع، در برابر سخنان امام سخنی می پردازد که شعاعی مانند برق از آن می جهد. تیره گی ها و کدورت هایی را که در آن هامون هولناک زندگی، همراهان را احاطه نموده از بین می برد، راه و روش بزرگان جهان و خط سیر آزاد مردان را می نماید و می گوید: باید این راه را بی دغدغه پیش گرفت و رفت. چون معنی و معنویت در بنیان آن شخص شریف کامل بود، در ابراز و پرداخت سخن، او را در ردیف اول قرار می داد.

برای تسلیت دل سردار، از ناحیه یک تن فداکار، تنها این گونه گفتار می باید که کدورت ها را از خاطر محو کند و اطمینان بدهد، و در عین آن که رشادت و شجاعت به درجه خلافت در آن یافت شود، لطافت نیز از آن، قطره قطره بچکد و مهر و عاطفه در آن موج زند.

نافع بدینگونه داد سخن داد:

ای فرزند رسول خدا! تو خود آگاهی و می دانی که جدّ تو رسول خدای مقدورش نشد شهد محبتش را به این مردم بنوشاند، و به آن پایه که دوست داشت به امر و فرمان او برگشت کنند. تحقیقاً کسانی از این مردم دو دل و منافق بودند که به یاری، وعده اش می دادند، و در دل خیال غدر و مکر می داشتند، پیش رو می آمدند با سخنانی و قیافه ای شیرین تر از عسل، و در پشت سر به رفتاری می پرداختند تلخ تر از حنظل، تا این که خدای او را از میان ما برای خویشتن برگرفت و برد. و باز میدانی و آگاهی که پدر تو علی که ما در رکابش بودیم، تا بود، در رفتاری هایی بمانند این رفتاری ها بود، به همان تفصیل که

مردمانی جداً به یاریش برخاسته به اتفاق، یک دل و یک جهت شدند، و به همراهش با پیمان شکنان جمل « ناکتین » و کجروان صفین « قاسطین » و از بیرون شدگان نهروان « مارقین » جنگیدند، و مردم دیگر خلاف ورزیدند تا این که اجل به سراغش آمد و به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و تو امروز نزد ما، به چنان وضع گرفتاری، لکن هر کس پیمان خود را شکست و نیت و اراده را که لباس مردانگی است از خود دور کرده و از قامت خود بدر آورده، با جان خود دشمنی کرده و جز به نفس خود ضرر نمی زند، و خدا ما را از او بی نیاز می کند « تو با چنین کس کاری نداری و بمانند او نیازمند نیستی ». اینک ما را بردار و با رشد و سربلندی بی درد سر و منت، بی سنگینی و زحمت ببر اگر خواستی به مشرق و اگر هم خواستی به مغرب؛ زیرا به خداوندی خدا ما از مقدّرات خدا هراسی نداریم، و از دیدار خدا روگردان نیستیم، بد نکرده ایم که روی دیدار نداشته باشیم؛ بنابراین بر سر نیّات خود ایستاده و به پای بینش خود استواریم. طرح دوستی می ریزیم با هر که با تو سر دوستی داشته باشد، دشمنی می کنیم با هر که با تو دشمنی کند.

نافع در روز عاشورا با شور و شوقی خاص به دشمن حمله برد، علاوه بر تعدادی زخمی دوازده تن از مردان عمر سعد را کشته و بر زمین انداخت و به خاک مذلت کشید.

لشگر به قصد جان او از جا کنده شدند، بر سرش ریختند، به دورش چرخیدند، سنگ اندازها سنگباران و تیراندازها تیر بارانش کردند، تا آن که دو بازوی او را شکستند، پس از آن او را دستگیر کرده به اسارت گرفتند، شمر او را نگاه داشت و با همراهی یاران آلوده اش او را خواهی نخواهی بردند تا نزد عمر سعد رساندند.

عمر به او گفت: ای نافع! خدایت بفریاد رسد چه وادارت کرده که با خود چنین کردی؟ به چه خیال و برای چه این وضع را به روزگار خود آوردی؟ نافع با رشادت گفت: پروردگار می داند که چه مراد و مقصودی داشتم. مرد دیگری از همراهان عمر سعد چون نگاه کرد به خون هایی که سیل آسا بر صورت و موی نافع روان بود، به طور دلسوزی گفت: آیا خودت را نمی بینی که چه به سرت آمده؟

نافع، آن مرد رشید، گویی عجز را نمی فهمید و رقت دشمن را به خود نمی دید، غیرتمندانه به پاسخ او گفت: به خدایم قسم کوشش خودم را کرده ام، دوازده مرد از شما کشته ام به جز آنان که زخمی کرده ام، خودم را در کوشش ملامت نمی کنم، اگر بازو و دست برایم باقی مانده بود اسیرم نمی گرفتید. شمر به عمر سعد گفت: اصلحک الله او را به قتل برسان.

عمر گفت: تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش.

شمر شمشیر از غلاف کشید. نافع به او گفت: هان به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی البته بر تو بزرگ می آمد که نزد خدا قاتل ما باشی، خداوند را سپاس می گویم که مرگ ما را به دست اشرار خلقش قرار داد. سپس به دست شمر آن رو سیاه ازل و ابد شهید شد!

### داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال

خبری است از شیخ مفید، آن فقیه بزرگ و متکلم برجسته و شخصیت کم نظیر:

وقتی که حضرت حسین علیه السلام در کربلا نزول اجلال کرد، در میان یارانش نافع بن هلال بیشتر از همه به ملازمت حضرت اختصاص داشت، به ویژه در

موقعی که بیم غافل گیری می رفت؛ زیرا آن سرو بینا، احتیاط کار و آگاه به سیاست می بود.

حضرت حسین علیه السلام شبی از خیمه گاه بیرون آمده به سوی هامون قدم می زد تا دور شد. نافع، شمشیر خود را به خود آویخته و پیاده شتاب کرد تا خود را از پشت سر به حضرت رسانید، دید که امام پيچاييچ صحرا و گردنه ها و تپه و ماهوری که بر اطراف خیمه گاه مشرف است رسیدگی می کند.

نافع می گوید: آن حضرت به پشت سر نگاهی کرد مرا دید فرمود: کیست این مرد، هلالی؟

گفتم: آری، خدایم به قربانت کند بیرون آمدن تو این نابهنگام، رو به سمت لشکرگاه این یاغی سرکش، مرا بیقرار ساخت.

فرمود: نافع! من بیرون آمدم که به این تل ها رسیدگی کنم، مباد آن روزی که شما به آن ها و آن ها به شما حمله می کنند، از این برآمدگی ها کمین گاهی برای خیمه گاه ما و هجوم دشمن شود.

سپس مراجعت کرد با وضعی که دست چپ مرا میان دست خود گرفته بود و همی فرمود: همانست، همانست به ذات خدا سوگند، وعده ای است که خلف در آن نیست.

سپس فرمود: ای نافع! آیا این راه را نمی گیری و بروی؟ مابین این دو کوه را بگیر و جان خود را نجات ده، از همین وقت شروع کن.

نافع خود را در قدم های امام انداخت و گفت: در این صورت باید مادر برای نافع شیون کند. یعنی مگر نافع مرده باشد و زنده نباشد، آقای من این شمشیر و این اسب که با من است از این کار سربیچ است، من به حق آن خدایی که به

وجودت بر سرم منت گذاشته از تو مفارقت نمی کنم و جدا نخواهم شد تا شمشیر و اسب من از سرد و گرم من هر دو خسته و وامانده شوند.

سپس امام از من جدا شده و در سراپرده خواهرش داخل شد. من پهلوی چادر ایستادم به امید این که زود از آنجا بیرون آید. خواهرش از او استقبال کرده برایش متکایی گذاشت. آن حضرت نشست و به گفت و گوی آهسته و سخن سری با او شروع کرد، اما قدری نگذشت که گریه گلوگیر خواهرش شد، و به او گفت: ای وای برادرم! من قربانگاه تو را مشاهده کنم و به پاسبانی این زنان ضعیف مبتلا باشم؟! این مردم را می شناسی و آگاهی که چه کینه دیرینه با ما دارند؟ این پیش آمد امر بس بزرگی است، به من سنگین است قربانگاه این جوانان و ماه های بنی هاشم.

بعد گفت: ای برادر! آیا از اصحاب خود نیات آنان را استعلام کرده ای؟ من از آن می ترسم که در هنگام از جا جستن و اصطکاک سر نیزه، تو را وا گذارند. امام به گریه افتاد و فرمود: آگاه باش! هان به خدایم قسم! آن که می باید در آن ها هست، رسیدگی کرده ام، در آنان جز مردان مرد، سرفراز، سربلند، پُر غیرت، بی اعتنا به مظاهر دنیوی، مملو از غضب به دشمن، خورده بین، دوراندیش، پُر عمق، گردن فراز، سینه سپر کن نیست! به آن اندازه پیش پای من به مرگ مأنوسند که طفل به پستان مادر.

وقتی که نافع این را شنید از سوز به گریه افتاد و برگشت. راه خود را به سمت خیمه حبیب بن مظاهر قرار داد، حبیب را دید نشسته، به دستش شمشیری است که از غلاف کشیده.

به حبیب سلام داد و بر در خیمه او نشست.

حیب گفت: نافع! چه تو را از منزل بیرون آورده؟ می گوید: آنچه شده بود برای حیب بازگو کردم.

حیب گفت: آری، به خدایم سوگند اگر انتظار فرمان خودش در بین نبود، این لشکر را هر آینه مهلت نمی دادم و همین امشب با این شمشیر به چاره آن ها می پرداختم.

نافع گفت: ای حیب! من از حسین جدا شدم با وضعی که وی نزد خواهرش می بود و خواهرش در رنج و اضطراب بود، گمان می کنم زن ها متوجه شده باشند، و در فغان و ناله با او در همراهی اند، آیا تو راهی داری که همین امشب یارانت را جمع آوری کنی و روبروی زنان حرم سخنانی به دلداری آنان بگویی که دل آنان آرام گیرد؟ زیرا من چنان از دختر علی بی قراری دیدم که من نیز بی قرارم.

حیب گفت: مطیعم هر چه خواهی.

پس حیب از میان چادر بیرون آمده و به یک ناحیه ایستاد که هویدا باشد. نافع پهلویش ایستاد. همراهان را صدا زد. آنان نیز از منزل هایشان سر بیرون آوردند. وقتی که جمع شدند به بنی هاشم گفت: چشم شما بیدار مباد. پس یاران را مخاطب کرده و گفت:

ای اصحابِ حمیت، شیران روز سختی! این نافع است که همین ساعت مرا با خبر از چنین و چنان کرده، خواهر و اهل حرم و باقی عیالات آقای شما را به این وضع دیده که اشک می ریخته و گریه می کرده اند، و گذاشته آمده، خبرم کنید شما به چه خیالید؟

آنان شمشیرها را برهنه کرده، عمّامه ها را بر زمین زدند و گفتند: ای حیب! آگاه باش هان به حقّ آن خدایی که به واسطه این مهبط، ما را اسیر منت خود



کرده، اگر این مردم بخواهند خود را پیش بکشند سرهاشان را درو می کنیم، و آنان را با خواری به مرده های گذشته شان ملحق می نماییم، و وصیت پیامبر را درباره پسران و دخترانش حفظ می کنیم.

حیب گفت: بنابراین از پی من بیاید.

خود روان شده و زمین را ندیده و دیده در نوردید، همی زیر پای گذاشت و آنان به دنبالش می دویدند، تا مابین طناب های خیمه های حرم ایستاده صدا برداشت:

ای اهل حرم پیامبر! ای بانوان ما! ای معاشر آزادگان پیامبر خدا! این است شمشیرهای بران، جوانمردان شما عهد و پیمان بسته اند که غلاف نکنند مگر در گردن هر کس که خیال اذیت شما را داشته باشد، و این است سر نیزه های غلامان شما، قسم خورده اند جای ندهند مگر در سینه آن که بخواهد انس شما را بهم زند.

حضرت حسین علیه السلام فرمود: یا آل الله! شما هم برای تشکر از آنان در برابر ایشان قرار بگیرید.

اهل حرم بیرون آمدند. ندبه می کردند و همی می گفتند: ای پاکان و پاک مردان! اگر دست از حمایت دختران فاطمه بکشید چه عذر دارید؟ آن وقتی که ما به دیدار جدمان پیامبر برسیم و به او از این پیش آمدی که بر ما نازل شده شکایت کنیم، و او پرسد که: آیا حیب و یاران حیب حاضر نبودند، نشنیدند، ندیدند؟

گفت: قسم به خدا که جز او خدایی نیست اصحاب آماده شدند که اگر موقع سواری است سوار شدند و اگر جنگ، جنگ کنند!!

اصحاب گویا با زبان حال به اهل بیت علیهم السلام عرضه می داشتند:

از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم وعده گاه کربلا را چون منا خواهیم کرد

گر وداع از زمزم و رکن و صفا بنموده ایم  
 تا که بشناسند مخلوق جهان خلاق را  
 از پی درمان درد جهل ابنای بشر  
 از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر  
 ظلم را معدوم می سازیم و پس مظلوم را  
 کاخ استبداد را با خاک یکسان می کنیم  
 انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید  
 کربلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد  
 خویش را آینه ایزد نما خواهیم کرد  
 نینوای خویش را دار الشفا خواهیم کرد  
 پرچم آزاد مردی را پسا خواهیم کرد  
 با شهادت از کف ظالم رها خواهیم کرد  
 پس بنای عدل را از نو بنا خواهیم کرد  
 از ندای حق جهان را پُر صدا خواهیم کرد

### یزید بن ثبیط عبقرسی

او از شیعیان پاک دل و از دوستان ابو الاسود دوئلی و در قبیله خود از بزرگان بوده و مورد سلام حضرت مهدی (عج) در قائمیات است.

ماریّه سعدیه دختر سعد، در شهر بصره از شیعیانی بود که در تشییع سخت و استوار بود. همواره خانه او مجمعی برای شیعه بود که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند و سخن می شنودند و می سرودند.

به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که: حسین آهنگ عراق دارد و اهالی عراق با او در مکاتبه اند.

به کارگزار خود در بصره فرمان داد که دیده بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد.

ابن ثبیط عبقرسی تصمیم گرفت که به قصد حضرت حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت، آن ها را دعوت کرد که با او همراه شوند و فرمود: آیا کدام یک از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟

دو نفر از آن ها « عبدالله و عبیدالله » دعوت او را پذیرفتند. پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه ماریّه سعدیه بودند گفت: من عزم جزم کرده ام و خواهم رفت. از شما که با من خواهد آمد؟

آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم.

این مرد بزرگ به آنان فرمود: اَمَّا مِنْ بِيَدِ اللَّهِ فَمَا نَسْتَعِينُ بِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. این مرد بزرگ به آنان فرمود: اما من به خدا قسم همین که ببینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند.

این بزرگ مرد با ادهم بن امیه و بلند همتان دیگر از بصره بیرون شتافتند، و به سوی مکه رفتند. محبوب خود را آنجا ندیدند. از مکه بیرون آمده راه بیابان های دور دست را پیش گرفته تا خود را به حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رساندند.

یزید بن ثبیط پس از استراحت در بنه خود، قصد دیدار امام کرد و به کوی حضرت حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم به جستجوی او رفته تا در بنه و آسایشگاه او وارد شد، و آنجا به انتظار او نزول اجلال فرمود. به عرض حضرت رساندند که یزید به دیدن شما رفته. امام در بنه او به انتظار بازگشت وی نشست « زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگواری ».

باری ابن ثبیط به منزل حضرت که رسید و شنید که امام به سراغ او بیرون رفته است به منزل خود بازگشت تا وقتی به منزل رسید و چشمش به جمال کشتی نجات افتاد این آیه را خواند.

﴿بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا...﴾

[این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است.

خواندن این آیه بدان ماند که به خود گوید: من و این دولت!

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش  
خلاصه این که نه از بخت ماست، بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل  
ماست.

پس از قرائت آیه به امام سلام کرد و روبروی حضرت نشست و قصدش را از آمدن که جان فشانی در محضر حضرت است بیان کرد. امام او را دعای خیر فرمود سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خیمه های حسینی کرد.

از امام جدا نشد تا در فضای ملکوتی جانبازی قرار گرفت. دو پسرش در حمله اول شهید شدند و خودش در مبارزه تن به تن به وصال جانان رسید. این مرد بزرگ از دعوتی که در ابتدا از هم قطاران کرد و از پافشاری خود و سر بر شتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حضرت حسین علیه السلام و از تربت آرام خود پیامی می دهد که: من چون منش اشرافیت را در دریای حقیقت انداختم، به دولت هم قطاری با شهیدان کوی حسین رسیدم. در راه قدر دانی از آن سرچشمه نور و منبع فضیلت آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت شهادت رساندم. هان ای مردم! نباید هراس و وحشت جلوگیری راه مقصد شود، بیابان دور و دراز و بی آب و آبادانی را در راه حقیقت بزرگ بشمارید.

و بمانند سروشی می گوید: برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه حقیقت نیست.

سر غیرت فرو نارند مردان پیش نامردان	اگرچه از قفا از من جدا سازند آن سر را
زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر	گر افتد دستشان از تن دهند آن دست دیگر را
زهی اصحاب باهمت که پیش نیزه و خنجر	براندازند از تن جوشن و از فرق مغفر را
نهنگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی	شکافند از دم شمشیر صد دریای لشگر را
شهادت بود صهبایی درون ساغر خنجر	زهی مستان که بوسیدند و نوشیدند ساغر را

## عابس بن شیبب شاکری

این بزرگ مرد حق و حقیقت، از رجال شیعه و رئیس قبیله خود و شجاع بمعنی الکلمه و سخنور و خطیب و پارسا و شب زنده دار بود. ابوجعفر طبری می گوید: مسلم وقتی وارد کوفه شد رجال شهر و مردم شیعه برای ملاقات او به خانه مختار گرد آمدند. او هم نوشته امام را بر آن ها قرائت می کرد. آنان از شوق می گریستند. عابس در یکی از آن جلسات از جای برخاست و بدین صورت داد سخن داد:

ای فرستاده حضرت حسین علیه السلام! راستی را من نه از این مردمان خبرت می دهم و نه از اندیشه ایشان آگاهی دارم و نه از طرف آن ها وعده فریب آمیزت می دهم، ولی به خدا قسم من خبری که از خودم می دهم و می گویم بر آن دل نهاده ام و آخرین تصمیم را گرفته ام، هرگاه و بیگاه که مرا صدا زنید اجابتتان می کنم. به همراهتان با دشمنانتان می جنگم. برای آن که نگذارم هیچ صدمه ای به شما نزدیک شود، تا دم مرگ و نفس آخر که خدا را ملاقات کنم در برابرتان شمشیر می زنم و مراد و مقصودی هم از این کار ندارم و چیزی نمی جویم جز آنچه نزد خداست.

این گونه سخنرانی عابس در برابر مسلم در آن انجمن، هم خدمت به مافوق است و هم به مادون و هم به همگنان وظیفه می آموزد و زبان به دهان آنان می گذارده، دستور به آن ها می دهد و حرارت می بخشد.

برای مافوق همین گونه سخن، کار چندین داعی و مبلغ را انجام می دهد. معلوم است خطیب لشکر بلکه کشور، اگر اعتماد به نفس را به پایه ای رساند که گفت: با تنهایی هم باید پیش رفت، و اکتفا به حقیقت را به پایه رسانید که گفت: این گونه هدف برای جان نثاری کافی است، در منطقه مردانگی و برازندگی جو

اعتماد به نفس را ایجاد می کند، و به اهتزاز این جو از امواج شجاعت و هنر و رشادت، دیگران و خود را در عالم زندگی جدیدی وارد می کند و بر حس اعتماد می افزاید و گوینده را در فداکاری پیشرو خواهد کرد. یعنی کم یا بیش مردم را به دنبال خود می کشاند، و اگرچه خود او نظری به این گونه اغراض نداشته باشد به ناچار، آن ها را وادار می کند که آنان نیز بر رشادت برخیزند، سخن بگویند و اقدام کنند.

اینجا چون عابس تکیه به حقیقت داشت برای اقدام خود جز اعتماد به نفس را لازم نشموده، گفت: اعتماد به دیگری در مقام خدمت به حقیقت لازم نیست و نباید هم باشد، برای اقدام، در آغاز اعتماد به نفس باید و بس، و در بهره برداری از وجود در انجام، اکتفای به احراز حقیقت باید و بس. رشیدانه گفت: در اقدام، کمکی لازم نیست جز نفس، و در بهره برداری از عمر، جز به فضیلت نظری نباید داشت.

وقتی مردم با مسلم بیعت کردند و زمانی که از خانه مختار به خانه هانی منتقل شد نامه ای برای حضرت حسین علیه السلام نوشت و همراه عابس به مکه فرستاد.

در هنگامه عاشورا که تنور جنگ گرم شده و بعضی از اصحاب شهید شدند، عابس شاکری همراه شوذب آماده دفاع از حق شد. با شوذب گفتاری عجیب دارد.

در آتش فشان جنگ تو گویی انفجار آتش فشانی از حکمت است. در میان جنگ های هوایی و دریایی و خشکی و سواره و پیاده، جنگ تن به تن از همه خطرناک تر است، و آن هنگامی رخ می دهد که کارد به استخوان رسیده باشد و در آن موقع عقل از سر می پرد، و ضبط نفس و حکومت داخلی از بین می رود،

و اگر حکمی مختصر در نفرات باقی بماند از دایره حفظ جان بیرون نیست ولی  
اصالت رأی باقی نخواهد ماند.

اینک بنگریم گوینده یک نفر حکیم است در پیراهن سلحشور، یا سلحشوری  
در پیراهن حکمت؟

گویا کوه حکمت منفجر شد، عابس فرمود: ای شوذب! امروز می خواهی چه  
کنی، چه بسازی؟

به پاسخ گفت: چه می سازم؟ به همراه تو پیش روی پسر دختر پیامبر جنگ  
می کنم تا کشته شوم.

عباس گفت: گمانم به تو همین گونه بود، حالیا که تکلیف معلوم شد، پیش  
افتاده در مقابل ابوعبدالله فداکاری کن، تا با کشته شدن چون تو احتساب کند،  
هم چنان که به جان نثاران دیگرش احتساب کرده و من نیز به کشته دادن چون  
تو احتساب کنم.

احتساب یعنی چه؟ مرگ عزیزی را ببند و داغ او را در حساب خدا آورد و  
از خدا عوض بگیرد.

عباس بعد از آن گفت و گویی که با شوذب کرد، رو به امام آمد، پیش روی  
حضرت ایستاده و به قصد وداع سلام کرد و با جوشش وفا خطاب به حضرت  
عرضه داشت:

ای ابوعبدالله! آگاه باش به حقّ خدا در پشت زمین، نه خویش و نه بیگانه،  
نه دور و نه نزدیکی دارم که عزیزتر یا محبوب تر از تو باشد، اگر مقدر بود که  
برای دفع ظلم و دفاع از این ستم و جلوگیری از کشته شدن، چیزی عزیزتر از  
جان و خونم صرف کنم البته می کردم.

شاهد باش که من همانا بر هدایت تو و هدایت پدرت استوارم و بر آن رفتم.

سپس پیاده با شمشیر برهنه به جانب آن مردم رفت. احدی را جرأت آمدن به میدان او نبود.

این معنی برای پسر سعد سنگین بود.

فرمان سنگ باران داد و فریاد زد: با سنگ بدنش را درهم بشکنید.

پس از آن فرمان از هر جانب سنگ بارانش کردند. او وقتی چنین دید، زره را از تن و کلاه خود را از سر به عقب انداخت و سپس بر آن دیوانگان جهنمی حمله کرد.

راوی می گوید: به خداوندی خدا دیدمش که بیشتر از دویست نفر از این مردم را در جلوی شمشیرش پراکنده می کرد و می تاراند، بالاخره در میانه اش گرفتند، جنگ سختی در گرفت تا او را کشتند و سرش از تن بریدند.

محدث سماوی می گوید: از سرهای بریده اصحاب امام، سه سر بریده را پیش پای حسین پرتاب کردند:

اول: سر عبدالله بن عمیر.

دوم: سر عمر بن جناده که مادرش آن را برگرفت و گفت: احسنت ای میوه دلم!

سوم: سر سربلند عابس، چون آن هنگام که کشته شد سرش از تن بریده شد، جمعی گرد سرش با هم منازعه کردند و عمر سعد کشمکش آن ها را فیصل داد، سپس سر را نزد حسین پرتاب کرد!!

### ابو ثمامه صائدی

نام مبارکش عمرو بن عبد الله صائدی و از دلاوران و شجاعان قبیله همدان، و از پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان علیه السلام بود؛ و در همه امور و مشاهد و مجاهدت ها با ولی الله الاعظم، صاحب ولایت کلیه و جانشین بلافصل رسول



اسلام ﷺ همراهی داشت؛ و ملازم رکاب سرور عارفان و امام عاشقان و چراغ روح پاکان بود.

پس از شهادت امیر مؤمنان با همه وجود و خالصانه و عاشقانه در محضر حضرت مجتبی علیه السلام قرار گرفت و جانانه از آن حضرت در امور دین و دنیا متابعت کرد.

پس از هلاکت معاویه و قرار گرفتن آن نابکار در چاه هاویه شیعیان از جمله ابوتمامه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و به وسیله نامه از حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه برای مبارزه با امویان و تشکیل حکومت اسلامی دعوت کردند تا به دل گرمی نامه های آنان، نماینده ویژه آن حضرت، جناب مسلم بن عقیل در کوفه مستقر شد.

به روایت فقیه بزرگ و محدث سترگ و دانشمند کم نظیر، شیخ مفید در کتاب ارشاد، ابوتمامه برای مسلم بن عقیل اسلحه می خرید و ابزار جنگ فراهم می ساخت و در این کار کوششی چشم گیر و سعی کامل و تلاش جامع داشت، و اموالی که برای مسلم می آوردند به دستور جنابش به وسیله ابوتمامه، هزینه تهیه اسلحه و ساز و برگ جنگی می شد.

ابن اثیر در کتاب خود معروف به کامل می گوید: چون ابن زیاد وارد کوفه شد و یاران مسلم به سرپرستی او آماده مبارزه با آن جرثومه پلیدی و فساد شدند، مسلم بن عقیل ابوتمامه را به سرپرستی یک بخش از چهار بخش لشکر خود به سوی آن غدار نابکار گسیل داشت و پرچمی به نام ابوتمامه برافراشت و او را سردار قبیله همدان و تمیم نمود.

ابوتمامه دلاور، آن رزمنده جنگ آور عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد، و چندان که توانست در این محاصره پافشاری ورزید. و نیت و

اراده اش این بود که آن دشمن خدا را با همه عوامل و دست یارانش از پای در آورد، ولی حيله گری ابن زياد و ترس مردم کوفه، مسلم را غريب و تنها گذاشت، و او را به ناچار در تاریکی شب به خانه طوعه کشانید، و ابو ثمامه هم پس از بی وفایی مردم و عقب نشینی آنان، از مبارزه با دشمنان خدا در قبیله خود پنهان شد.

ابن زياد به جستجوی ابو ثمامه برخاست، و در این زمینه اصرار و پافشاری داشت؛ و اگر به او دست می یافت بی درنگ آن انسان والا را به سخت ترین مرحله دچار شکنجه و سپس او را قطعه قطعه می کرد. ولی آن عارف عاشق، و صادق پاک دل و وضو گرفته از چشمه عشق، در کمال شجاعت و بدون واهمه به صورتی پنهان از راه و بیراه از کوفه بیرون آمد و خود را میان راه به معشوق ابدی و امام حقیقی و مطلوب واقعی اش حضرت حسین علیه السلام رسانید و دل از غم دنیا و آخرت رهانید، و به همه جهانیان ثابت کرد که در هر شرایطی، و در هر موقعیتی می توان صراط مستقیم را طی کرد، و به دامن معشوق آویخت، و گوی سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت با کوششی اندک و زحمتی خالصانه و بی درنگ به دست آورد.

طبری و دیگران روایت کرده اند: چون عمر سعد با ارتش نحس خود به کربلا رسید، می خواست فرستاده ای را نزد حضرت حسین علیه السلام گسیل دارد، تا راز آمدن آن حضرت را به آن سرزمین بفهمد، ولی افراد لشگر از رفتن نزد آن جناب امتناع می کردند و عذر و بهانه می آوردند که ما با نامه نوشتن از او دعوت به کوفه کردیم و حیا می کنیم به عنوان سفارت نزد او رویم!

کثیر بن عبدالله شعبی به پا خاست و گفت: مرا انتخاب کن تا نزد حسین بروم و پیغامت را به او برسانم و اگر بخواهی سر بریده اش را نزدت بیاورم!

عمر سعد گفت: نمی خواهم سربریده اش را بیاوری فقط نزد او برو و بگو  
برای چه به این سرزمین آمده ای؟

او به جانب حضرت حسین علیه السلام روانه شد. ابو ثمامه وقتی چشمش به کثیر  
بن عبدالله افتاد روی به حضرت حسین علیه السلام کرد و گفت:

یا ابا عبدالله! همانا شیرترین و بی باک ترین مردم به سوی شما می آید،  
سپس به سرعت به سوی کثیر بازگشت و سر راه بر او گرفت و به او فرمان داد:  
شمشیرت را بگذار آنگاه نزدیک بیا.

کثیر گفت: نه به خدا سوگند تو را نمی رسد که این سخن با من گویی، من  
هرگز اسلحه خود را از خود جدا نمی کنم، من پیام آوری از سوی ابن سعد  
هستم، اگر می خواهی با همین صورت پیام را برسانم و گرنه بازگردم.

ابو ثمامه گفت: من اجازه نمی دهم با اسلحه به محضر مولایم برسی، پیامت را  
به من بگو تا من به مولایم برسانم، تو مرد فاسق و فاجر و خونریزی هستی و  
لیاقت رسیدن به محضر حسین را نداری.

کثیر برآشفته و دشنام داد و مراجعت کرد.

در بیشتر کتاب های مقتل آمده: در گرماگرم روز عاشورا، در حالی که دو  
بخش از یاران حضرت حسین علیه السلام به شرف شهادت رسیده بودند و جز اندکی  
باقی نبودند ابو ثمامه وسط میدان جنگ و کنار شهیدان به خون خفته به محضر  
حضرت حسین علیه السلام آمد و گفت:

﴿يا ابا عبدالله! نفسي لك الفداء. إني أرى هؤلاء قد اقتربوا منك ولا والله  
لا تقتل حتى اقتل دونك إنشاء الله، وأحب أن ألقى ربي وقد صليت هذه الصلاة قد  
دنى وقتها.﴾

ای ابا عبدالله! جانم فدایت، اگر چه پرچم مقاتلت افراخته اند، و تنور جنگ  
افروخته اند، به خدا سوگند تو کشته نشوی تا من به خون خود نغلطم، دوست

دارم خدایم را دیدار کنم در حالی که این نمازی که وقتش رسیده با جماعت با تو بگذارم!!

﴿قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا. ثُمَّ قَالَ سَلُوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ.﴾  
امام علیه السلام سر به جانب آسمان برداشت و فرمود: ابوتمامه آری، هنگام ظهر است خدا تو را از نمازگزاران به حساب آورد که وقت نماز را متذکر شدی، اکنون از این مردم بخواهید که مهلت دهند تا ما به نماز قیام کنیم، سپس جنگ را ادامه دهیم.

حیب بن مظاهر در برابر لشکر یزید آمد و فریاد برداشت: آیا شرایع اسلام را از یاد برده ای؟ آیا از جنگ و قتال باز نمی ایستی تا ما اقامه نماز کنیم؟ و پس از نماز جنگ را ادامه دهیم؟

حصین بن نمیر فریاد برداشت: یا حسین! هر چه می خواهی نماز به جای آر که نماز تو مورد پذیرش خدا نیست!!

حیب فریاد برداشت: ای فرزند زن شراب خوار! آیا نماز تو پذیرفته می شود و نماز فرزند رسول خدا به درگاه خدا قبول نمی شود؟!

دیگر اصحاب نیز پاسخی دندان شکن به دشمن دادند، از پی این گفتگو جنگ سختی درگرفت که حیب بر اثر آن به شرف شهادت نایل آمد.

ابو تمامه پس از ادای نماز خوف آماده جان فشانی شد، به محضر حضرت حسین علیه السلام عرض کرد:

إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ أَنْ الْحِقَ بِأَصْحَابِي وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ وَأَرَاكَ وَحِيداً مِنْ أَهْلِكَ قَتِيلاً،

فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام:

﴿تَقَدَّمَ يَا أَبَاثَمَامَةَ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ﴾

همانا من آماده شده ام که خود را به یارانم برسانم و به آنان ملحق شوم، و دوست ندارم که از راهی که آن بزرگواران رفتند باز بمانم و مرا طاقت نیست که تو را این گونه غریب و بی مدد کار یا مقتول ببینم، حضرت فرمود: ای ابو ثمامه! قدم پیش بگذار که ما هم به همین نزدیکی به شما ملحق خواهیم شد.

در این هنگام ابو ثمامه چون سیل سراسیب و شیر مهیب خود را به سپاه دشمن زد و از چپ و راست بر آن روبه‌هان بی ریشه و اساس حمله برد و گروهی را به خاک هلاک انداخت، تا بر اثر جراحت زیاد به لقاء الله پیوست. در زیارت ناحیه مقدسه آمده:

﴿السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ عَمْرُو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِي﴾

آری، او ثابت کرد که می توان نماز واجب را در میدان هر حادثه سنگین و خطرناکی گرچه پای از دست دادن جان باشد حتی با جماعت به جای آورد. و ثابت کرد که در دل همه سختی ها می توان شیعه واقعی و پیرو امام زمان خود بود. و ثابت کرد که می توان در سخت ترین موقعیت ها از حق دفاع کرد، و در برابر دشمن غدار ایستاد، و با او تا فروش جان به حضرت جانان و رسیدن به لقاء حضرتش، و قرار گرفتن در جنت ذات مقابله کرد.

#### فرزند برادر حذیفه بن اسید غفاری

شیخ جلیل محمد بن حسن صفار قمی در کتاب معتبر و با ارزش بصائر الدرجات به سند خود از حذیفه بن اسید که از اصحاب رسول خدا بود، و از بیعت کنندگان زیر درخت که خدا از آنان اعلام رضایت کرد، و در قیامت از حواری حضرت حسن علیه السلام است روایت می کند: چون حضرت مجتبی پس از صلح با معاویه که مایه بقای درخت دین و حافظ اسلام تا قیامت بود به سوی مدینه حرکت کرد، من با حضرت همراه شدم.

در طور مسیر ملاحظه می کردم شتری با بارش پیش روی حضرت در حرکت است و آن بزرگوار از آن شتر جدا نمی شود!

من از بار آن شتر خبر نداشتم، ولی می دیدم شتر به هر طرف می رود حضرت مجتبی متوجه اوست! به حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایت، مگر بار این شتر چیست که شما چشم از آن بر نمی دارید، و از آن جدا نمی شوید؟ فرمود: نمی دانی بارش چیست؟ گفتم: نه. فرمود: بارش دیوان و دفتر است. گفتم چه دیوان و دفتری؟ فرمود: دیوان و دفتری که نام شیعیان و پیروان ما در آن ثبت است.

حذیفه می گوید: به حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! من دوست دارم نام خود را در این دیوان ببینم، حضرت فرمود: فردا بیا تا به تو نشان دهم. حذیفه می گوید: چون صبح دمید با فرزند برادرم به محضر حضرت رسیدیم، فرمود: حاجت چیست؟

عرض کردم وفا به وعده ای که دیروز به من دادید فرمود: این جوان کیست؟ گفتم: فرزند برادر من است. او با سواد است و من بی سواد. وی را همراه خود آورده ام تا اسامی را در آن دیوان بخواند. حضرت فرمان داد دیوان و دفتر اوسط را بیاوردند. چون آوردند پسر برادر حذیفه شروع به مطالعه کرد، ناگهان در حال قرائت گفت: ای عمو! این نام من است که در این دیوان ثبت است و نور می دهد و از آن روشنائی تَلَأُو دارد!

حذیفه گفت: بنگر به بین نام من در کجای دفتر است؟ فرزند برادرش نام او را در آن دیوان ملکوتی پیدا کرد، هر دو مسرور و خوشحال شدند که نامشان به عنوان شیعه در دفتر اهل بیت ثبت است.

پسر برادرش که نور ایمان و اخلاق و عمل صالحش از افق نامش در دیوان نام شیعیان می درخشید و از نوریان و ملکوتیان بود در حادثه بی نظیر کربلا کنار حضرت سید الشهدا علیه السلام ثابت قدم ماند تا به درجه رفیع شهادت رسید و ثابت کرد که: نوریان مر نوریان را جاذبند. و ثابت کرد که:

﴿الطَّيِّبِينَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾

و ثابت کرد که انسان خاکی با تحقق دادن مقام خلافت اللّهی می تواند انسان نوری شود و از پهن دشت ناسوت به عرضه گاه ملکوت برسد و آوازه اش را در همه هستی پایدار و جاودان سازد.

#### ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث

رجال مامقانی و اعیان الشیعه والکنی والالقباب از کتاب حدائق الوردیه نقل می کنند که: این دو برادر از خوارج نهروان بودند، و با عمر سعد برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام و مقاتله با امام معصوم به سرزمین کربلا آمدند و تا روز عاشورا در لشکر عمر سعد بودند.

چون یاران حضرت حسین علیه السلام در کمال معرفت و اخلاص به جهاد برخاستند، و با جانفشانی از تنگنای زندگی موقت دنیا رستند و به لقای حق پیوستند، آن دو برادر صدای غربت امام و یاری خواهی او را با جمله:

﴿هل من ناصر ینصرنی و هل من معین ینعینی﴾

شنیدند، و اضطراب و ناله و فریاد اهل بیت و زنان و دختران حرم را دیدند، با اندکی تأمل و اندیشه در کار خود و در کار حضرت حسین علیه السلام دریافتند که مسیرشان باطل و مسیر حضرت حسین علیه السلام حق است، و این تفکر و اندیشه پاک سبب شد که رحمت حضرت محبوب آنان را دریابد، و دست لطف و عنایت حق از آنان دست گیری کند.

روی به یکدیگر کردند و گفتند: ما شعارمان این است:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ.

حکومت جز ویژه خدا نیست، و هرگز اطاعت و پیروی از کسی که بر خدا عصیان ورزیده جایز نمی باشد.

آیا یزید و ابن زیاد و عمر سعد مطیع خدایند تا اطاعت از آنان جایز باشد، و حسین عاصی بر خدا تا پیروی از او حرام و ممنوع باشد؟!

این حسین است که فرزند پیامبر ماست، و از افق وجودش جز بندگی و عبادت و دانش و بصیرت طلوع نمی کند. این عمر سعد است که به خواسته حرام زاده ای چون ابن زیاد برای کشتن حسین فرزند پیامبر - آن پیامبری که فردای قیامت به شفاعت حضرتش در عرصه محشر امید داریم - آمده!

چگونه و با چه دلیل عقلی در این حالی که یکّه و تنهاست و دچار غربت و بی یاری است و هدفی جز حق ندارد با او بجنگیم و فریاد هل من ناصر او را پاسخ نگوییم؟!

پس هر دو که از برق بصیرت دلشان روشن شده بود، و به عروة الوثقای هدایت خاص حق چنگ زده بودند، و از چاه ضلالت بدر آمده و به قلّه هدایت رسیده بودند، و این معنا را عملاً به اثبات رسانیدند که می توان با کمترین وقت به تجارت پرسود ابدی دست زد، و ساختمان بی پایه گمراهی را با توبه و بازگشت به حق و چنگ زدن به دامن امام هدایت تخریب و به جایش ساختمان با بنیان هدایت و فضیلت را ساخت، شمشیر از غلاف کشیدند و به سوی حضرت حسین علیه السلام آمده، پیش روی حضرت با دشمن به مقاتله برخاستند و گروهی را به چاه هاویه در دوزخ پر عذاب فرستادند، و هر دو با کمال اخلاص و معرفت و بینش و بصیرت در برابر دیدگان حضرت حسین علیه السلام



آن منبع شرافت و عزت به شرف شهادت نائل شدند، تا به جهانیان ثابت کنند که توبه و بازگشت، و اندیشه و تفکر و از خود گذشتگی، و پیروی از مقام امامت و ولایت گرچه در زمانی اندک می تواند مایه به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت و سبب نیک نامی در فضای گنبد دوار، و پاک شدن زشتی های پرونده گردد.

### اسلم بن عمرو برده ای برتر از همه آزادگان

اسلم بن عمرو برده ای بود که حضرت حسین علیه السلام او را پس از شهادت برادرش حضرت مجتبی علیه السلام خرید و وی را به حضرت زین العابدین علیه السلام بخشید. محمد بن یوسف گنجی شافعی، و ابونعیم اصفهانی، و محدث قمی از اسلم بن عمرو در کتاب های خود یاد کرده اند و بزرگان دین هم چون صاحب کتاب فرسان الهیجا او را از قاریان قرآن شمرده اند.

شغل او کتابت برای حضرت حسین علیه السلام بود، و چون حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ملازم رکاب آن حضرت شد، و با آن بزرگوار از مکه به کربلا آمد تا در روز عاشورا به شرحی که می آید به شرف شهادت نایل آمد و بر کرامت همه آزادگان جهان افزود.

در کتاب بحر اللثالی و روضة الاحباب آمده: چون این غلام وفادار و برده خریداری شده که از همه آزادگان برتر بود در طلب اذن جهاد به محضر حضرت حسین علیه السلام آمد.

حضرت فرمود: از فرزندم سید سجاد علیه السلام اجازه جهاد بخواه.

آن سعادت مند دنیا و آخرت از امام سجاد علیه السلام اذن جهاد خواست و با اهل حرم وداع گفت و به میدان جنگ شتافت، و هفتاد نفر را به شمشیرش که در راه دفاع از امامت به کار گرفته بود به دوزخ فرستاد.

حضرت سجاد علیه السلام با بالا زدن دامن خیمه به تماشای کارزار آن مرد الهی نشست، و از این که برده ای زر خرید به دفاع از امامت برخاسته مسرور و شاد بود.

برده وفادار پس از کارزاری عظیم و جنگی نمایان و جهادی خالص، دوباره به محضر حضرت سجاد علیه السلام شتافت و با آن حضرت وداع گفت و به میدان بازگشت.

این بار از کثرت کوشش و سعی و مقاتله سنگین و شدت عطش و جراحت زیاد، به خاک افتاد.

حضرت حسین علیه السلام به بالین او حاضر شد و سخت گریست و صورت مبارک برگونه غلام گذاشت تا به جهانیان بفهماند که ارزش معنوی این برده هم چون ارزش فرزندش علی اکبر است، و ثابت کند که او از همه تعلقات برای خدا و در راه خدا رهید و از مصادیق بارز ﴿فانی لا اعلم اصحاباً خيراً من اصحابی﴾ شد.

آری، حضرت حسین علیه السلام یارانی را در جهان به خوبی آنان و بهتر از آنان سراغ نداشت.

#### وهب بن وهب

طریحی در کتاب با ارزش منتخب از این جوان کم نظیر و عارف بی بدیل یاد کرده است و محدث قمی در نفس المهموم از روضة الواعظین فتال نیشابوری و امالی حضرت صدوق نقل می کند که: وهب بن وهب مردی نصرانی بود و در مسیر راه با کاروان نور برخورد کرده و خود و مادر و همسرش به دست حضرت حسین علیه السلام به شرف اسلام مشرف شدند و به کاروان نور پیوستند و دل از هرچه بود جز حضرت حسین علیه السلام گسستند.

روز عاشورا برای رفتن به میدان کارزار و جهاد فی سبیل اللّٰه از معشوق طلب رخصت کرد، و چون از شب زفافش با همسرش بیش از هفده روز نگذشته بود مفارقت او بر همسرش گران آمد.

زن در آن وضعیت شکفت، به شوی خود گفت: ای وهب! برای من روشن است که چون تو در رکاب حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسی در بهشت عنبر سرشت جای گیری، و با حور بهشت هم آغوش شوی، واجب و فرض است که در محضر حضرت حسین علیه السلام با من عهد استوار و پیمان پایدار بندی که فردای قیامت جدای از من در بهشت اقامت نمایی.

پس هر دو به محضر حضرت حسین علیه السلام رسیدند زن به امام ملکوتیان و هادی خاکیان عرضه داشت: مرا از حضرت تو دو خواسته است: نخست این که این جوان برومند و شوی نیکو صورت و زیبا سیرت به زودی شهید می شود، و مرا در این معرکه هیچ فریادرسی نیست بنابر این مرا به اهل بیت خویش سپار تا هم چون یکی از خودشان از من محافظت نمایند. و دیگر این که: امروز وهب شما را گواه گیرد که فردای قیامت مرا فراموش نکند.

امام از شنیدن این سخنان به شدت گریست و هر دو درخواست او را اجابت فرمود و خاطر آن زن با معرفت و وفادار را مطمئن ساخت.

وهب برای دفاع از دین به میدان شتافت. در گرماگرم کارزار دو دستش از بدن جدا شد. همسر مهربان و گران قدرش عمود خیمه را بر گرفت و به رزمگاه آمد و فریاد زد: ای وهب! پدر و مادرم فدایت باد، چندان که در توان داری و قدرت و نیرویت اجازه می دهد به رزم و جهاد ادامه ده، و دشمن را از حریم رسول خدا دور کن.

وہب گفت: همسر با وفايم! چه شده که مرا به جنگ ترغيب می کنی و به  
جهد تشويق می نمایی؟

زن گفت: من خود وقتی صدای ﴿وَاعْرَبْتَاهُ وَاقْلَةً نَاصِرَاهُ وَوَاوَحَدَتَاهُ هَلْ مِنْ  
ذَابٍ يَدْبُ عَنَّا﴾ را از حسين شنيدم دل از حيات شستم و به زندگي دنيا پشت  
پا زدم و با خود گفتم: زندگي پس از اهل بيت به چه کار آيد؟ اکنون عزم جزم  
کرده ام تا با اين نابکاران بجنگم و جان بر سر اين کار دربازم!

وہب گفت: ای زن! به خيمه ها باز گرد که تو را جهد بر عهده نيست.  
همسر شير دلش گفت: من روی از جهد نتابم تا همراه تو به خون درغلطم و  
جان ناقابل فدای حسين عليه السلام کنم.

وہب چون دست در بدن نداشت که او را باز دارد، با دندان جامه همسر  
برگرفت و از حمله به دشمن باز داشت.

زن خود را از دست وہب رها نيد. وہب فریاد برداشت و از حضرت حسين  
عليه السلام برای بازگرداندن همسرش ياری خواست.

امام به ميدان آمد و فرمود: خدايتان پاداش خير دهد، شما را از سوی اهل  
بيت من جزای نيكو باد. ای زن! به سرايرده زنان بازگرد؛ زیرا مقاتلت بر زنان  
روا نيست.

زن گفت: مولای من! بگذار تا بجنگم چون کشته شدن بر من آسانتر از  
اسارت به دست بنی اميه است.

حضرت فرمود: برگرد تو با زنان ما به یک حال خواهی زيست و نهايتاً او را  
به زبان نصيحت و موعظت بازگردانيد.

از طرف ديگر دشمن به وہب حمله کرد و او را دستگير نمود و نزد عمر سعد  
گسيل داشت. عمر سعد گفت: ما اشد صولتک! حمله ات در اين ميدان رزم چه

سخت و دشوار بود! و آنگاه فرمان داد تا سر از بدن وهب جدا کردند و آن سر را به سوی سپاه حسین پرتاب کرد. مادر وهب سر بریده دل بندش را گرفت و بوسید و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ.»

خدا را سپاس که به سبب شهادتت در پیش روی حسین مرا آبرومند ساخت. سپس روی به دشمن کرد و گفت: ای امت نکوهیده، و جمعیت عاری از شرف! و ای مردمان ناخلف! گواهی می دهم که نصاری در کلیسا و یهود در کنیسه بر شما شرف و برتری دارند.

و سپس از روی خشم سر بریده را به سوی سپاه عمر سعد پرتاب کرد، و آنگاه عمود خیمه را برگرفت و به میدان تاخت و دو نفر از نفرات دشمن را به خاک هلاک انداخت.

حضرت حسین علیه السلام به میدان رفت و او را بازگردانید و گفت: بر جای بنشین که جهاد بر زنان روا نیست تو و فرزندت وهب با جدّ من پیامبر در بهشت جای دارید.

آن مادر نیکو سیرت به فرمان امام بازگشت و گفت:

إِلَهِي لَا تَقْطَعْ رَجَائِي.

خدایا! امیدم را به رحمت و عنایاتت و به لطف و کراماتت ناامید مکن.

امام به او فرمود: خدا هرگز امید تو را قطع نخواهد کرد.

### جابر بن حجاج

مامقانی در کتاب رجال خود از او یاد کرده، و ارباب تاریخ در باره او گفته

اند:

او سوارکاری بسیار شجاع و انسانی والا و از مردم کوفه و شیعه ای ناب و خالص بود.

وی در کوفه با کمال صلابت با مسلم بن عقیل به عنوان نایب خاص حضرت حسین علیه السلام دست بیعت داد، و هنگامی که مردم سست پیمان آن شهر، مسلم را رها کردند، جابر میان قبیله خود پنهان شد تا زمانی که شنید حضرت حسین علیه السلام به کربلا آمده است.

او با ترفندی شگفت و با حيله ای کارساز و نقشه ای عجیب و تدبیری غریب، خود را به لباس دشمن آراست و وارد لشکر عمر سعد شد و در کمال آرامش خود را به کربلا رسانید. آنگاه از صف دشمن جدا شد و به صف دوست پیوست و روز عاشورا به فیض با عظمت شهادت نایل شد، تا ثابت کند اگر انسان بخواهد صراط الهی را طی کند و به دوست بیوندد می تواند، گرچه مسیرش از لابلای هزاران دشمن و انواع فتنه ها و بلاها بگذرد.

### جابر بن عروه غفاری

شرح شافیه از مقتل خوارزمی روایت می کند:

جابر بن عروه مردی سالخورده و پارسا بود، و در جنگ بدر و دیگر جنگ ها در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای اعتلای دین شمشیر زد. روز عاشورا دستمالی بر پیشانی بسته بود که ابروانش را از فرو افتادن بر چشم حفظ کند تا از دیدار چهره مبارک و نورانی حضرت حسین علیه السلام باز نماند.

امام چون نگریست جابر با آن سالخوردگی و پیری - که هنگام استراحت و بازنشستگی است - با کمال رغبت و شوق آهنگ رزم با دشمن را دارد تا با

خون درخت دین را آبیاری نماید، و چراغ اسلام را روشن نگاه دارد، و از حریم اهل بیت دفاع نماید، فرمود:

﴿شَكَرَ اللَّهُ سَعِيكَ يَا شَيْخٍ﴾

ای پیرمرد! خدا به کوشش و جهادت پاداش فراوان دهد.  
او ثابت کرد که انسان برای دفاع از اسلام و کیان انسانیت زمانی به نام بازنشستگی ندارد.

### جناده بن حرث انصاری

ابن عساکر در تاریخ خود از ابن مسعود روایت می کند که: رسول خدا برای جناده بن حرث نامه ای به این مضمون نوشت:

این نوشته ای است از محمد رسول خدا برای جناده و قوم او و کسانی که زیر مجموعه او هستند و از وی پیروی می نمایند به این که: نماز را بر پا بدارند، و زکات بپردازند، و از خدا و رسول اطاعت کنند که هر کس چنین کند، در امان خدا و رسول است.

نصر بن مزاحم در کتاب وقعه صفین می گوید: جناده در جنگ صفین در محضر امیرمؤمنان علیه السلام جهاد کرد، و داد مردانگی داد.

در ابصار العین آمده: جناده از مشاهیر شیعه بود و در کوفه با مسلم بیعت کرد، و هنگامی که مردم مسلم را رها کردند، جناده با عمرو بن خالد صیداوی و نافع بن هلال و مجمع بن عبدالله در سرزمین غریب هجانان به حضرت حسین علیه السلام ملحق شدند.

از شگفتی های برنامه این چهار یار خالص حضرت حسین علیه السلام این است که حر بن یزید که در آن هنگام سردار لشکر دشمن بود به حضرت حسین

عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: این چهار نفر از کوفه آمده اند و بر من است که آنان را حبس کنم یا به کوفه بازگردانم.

حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ حر فرمود: اینان از یاران من هستند و به منزله مردمی می باشند که با من آمده اند، از ایشان چنان حمایت می کنم که از خود حمایت می نمایم؛ پس هرگاه بر این قرار هستی که کاری با تو ندارم و گرنه با تو برای حفظ اینان می جنگم.

حر با دیدن این وضع و ایستادگی حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در دفاع از یارانش، از تعرض به آن چهار نفر باز ایستاد.

اینان نشان دادند که باید آن گونه شد که امامی چون حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای حفظ انسان در برابر دشمن از جان مایه بگذارد و به دفاع از کیان و کرامت آدمی حاضر به جنگ با دشمن شود.

جناده در ابتدای جنگ همراه عمرو بن خالد و سعد مولى عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله، به ارتش شیطانی حمله بردند و در محاصره دشمن غدار قرار گرفتند. وجود مبارک قمر بنی هاشم با حمله خود به دشمن، حلقه محاصره را شکست و آنان را نجات داد. دیگر باره که لشگر به آن بزرگواران حمله کردند همگی یک جا و در یک مکان به شرف شهادت دست یافتند.

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ در زیارت ناحیه مقدسه به جناده بن حرث سلام داده است.

### حبيب بن مظاهر اسدى

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین عَلَیْهِمَا السَّلَامُ به شمار آورده است.

طریحی در منتخب می گوید: پیامبر اسلام با گروهی از یاران و اصحاب از راهی عبور می کردند. جمعی از اطفال مشغول بازی بودند. پیامبر در آن میان



کودکی را گرفت و نزد خود نشانید و میان دیدگانش را پیوسته بوسه داد، و نسبت به او کمال ملاحظت و مهربانی را روا داشت. یاران سبب این همه لطف و محبت پیامبر را به آن کودک جویا شدند.

حضرت فرمود: دیدم این کودک همراه حسین قدم برمی داشت، هرگاه حسین بر خاک راه عبور می کرد او خاک زیر قدم حسین را برمی داشت و به صورت خود می مالید، به این خاطر او را دوست دارم و مورد محبت قرار می دهم، امین وحی به من خبر داد که این کودک در حادثه کربلا خواهد بود و به یاری حسین من خواهد شتافت!!

و آن کودک به روایت تحفة الحسینیه حبیب بن مظاهر اسدی بود، که نشان می دهد انسان از نظر معنویت و ارزش های باطنی می تواند به جایی برسد که امین وحی گزارش گر وضع مثبت او گردد.

رجال کشی به سند خود از فضیل بن زبیر روایت می کند که: روزی میثم تمّار در حالی که سوار بر مرکب بود مورد استقبال حبیب قرار گرفت هر دو با هم مشغول صحبت شدند.

حبیب گفت: من مردی را می نگرم که جلوی پیشانی اش مو ندارد، خربزه و خرما می فروشد، او را در خانه الزرق بر دار می کشند و به پهلویش نیزه می زنند. کنایه از این که: میثم! در آینده در راه عشق علی با تو اینگونه رفتار خواهد شد.

میثم هم گفت: من مردی را می نگرم که دارای صورت سرخی است و از برای او دو گیسو است، برای یاری پسر دختر پیامبر از کوفه خارج می شود و به شهادت می رسد و سر بریده اش را در کوفه می گردانند!

آنگاه از هم جدا شدند، گروهی که سخنان آن دو را شنیدند گفتند: مردمی دروغگوتر از این دو ندیدیم. در این حال رشید هجری به طلب آنان از راه رسید و سراغشان را گرفت. گفتند: اینجا بودند و چنین و چنان گفتند. رشید گفت: خدا برادرم میثم را رحمت کند که دنباله حدیث را نگفت که آورنده سر بریده حبیب عطایش از دیگران صد درهم بیشتر است.

آن جماعت گفتند: این از آن دو نفر دروغگوتر است.

راوی می گوید: به خدا سوگند روزگاری نگذشت که میثم را بر دار زدند، و سر حبیب را به کوفه آوردند و آنچه هر دو خبر دادند واقع شد!!

کشی در رجال خود می گوید: حبیب از هفتاد نفری است که حسین را یاری می دادند و با کوه های آهن ملاقات کردند، یعنی با سوارانی که غرق آهن و فولاد بودند و به قصد کشتن حسین علیه السلام آمده بودند روبرو شدند. آنان با سینه ها و صورت های خود از تیرها و شمشیرها با کمال شجاعت استقبال کردند، در حالی که دشمن امانشان می داد و با مال و ثروت به تطمیع آنان دست می یازید؛ ولی نه امان دشمن را پذیرفتند، و نه به قبول مال و ثروت تن دادند، و نه به وعده های دشمن رغبت نمودند. و می گفتند: ما را در پیشگاه خدا در تنها گذاردن حسین علیه السلام عذری نخواهد بود، و اگر حسین علیه السلام را واگذاریم تا کشته شود و ما زنده بمانیم به رسول خدا در قیامت چه جواب دهیم، به خدا سوگند تا مژگان چشم ما حرکت می کند دست از یاری حسین علیه السلام برنداریم. سپس جهاد کردند تا همگی شهید شدند.

کشی می گوید: چون حبیب از خیمه بیرون شد شادان و خندان بود. بریر که سید قاریان قرآن بود گفت: ای حبیب! این زمان ساعت خنده زدن نیست. حبیب

گفت: کدام وقت سزاوارتر از این زمان به خوشحالی و خنده است؟ به خدا سوگند میان ما و معانقه حور همین است که این کافران بر ما حمله کنند.

آیت الله سید محسن جبل عاملی در اعیان الشیعه در جلد بیستم در ترجمه حبیب می گوید: او حافظ همه قرآن بود، و هر شب پس از نماز عشا تا طلوع فجر یک ختم قرآن داشت!!

حبیب در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام حاضر بود. و او را از خواص اصحاب آن حضرت و از حاملان علوم و اسرار شاه ولایت و اصفیای آن حضرت شمرده اند.

حضرت حسین علیه السلام هنگامی که وارد کربلا شد، نامه ای به اهل کوفه به طور عام و نامه ای ویژه به این مضمون برای حبیب بن مظاهر نوشت:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ، أَمَا بَعْدَ فَقَدْ نَزَلْنَا كَرْبَلَاً وَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنْ أَرَدْتَ نُصْرَتَنَا فَأَقْدِمْ إِلَيْنَا عَاجِلًا.﴾

بنام خدای بخشاینده مهرگستر. از حسین بن علی به آن مرد فقیه فهیم حبیب بن مظاهر اسدی، ما در کربلا اقامت گرفته ایم، تو نزدیکی مرا به رسول خدا می دانی، اگر قصد یاری ما را داری به سرعت به سوی ما بشتاب.

حبیب پس از خواندن نامه با عبور از مقدماتی که بیشتر جنبه حفظ اسرار و تقوای سیاسی داشت به همسرش گفت: مطمئن باش که این محاسن سپیدم را در یاری و نصرت حسین به خون گلویم رنگین خواهم کرد. سپس از خانه بیرون شد که راه فرار از کوفه را به دور از چشم دشمن ارزیابی کند. در مسیر راه با مسلم بن عوسجه مصادف شد که می خواهد از مغازه عطاری جهت خضاب محاسن خود حنا بخرد.

حیب گفت: ای مسلم! مگر خبر نداری که مولایمان حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شده بیا به یاری او بشتاییم. مسلم بن عوسجه بی درنگ مهبای خارج شدن از کوفه شد!

حیب غلام خود را طلید و اسبش را به او سپرد و گفت: این اسلحه را زیر لباس خود پنهان دار و از فلان راه عبور کن و در فلان منطقه منتظر من باش، و اگر کسی از تو احوال پرسید بگو: بر سر فلان مزرعه می روم.

غلام به فرمان حیب عمل کرد. سپس حیب خود را از راه و بی راه به طور ناشناس به غلام رسانید. شنید غلام با آن اسب به این گونه سخن می گوید: ای اسب! اگر آقیم حیب نیامد من خود بر تو سوار می شوم و برای یاری حسین علیه السلام به کربلا می روم.

این سخن دل حیب را لرزاند و سیلاب اشک از دیدگانش جاری کرد و گفت: یا ابا عبدالله! پدر و مادرم فدایت کنیززادگان برای تو غیرت به خرج می دهند وای بر آزادگان که دست از یاری تو باز دارند!

سپس سوار بر اسب شد و به غلام گفت: تو در راه خدا آزادی به هر کجا که می خواهی برو. غلام روی دست و پای حیب افتاد و گفت: ای سید من! مرا از این فیض محروم مکن، مرا هم همراه خود ببر که دوست دارم جانم را فدای حسین کنم!

حیب درخواست او را پذیرفت و با غلام روانه کربلا شد.

یاران حسین به استقبال حیب شتافتند. زینب کبری پرسید: چه خبر است که یاران به هم برآمده اند؟ گفتند: حیب بن مظاهر به یاری شما آمده است. حضرت فرمود: سلام مرا به حیب برسانید.

چون سلام زینب کبری را به حبیب رسانیدند، حبیب کفی از خاک برگرفت و بر فرق خود پاشید و گفت: من کیستم که دختر کبرای امیر عرب به من سلام رساند!!

از برنامه های بسیار مهم حبیب، درخواست وصیت در آخرین لحظات عمر مسلم بن عوسجه از مسلم بود:

هنگامی که حبیب با حضرت حسین علیه السلام بر سر مسلم بن عوسجه آمدند، او را رمقی در بدن بود، حبیب خطاب به مسلم گفت: ای مسلم! بر من سخت است که تو را اینگونه آغشته در خون ببینم، تو را به بهشت بشارت باد.

مسلم با صدایی ضعیف گفت:

﴿بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ﴾

خدا تو را به خیر مژده دهد.

حبیب گفت: اگر نبود که ساعت دیگر به تو ملحق می شوم یقیناً دوست داشتم که اگر وصیتی داری با من در میان بگذاری! که من با جان و دل در انجام آن کوشش لازم نمایم.

مسلم به سوی امام اشاره کرد و گفت: وصیت من با تو این است که از یاری این غریب دست باز نداری!

حبیب گفت: به پروردگار کعبه جز این عمل نکنم و دیده ات را به اجرای این وصیت روشن سازم.

و در کتاب مهیج الاحزان گوید: هنگامی که حبیب آماده شهادت شد، حضرت حسین علیه السلام به او فرمود: تو از جد و پدرم یادگاری، پیری تو را دریافته، چگونه راضی شوم به میدان بروی؟

حبیب گریست و گفت: می خواهم نزد جدت روسپید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان شما به حساب آورند.

در مقتل ابو مخنف آمده:

﴿لَمَّا قُتِلَ حَبِيبَ بَانَ الْإِنْكَسَارَ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ وَقَالَ: لِلَّهِ دَرَكٌ يَا حَبِيبَ لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلاً تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ!!﴾

هنگامی که حبیب شهید شد، در چهره حضرت حسین علیه السلام شکستگی نمایان گشت، و گفت: حبیب خدا تو را پاداش نیک دهد، تو مرد دانشمند و بافضلی بودی و در یک شب یک ختم قرآن می نمودی!

### حنظله بن اسعد شباسی

حنظله، از جوان مردان روزگار و شجاعان نامدار، و از انسان های برجسته بود.

ارباب رجال و مقاتل و محدثین، نام نامی و اسم گرامی و نورانی او را زینت کتاب های خود کرده اند، و او را از بزرگان کم نظیر شیعه به شمار آورده اند، و وی را به شجاعت و فصاحت زبان، و قرائت قرآن ستوده اند. او در دلِ فتنه و ناامنی، و جوّ ارباب و وحشت، و فضای جاسوسی و ترس، خود را از کوفه به کربلا رسانید، تا با دفاع از دین و اهل بیت علیهم السلام گوی سعادت دنیا و آخرت را به دست آورد.

حنظله از جمله کسانی است که حضرت حسین علیه السلام او را برای گفتگو با سردار سپاه دشمن، ابن سعد عنید، گسیل داشت.

در کتاب شریف منتهی الآمال آمده: حنظله قدّ مردی برافراشت و پیشاپیش امام ایستاد و در حفظ و نگهداری آن حضرت، خود را سپر تیر و نیزه و شمشیر ساخت، و هر زخم شمشیر و سنانی که به قصد امام می رسید آن را عاشقانه به جان خود می خرید؛ و همی ندا در می داد که:

ای قوم! من می ترسم بر شما همانند آن عذاب هایی که بر امت های گذشته وارد شد وارد شود، و مانند عذاب های قوم نوح و عاد و ثمود، و آنان که پس از ایشان راه کفر و انکار گرفتند بر شما نازل گردد، من بر شما از روز قیامت می ترسم، روزی که از صحرای محشر رو به دوزخ گردانید و شما را از عذاب الهی نگاه دارنده ای نباشد.

ای قوم! حسین را مکشید که خدا شما را به سبب عذاب، مستأصل و هلاک کند.

مطابق برخی از روایات، حضرت حسین علیه السلام فرمود:

ای حنظله بن اسعد! خدا تو را رحمت کند. بدان که این گروه مستوجب و مستحق عذاب شدند. تو اینان را به سوی حق دعوت کردی ولی آنان از پذیرش دعوت امتناع کردند، و بر تو و یارانت تاختند و به تو و اصحاب تو ناسزا گفتند.

حنظله گفت:

فدایت شوم سخن به صدق گفتمی، آیا من به سوی پروردگارم نروم، و به برادرانم ملحق نشوم؟

حضرت فرمود:

چرا ای حنظله! شتاب کن و به سوی آنچه از جانب حق برایت مهیا شده برو که از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است. آری، برو به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد.

پس حضرت را وداع کرده و گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَرَفَ بَيْنَنَا  
وَبَيْنَكَ فِي الْجَنَّةِ.

حضرت حسین دعای حنظله را آمین گفت، سپس حنظله به میدان شتافت و سر در راه جانان داد و جان به جان آفرین از طریق شهادت تسلیم کرد.

### مردی با بصیرت از قبیله خزیمه

در مقتل ابومخنف آمده: عمر سعد مردی از قبیله خزیمه را به رسالت نزد حضرت حسین علیه السلام فرستاد که به آن حضرت بگو: قصد تو از آمدن به این سرزمین چیست؟

آن مرد تا کنار خیمه امام آمد، حضرت به یارانش فرمود: او را می شناسید؟ گفتند: آری، وی اهل خیر و صلاح است و جای شگفتی است که در چنین موقعیتی شنیع و فظیح و خطرناک و پر فتنه پیدا شده است.

حضرت فرمود: از او پرسید چه می خواهد؟

به او گفتند: چه قصدی داری؟

گفت می خواهم خدمت حضرت حسین برسم.

زهیر بن قین گفت: سلاح خود را زمین بگذار و وارد شو.

گفت: اطاعت می کنم. سلاحش را بر زمین گذاشت و وارد شد. پس از سلام به محضر حضرت حسین علیه السلام، دست و پای آن بزرگوار را بوسید و گفت: مولای من! چه چیز شما را به این صحرا کشانید؟

حضرت فرمود: نامه های شما مردم کوفه که پی در پی فرستادید.

گفت: پسر پیامبر! مردمی که به سوی شما نامه فرستادند امروز از خواص این زیادند.

حضرت فرمود: برگرد و صاحب خود را از آنچه شنیدی خبر ده.

گفت: مولای من! کدام عاقل و خردمند بهشت را می گذارد و آتش دوزخ را انتخاب می کند، به خدا سوگند از تو جدا نمی شوم تا جانم را فدایت کنم.



حضرت فرمود:

﴿وَأَصَلِّكَ اللَّهُ كَمَا وَأَصَلَّتْنَا بِتَفْسِيكَ﴾.

خدا تو را از مقربین قرار دهد چنان که با همه وجودت با ما پیوند برقرار کردی.

### سعید بن عبدالله حنفی

کتاب های رجال و تاریخ و مقاتل از سعید به عنوان انسانی شایسته، شیعه ای کامل، جوانمردی وفادار و عبدی صالح یاد کرده اند. شب عاشورا هنگامی که امام پس از خطبه معروفش فرمود: تاریکی شب شما را فرو پوشانده، برخیزید و بروید و خود را از این مهلکه برهانید. سعید بن عبدالله از جای برخاست و گفت:

ای پسر پیامبر! به خدا سوگند ما دست از یاری ات بر نداریم و تو را رها نکنیم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر را در حق ذریه اش حفظ کردیم، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می گردم، آنگاه به آتش سوخته خواهم شد و خاکسترم را بر باد می دهند و هفتاد بار با من چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا جانم را فدایت کنم. چگونه از تو جدا شوم در حالی که یک بار کشته شدن بیشتر نیست و پس از آن کرامت و عزت سرمدی و نعمت ابدی است، نعمتی که هرگز برای آن زوال و فناپی نمی باشد!

سعید به صورتی ویژه شهید شد، و آن به هنگام ظهر عاشورا بود که امام با یاران باقی مانده به نماز جماعت ایستادند ولی دشمن شروع به تیراندازی کرد. سعید پیش روی امام خود را سپر قرار داد، و از هر طرف تیر آمد، او از آن تیر استقبال کرد، و به سر و صورت و سینه و دست و پا نمی گذاشت تیرها به حضرت اصابت کند، و در حال خریدن تیرها به بدن می گفت:

خدایا! این قوم را چون قوم عاد و ثمود لعنت کن.  
پروردگارا! سلام مرا به پیامبرت برسان، و به او ابلاغ کن که من از درد زخم  
هایی که به سبب تیرهای دشمن به بدنم رسید چه دیدم و چه کشیدم.  
خدایا! من از این که بدنم را سپر این همه تیر قرار دادم قصدی جز یاداش و  
ثواب تو در یاری فرزند پیامبرت نداشتم.  
هنگامی که قدرت و توانایی از سعید برفت و بر زمین افتاد، روی به حضرت  
حسین نمود و گفت: یا بن رسول الله آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود  
آری تو پیشاپیش من به سوی بهشت می روی.

#### سوید بن عمرو

شیخ طوسی، آن فقیه و رجالی بزرگ و استاد بسیاری از فقها در کتاب رجال  
خود سوید را از اصحاب حضرت سید الشهداء شمرده است.  
علامه سماوی در ابصارالعین از طبری روایت می کند که: سوید پیرمردی  
شرافتمند و عابد و بسیار نمازگزار بود، و از نظر شجاعت انسانی فوق العاده و  
در جنگ ها تجربه زیادی آموخته بود. روز عاشورا پس از شهادت بشر بن  
عمرو حضرمی به سوی دشمن تاخت و جنگی نمایان کرد تا جراحت زیادی  
برداشت و به رو در خاک در افتاد. دشمن خیال کرد او شهید شد وی را رها  
کردند تا وقتی شنید دشمن عربده می کشد که حسین علیه السلام به شهادت رسید، او  
کاردی نزد خود پنهان کرده بود با همان کارد تا جایی که توان داشت کنار بدن  
حضرت حسین جنگید و از حریم قرآن و اهل بیت علیهم السلام دفاع کرد. دشمن بر او  
تاخت و وی را محاصره کرد تا به ضربت اسلحه عروة بن بکار و زید بن ورقا  
به شرف با عظمت شهادت نایل شد و به جهانیان این درس را داد که هیچ زمانی  
برای دفاع از حق دیر نیست و هیچ گاه انسان بازنشسته از مسئولیت نمی شود!

## عبدالله بن عمیر

مامقانی گوید: عبدالله بن عمیر مکنی به ابووهب، مردی دلاور و شجاع و در شهر کوفه نزدیک بئر الجعه که در قبیله همدان است منزل داشت و همسرش از قبیله بنی نمرین قاسط بود.

روزی از خانه بیرون شد، مشاهده کرد سپاهی انبوه و لشگری فراوان به طرف نخیله، سان می دهند. پرسید این لشگر برای چیست و عزم کجا دارد و به جنگ چه کسی عازم است؟

گفتند عازم کربلا برای جنگ با حسین علیه السلام هستند.

عبدالله گفت: به خدا سوگند من بی تردید و شک به جنگ با کفار بسیار حریصم، و جنگ با این قوم را که برای ریختن خون پسر پیامبر بیرون می روند ثوابش را کمتر از جنگ با کافران نمی دانم و به ثوابش امیدوارم.

آنگاه به خانه درآمد و همسرش را از آن ماجرا خبر داد. آن زن صالحه شایسته گفت: اندیشه خوبی کردی و به فکر مناسبی افتادی، مرا هم با خود ببر. عبدالله شبانه با همسرش به سوی کربلا حرکت کرد و شب هشتم به محضر حضرت حسین علیه السلام مشرف شد.

هنگامی که روز عاشورا رسید اول کسی که به سوی لشگر حضرت حسین علیه السلام تیر انداخت عمر سعد بود، و اول کسی که قدم به میدان مبارزه بر ضد لشگر حق گذاشت و مبارز طلبید یسار، آزاد کرده پدر ابن زیاد بود.

حیب بن مظاهر و بریر بن خضیر خواستند به میدان او روند حضرت حسین علیه السلام فرمود: شما در جای خود باشید. عبدالله بن عمیر پیش آمد و از حضرت رخصت میدان رفتن خواست.

حضرت به او نظر کرد، مردی دید گندم گون، بلند قامت، دارای بازوانی قوی، فرمود: گمان دارم که عبدالله، قرین و حریف مناسبی برای این دشمن خداست. سپس او را برای مبارزه رخصت داد.

عبدالله به میدان تاخت. یسار گفت: کیستی که به مبارزه با من بیرون شدی؟ عبدالله خود را معرفی کرد. یسار گفت: بازگرد که توهم کفو و حریف من نیستی حریف من حبیب یا زهیر است. عبدالله گفت: حرام زاده مگر مبارزه و جنگ به فرمان توست که هر که را بخواهی بیاید و هر که را نخواهی برگردد. این بگفت و با یک ضربت کاری، یسار را به خاک هلاک انداخت.

این زمان همسر صالحه و وفادارش ستون خیمه را برگرفت و به سوی شوهر شتافت و گفت: پدر و مادرم فدایت برای ذریه پاک محمد ﷺ فداکاری کن. شوهر به سوی او نظر کرد، خواست او را به خیمه بازگرداند نپذیرفت، او جامه شوهر را می کشید و می گفت تو را رها نمی کنم تا با تو یکجا شهید شوم.

در ابصارالعین آمده: عبدالله چون نتوانست همسر خود را از میدان جنگ دور کند و او را به خیام حرم برگرداند به حضرت حسین ع متوسل شد. امام ع به میدان آمد و به آن زن شیردل فرمود: خدا شما را از جانب خاندان پیامبر پاداش خیر دهد، به سوی حرم برگرد. خدای رحمت کند جهاد بر زنان مقرر نیست.

زن اطاعت نموده به خیمه ها بازگشت، عبدالله در مبارزت همی کوشید تا شربت شهادت نوشید.

زن وقتی از شهادت شوی خود آگاه شد به سوی کشته شوهر شتافت و بر بالین او نشست و خاک و خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت: بهشت بر

تو گوارا باد. من از خدایی که بهشت را روزی تو گردانید درخواست می کنم که به زودی مرا به تو ملحق سازد.

شمر به غلام خود گفت برو این زن را به شوهرش ملحق کن. آن نابکار غدار، و مطرود از رحمت پروردگار پیش آمد و عمودی بر فرق آن زن صالحه زد که مغز سرش پریشان شد و همانجا جان به جان آفرین تسلیم کرد!

### مالک بن عبد و سیف بن حارث

طبری می نویسد مالک بن عبد و سیف دو برادر مادری و پسر عمو بودند که با شیبب بن حرث به کربلا آمدند و به لشگر حضرت حسین علیه السلام پیوستند. ابومخنف می گوید: مالک و سیف روز عاشورا در حالی که سیلاب اشک از دیدگانشان جاری بود خدمت حضرت حسین علیه السلام رسیدند.

امام فرمود: شما را چه می شود و برای چه گریه می کنید؟

گفتند: پدر و مادر ما فدایتان باد، گریه ما نه برای خود ماست که اینک کشته می شویم بلکه برای غربت و تنهایی توست که در محاصره دشمن قرار گرفته اید و کاری از دست ما برای نجات شما از حلقه این محاصره ساخته نیست.

حضرت فرمود: من امیدوارم پس از ساعت دیگر دیده های شما روشن و به نعیم ابد نایل گردد، خدا شما را پاداش خیر عنایت کند، شما با این مواساتی که نسبت به من دارید و به سبب سعی و کوششتان در راه خدا شایسته پاداش نیک هستید.

سپس با یکدیگر به میدان شتافتند و در جنگ با دشمن پشتیبان هم بودند. آنگاه برای این که به فیض زیارت و دیدار حضرت حسین علیه السلام نایل شوند. به سوی خیمه برگشتند و به این گونه به امام سلام دادند:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ!

حضرت پاسخ داد:

﴿وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ﴾

پس از آن به میدان بازگشتند و آن چنان کوشیدند تا شربت شهادت نوشیدند.

### مسلم بن عوسجه

کتاب های رجالی اهل سنت مانند اصابه، استیعاب، اسدالغایه، وطبقاتو کتاب های رجالی شیعه اتفاق دارند که مسلم از اصحاب رسول خدا ﷺ بود. او را مردی شب زنده دار، قاری قرآن، شجاعی شیرافکن برشمرده اند و نامش را در کتاب فتوحات ذکر کرده اند.

او از خواص اصحاب امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و ملازم رکاب حضرت در جمل و صفین و نهروان بود، و به روایت مهیج الاحزان چندین بار قرآن را از نظر امیرالمؤمنین گذرانید.

در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، مسلم وکیل آن حضرت در قبض اموال و خرید اسلحه و گرفتن بیعت از مردم بود. امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ در زیارت ناحیه مقدسه بر او سلام کرده است.

مامقانی در کتاب رجالش می نویسد: قلم از بیان جلالت قدر و عدالت و قوت ایمان و شدت تقوای مسلم بن عوسجه عاجز و زبان ناتوان است.

هنگامی که حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در شب عاشورا اجازه انصراف اصحاب را داد و فرمود: من بیعت خود را از همه شما برداشتم راه بیابان را پیش گیرید و به خانه و دیار خود بازگردید. مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت:

ای سید و مولای ما! آیا ما شما را تنها بگذاریم؟ اگر چنین کنیم فردای قیامت در محضر عدالت جواب جدت پیامبر را چه بگوییم و چه عذری بیاوریم؟ به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا نیزه ام را در سینه این کافران

بشکنم و تا قبضه شمشیر در دست من است با این گروه جهاد خواهم کرد. و اگر برای من اسلحه ای نماند که به جهاد ادامه دهم با سنگ می جنگم. به خدا سوگند دست از یاری تو برندارم تا معلوم شود که تا زنده بودم ذریه پیامبر را حفظ کردم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم و دوباره زنده می گردم، سپس مرا می کشند و به آتش می سوزانند و تا هفتاد مرتبه با من اینگونه رفتار می شود هرگز از تو جدا نشوم!

مسلم، روز عاشورا چون شیر غرّان و همچون برق خاطف و صرصر عاصف بر آن سپاه خون آشام زد و جنگی نمایان کرد، و پنجاه تن سوار را به خاک هلاک انداخت تا از کثرت زخم و جراحت به زمین افتاد. حضرت حسین علیه السلام با حبیب بن مظاهر بر بالین او آمد و فرمود:

﴿يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾

#### هفهاف بن مهند راسبی

هفهاف، بنا به نوشته دانشمندان رجالی مردی تهمتن، شیرافکن، کوه کن، نیکوسیرت و از شجاعان بصره و از مخلصین جماعت شیعه است. هفهاف در عشقورزی به امیرمؤمنان علیه السلام و محبت شاه ولایت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام گوی سبقت از دیگران ربوده بود و در جنگ صفین ملازم رکاب آن حضرت بود.

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام روزگارش را در خدمت حضرت مجتبی علیه السلام به سر رسانید و پس از شهادت آن حضرت ساکن بصره شد. تا این که شنید حضرت حسین علیه السلام از مکه عازم سفر عراق گردیده.

هفهاف - در عین این که بیرون رفتن از بصره سخت بود و فضای جاسوسی و رعب و وحشت بر آن دیار حکومت داشت - از بصره بیرون تاخت تا عصر عاشورا خود را به کربلا رسانید.

بر لشگر عمر سعد وارد شد و پرسید: مولایم حسین کجاست؟

گفتند تو کیستی و کجا بودی؟

گفت: من هفهاف بن مهند راسبی بصری هستم، برای یاری حسین آمده ام.

گفتند: ما حسین را کشتیم و از اولاد و اصحاب او جز بیماری و جماعتی از زنان و دختران را باقی نگذاشتیم، اکنون گروهی از لشگر عمر سعد به غارت خیمه های حسین هجوم برده اند!

دنیا در نظر هفهاف تاریک شد و آه از نهادش برآمد ولی نگفت اکنون که حسین علیه السلام شهید شده جایی برای مبارزه من نیست، بلکه او مبارزه را اصلی اصیل برای دفاع از حق می دانست، و ادامه راه حسین علیه السلام را بر خود از واجب ترین امور به شمار می آورد؛ به همین خاطر با ایمانی استوار و اخلاصی بی نظیر برای دفاع از دین و ملحق به حضرت حسین علیه السلام هم چون پلنگ بر آن لشگر بی نام و پر ننگ حمله برد و از چپ و راست سر و دست پرانید و بسیاری را به دوزخ رسانید، تا از همه طرف به دستور عمر سعد به او حمله شد و در محاصره قرار گرفت تا اسبش از پای درآمد و پیاده ماند. او پیاده به جنگ ادامه داد تا بر اثر کثرت جراحت نزدیک گودال قتلگاه به خاک افتاد و با به سر بردن پیمان به حضرت حسین علیه السلام پیوست.

اینان اصحاب و یاران امام بودند که قلم و بیان از توصیف شخصیت آنان تا ابد عاجز است، چه رسد به بیان شخصیت هایی هم چون قمر بنی هاشم، علی



اکبر، و سایر جوانان بنی هاشم و به خصوص سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه السلام.

### قمر بنی هاشم

از آنجا که قلم شکسته این عاجز از وصف شخصیت با عظمتی چون قمر بنی هاشم ناتوان است به ناچار به زیارت هایی که نسبت به وجود مقدس او از معصومین علیهم السلام رسیده متوسل شده و نکات آن زیارات را برای شناخت دورنمایی از شخصیت آن حضرت یادآور می شوم.

سلام خدا و سلام همه فرشتگان مقرب و انبیای الهی و عباد شایسته حق و همه شهدا و صدیقین و نفوس پاکیزه و پاک در آنچه صبح و شام است بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین!

گواهی می دهم که حضرت تو مقام تسلیم به حق و تصدیق به واقعیات و وفاداری و خیرخواهی نسبت به سالار شهیدان را در حد کمال داشتی. برترین جزا، به خاطر مقام صبر و استقامت و خلوص نیت و کمک بر برادر مظلومت، برای تو باد.

سلام بر تو ای عبد صالح! ای مطیع فرامین خدا و رسول حق و امیرالمؤمنین و امام مجتبی و حضرت حسین!

گواهی می دهم در راه حق سستی نکردی، و در احیای دین کوتاهی نداشتی، عمر بابرکت خود را در بصیرت گذراندی، به صالحین اقتدا کردی، و از جمیع انبیا متابعت نمودی. تو در صبر و جهاد و یاری امام معصوم و دفاع از برادرت و در پاسخ گویی به دعوت حق و طاعت رب انسانی نیکو و بزرگواری بودی (۷۴).

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

برای عمویم قمر بنی هاشم نزد خداوند در قیامت منزلتی است که جمیع شهدا  
به آن غبطه می خورند، و همه شهدا را آرزوی آن مقام است!

ای حرمت قبله حاجات ما	یاد تو تسبیح و مناجات ما
فخر شهیدان همه عالمی	دست علی ماه بنی هاشمی
هم قدم قافله سالار عشق	ساقی عشاق و علمدار عشق
سرور سالار سپاه حسین	داد سر و دست به راه حسین
عمّ امام و اخ و ابن امام	حضرت عباس علیه السلام
مکتب تو مکتب عشق و وفاست	درس الفبای تو صدق و صفاست
شمع شد و آب شد و سوخته	روح ادب را ادب آموخته
آب فرات از ادب تست مات	موج زند اشک به چشم فرات
یاد حسین و لب عطشان او	وان لب خشکیده طفلان او
تشنه برون آمدی از موج آب	ای جگر آب برایت کباب
مزد تو زین سوختن و ساختن	دست سپر کردن و سر باختن
دست تو شد دست گواه خدا	خطّ تو شد خطّ امان خدا
چار امامی که تو را دیده اند	دست علم گیر تو بوسیده اند
ای به فدای سر و جان و تنت	وین ادب آمدن و رفتنت
وقت ولادت قدمی پشت سر	وقت شهادت قدمی پیشتر
مدح تو این بس که امام زمان	حجّت حقّ مالک ملک جهان
گفت به تو گوهر والا نژاد	جان برادر به فدای تو باد
او که به قربان برادر شود	کیست ریاضی که فدایش شود

## حضرت حسین علیه السلام

نسبت به سالار شهیدان نیز نکاتی از زیارت حضرت را یادآور می شوم باشد که در آینه این نکات بتوانیم گوشه ای از شخصیت حضرت را که دریایی بی ساحل است تماشا کنیم.

سلام بر تو ای خازن و نگهبان علوم و اسرار کتاب مسطور! ای وارث علوم تورات و انجیل و زبور!

سلام بر تو ای امین رحمان! ای شریک قرآن! ای نگهبان دین! ای باب حکمت خداوند عالمیان!

سلام بر تو ای باب تواضع و طاعت! که هر که از آن وارد شود از هر بلا ایمن است.

درود بر تو ای صندوق علم خدا! ای محل سرّ حق! ای خون خدا و پسر خون خدا!

یا ابا عبدالله! چون خون پاکت به زمین ریخت سراق عرش و ارواح خلائق به لرزه آمد، و آسمان و زمین و ساکنان بهشت و موجودات دریا و خشکی برایت گریه کردند.

گواهی می دهم وجودت در منت های پاکی و از ریشه طهارت و پاکیزگی است.

تو امر به قسط و عدل فرمودی، و به آن دو حقیقت دعوت کردی.

سلام بر تو ای بزرگ جوانان اهل بهشت! ای آن که رضا و خوشنودی تو و سخط و غضبت از خوشنودی و غضب خداست!

سلام بر تو ای امین خدا! حجت حق! ای باب الله! ای دلیل به سوی خدا و دعوت کننده به الله! ای آن که حلال خدا را حلال دانستی، و حرام حق را حرام

حساب کردی، نماز برپا داشتی و زکات پرداختی، و امر به معروف نمودی و نهی از منکر کردی، و بر اساس حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت نمودی! سلام بر تو ای ابا عبدالله! ای حجت خدا در روی زمین و شاهد و گواه حق بر خلق! درود خداوند بر امام شهید و کشته ستم و پیشوای اهل زهد و عبادت. سلام بر امام نیکوکار، امام راضی به قضای حق، امام پاکیزه و باتقوا، هادی و مهدی، اسیر رنج و مصائب.

### گریه بر حضرت حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمُوعِ مِقْدَارُ جُنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.﴾

آن که حسین را نزد او یاد کنند، از دیدگانش به اندازه بال مگس اشک بیاید ثوابش بر خداوند عز و جل است، و کمتر از بهشت برای او رضایت نمی دهد.

راوی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿... مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتًا فَبَكَى وَأَظْنَنُ قَالَ أَوْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ.﴾

آن که برای حسین علیه السلام شعری بگوید، پس گریه کند، و گمان کنم حضرت فرمود یا خود را شبیه گریه کننده سازد، مزدش بهشت است.

امام ششم علیه السلام در روایتی فرمود:

﴿مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ.﴾

آن که حسین علیه السلام را یاد کند و گریه کند مزدش بهشت است.

### زیارت حضرت حسین علیه السلام

راوی می گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم:

﴿قَبْرُ الْحُسَيْنِ... رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، مِنْهُ مِعْرَاجٌ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَهُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُزَوِّرَ الْحُسَيْنَ فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ﴾

قبر حسین باغی از باغ های بهشت است، از آنجا محل عروج به آسمان است، ملک مقرب و نبی مرسل نیست مگر این که از خداوند زیارت حسین را می خواهد، پس دسته ای برای زیارت فرود می آیند، و گروهی بعد از زیارت بالا می روند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امامان علیهم السلام برای زائر حسین علیه السلام دعا می کنند.

امام ششم علیه السلام به معاویه بن وهب فرمود:

﴿... وَمَنْ يَدْعُوا لِرُؤُوسِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

... و آنان که برای زائران حسین در ملکوت دعا می کنند، بیش از دعا کنندگان در زمین هستند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

چهار هزار ملک غبار آلوده کنار قبر حسین هستند، تا قیامت بر او گریه می کنند، سرپرست آنان فرشته ایست بنام منصور، زائری به جانب زیارت نمی رود مگر این که او را استقبال می کنند؛ و وداع کننده ای با او وداع نمی کند مگر این که او را مشایعت کنند؛ بیمار نمی شود مگر این که او را عیادت می نمایند؛ نمی میرد مگر این که بر جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگ او برایش استغفار می کنند

روایات و احادیث در رابطه با گریه بر حضرت و زیارت وجود مقدس و مبارک او از طریق پیامبر و ائمه به اندازه ایست که بیش از چند جلد کتاب

است. روایات ذکر شده در این نوشتار نمونه ای از آن روایات است که از معتبرترین و پاکیزه ترین کتاب یعنی کامل الزیارات نقل شد.

### بیست و شش امتیاز اصحاب حضرت سید الشهداء علیهم السلام

در خاتمه لازم است خوانندگان عزیز را به بیست و شش امتیاز از قول امامان معصوم علیهم السلام در رابطه با اصحاب حضرت سید الشهداء علیهم السلام که در کتاب های زیر به آن اشاره شده توجه دهم.

بحار الأنوار - کنز کراچکی - زیارت ناحیه - لهوف - امالی صدوق - تهذیب - مناقب ابن شهر آشوب - مروج الذهب - رجال کشی - معانی الاخبار - کامل الزیارات - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - تفسیر ثعلبی - خرائج راوندی - علل الشرایع - دار السلام - تذکره ابن جوزی و شرح شافیه ابن فرّاس.

۱ - آنان با همه وجود از خداوند راضی بودند و حضرت حقّ هم از آنان راضی بود.

۲ - باوفاتر و بهتر از اصحاب تمام انبیا و ائمه بودند.

۳ - نامشان از ازل در لوح محفوظ، بدون کم و زیاد شدن ثبت بود.

۴ - احدی در گذشته بر آنان سبقت نگرفت، و یک نفر بعد از آنان به مقام آنان نمی رسد.

۵ - درجه آنان از همه شهدای اولین و آخرین بالاتر است.

۶ - در اوج مقام زهد و عبادت بودند.

۷ - در بلندی همّت و رفعت شأن، نمونه نداشتند.

۸ - دین حقّ تا قیامت به آنان نصرت یافت.

۹ - عاشق ترین عاشقان نسبت به حضرت حسین علیه السلام بودند.

۱۰ - خاکی که در آن دفن شدند خاک مقدّس و مبارک و پاک قلمداد شد.

- ۱۱ - پیش از اتفاق افتادن حادثه کربلا، انبیا و اولیا از آن حادثه و برپا کنندگانش خبر دادند و از یاران حضرت تعبیر به برادران خود نمودند.
- ۱۲ - سادات شهدا در دنیا و آخرتند.
- ۱۳ - شهیدان کوی حسین گویی شهید با همه انبیای خدا هستند.
- ۱۴ - در قیامت کنار مولایشان حضرت سید الشهداء قرار دارند.
- ۱۵ - از اولیاء الله و اصفیاء الله و اوداء و طاهرون و ابرار و مهدیون می باشند.
- ۱۶ - معروف و شناخته شده در ملکوتند، چنان که ستاره های آسمان معروف اهل زمینند.
- ۱۷ - اگر رسول خدا ﷺ آنان را در زمان خود می یافت دهانشان را می بوسید، و در کنار خود به عنوان بهترین انسان ها می نشاند.
- ۱۸ - از شدت عشق و شوق به شهادت از اسم تیر و نیزه و شمشیر تو گویی غافل بودند.
- ۱۹ - خود حضرت حق به وقت شهادتشان متولی قبض روحشان بود، ملائکه آنان را به آب بهشت شستند، و به طیب بهشتی حنوط کردند و بر آنان نماز گذاردند.
- ۲۰ - پیش از شهادت به اعجاز حسینی جایگاه خود را در بهشت دیدند.
- ۲۱ - به محض شهادت به جنت خاص حق « و ادخلی جنتی » وارد شدند.
- ۲۲ - به وقت شهادت از دست رسول حق ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب بهشتی نوشیدند.
- ۲۳ - قسمتی از خون شریفشان به هنگام شهادت به وسیله رسول الهی برای عرضه در قیامت ضبط شد.

- ۲۴ - مباشر حفر قبور دفن اجساد مطهرشان روح باعظمت رسول الهی بود.
- ۲۵ - به توسط حضرت حسین علیه السلام به نعیم دائمه بشارت داده شدند.
- ۲۶ - از شدت شهامت و شجاعت، صدق و کرامت، درستی و فضیلت، مورد مدح دشمن قرار گرفتند.
- «والفضل ما شهدت به الاعداء»



## فهرست مطالب

۲	مقدمه ناشر.....
۴	پیشگفتار.....
۶	حادثه ای بی مانند.....
۶	آسمانیان بی نظیر.....
۱۰	زمینیان بی بدیل.....
۱۳	مکاشفه حضرت حسین <small>علیه السلام</small> .....
۱۵	دیدگاه امیرالمؤمنین.....
۲۰	چهره ای برجسته از گروه حسینیان.....
۲۵	بی نهایت بزرگ، بی نهایت کوچک.....
۳۰	شهیدان منحصر.....
۳۹	حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبدالله انصاری.....
۴۲	استقامت در راه هدف.....
۴۳	از خدا جوییم توفیق ادب.....
۴۵	ادب یاران حسین در برابر حسین.....
۴۹	خیر و شر.....
۵۲	مسئولیت عظیم ما در برابر حادثه کربلا.....
۵۳	استقامت یاران حسین <small>علیه السلام</small> .....
۵۶	حر بن یزید ریاحی.....
۶۴	ابتلاء آزمایش الهی.....
۶۶	نافع بن هلال.....

- داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال ..... ۶۹
- یزید بن ثبیط عقبسی ..... ۷۴
- عابس بن شیبب شاکری ..... ۷۷
- ابو ثمامه صائدی ..... ۸۰
- فرزند برادر حدیفة بن اسید غفاری ..... ۸۵
- ابوالحتوف بن حرث وسعد بن حرث ..... ۸۷
- اسلم بن عمرو برده ای برتر از همه آزادگان ..... ۸۹
- وهب بن وهب ..... ۹۰
- جابر بن حجاج ..... ۹۳
- جابر بن عروه غفاری ..... ۹۴
- جنادة بن حرث انصاری ..... ۹۵
- حبیب بن مظاهر اسدی ..... ۹۶
- حنظلة بن اسعد شباسی ..... ۱۰۲
- مردی با بصیرت از قبیله خزیمه ..... ۱۰۴
- سعید بن عبدالله حنفی ..... ۱۰۵
- سوید بن عمرو ..... ۱۰۶
- عبدالله بن عمیر ..... ۱۰۷
- مالک بن عبد و سیف بن حارث ..... ۱۰۹
- مسلم بن عوسجه ..... ۱۱۰
- هفهاف بن مهند راسبی ..... ۱۱۱
- قمر بنی هاشم ..... ۱۱۳
- حضرت حسین علیه السلام ..... ۱۱۵
- گریه بر حضرت حسین علیه السلام ..... ۱۱۶
- زیارت حضرت حسین علیه السلام ..... ۱۱۶

بیست و شش امتیاز اصحاب حضرت سید الشهداء علیهم السلام ..... ۱۱۸

فهرست مطالب ..... ۱۲۱